



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



المراد
عليه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



انسان

کلید انبراز هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان کلید اسرار هستی

نویسنده:

مقصود اقتصاد

ناشر چاپی:

همای غدیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	انسان کلید اسرار هستی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۲	فهرست عناوین
۲۰	مقدمه
۲۹	سیری بر علوم مخفی حیات
۳۷	کرم کند بی دریغ، عطا کند بی سؤال
۴۰	فطرت خداجویی انسان ها
۴۳	قوانین «متو» یا «شاس ترا» (قانون طریقت و رستگاری)
۴۷	پندهای متو
۶۱	هرمتیان
۶۵	کوه جالب و عجیب ایرانی
۸۳	روح، مدیوم، تغییر شکل
۸۴	وجدان ما کیست؟
۸۸	مرگ
۸۹	نظریه متفکران و دانشمندان درباره اتر (اثر)
۹۱	بقای روح بعد از مرگ
۹۳	ابدیت
۹۵	ادراک
۹۸	تغییر نام مرگ
۱۰۴	زیستن یا نابودی؟
۱۱۹	ماهیت ماده
۱۲۰	عقیده مادیون

۱۴۸	اثبات بقای روح برای یک فیلسوف شکاک
۱۵۲	پوشش روح
۱۵۴	مدیوم های بنام
۱۵۸	علم روحی جدید
۱۵۸	دل بستگی های دنیوی ارواح
۱۶۴	تکامل روح یا اندیشه
۱۶۵	مطلبی حائز اهمیت در مورد روح
۱۶۶	القاء معلومات مفید ارواح به محققان
۱۷۱	واقعه شگفت انگیز از یک جلسه روحی
۱۷۹	روح حیوانات
۱۷۹	مقایسه روح
۱۸۰	تفاوت نگاه ها
۱۸۴	نظریه انیشتین
۱۸۴	مسافرت بی بازگشت
۱۸۵	اظهارات روح «لومن» منجم به شاگردش
۱۸۹	زایشی دوباره
۱۹۰	شعور باطن
۱۹۱	نظریه پرفسور فروید
۱۹۳	جایگاه شعور باطن
۱۹۵	نهراسیدن از مرگ
۱۹۶	واقعه ای عجیب در مجتمع تحقیقات روحی انگلیس
۲۰۷	تمرین راجایوجا
۲۰۹	تقویت اراده
۲۱۱	تحکیم اراده بر وفق جریان مادی و سیر طبیعی
۲۱۳	تمرین برای نفوذ در اشخاص
۲۱۳	تمرین های درجه دوم برای تأثیر از دور و نزدیک

- ۲۱۳ تمرین در لامسه
- ۲۱۴ تمرین های شنوایی
- ۲۱۵ تمرین های درجه سوم و تأثیر غیر از فاصله ی دور
- ۲۲۰ روش حفظ سلامت ذهن و بدن
- ۲۲۱ در قلمرو خودشناسی و معرفت اسرار هستی
- ۲۲۵ چگونگی هماهنگی دوشاها
- ۲۲۵ آزمون نوع بدن به روش آیورود ماهاریشی
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۷ بخش ۲. پیتا
- ۲۲۹ بخش ۳. کافا
- ۲۳۰ تعیین نوع بدن
- ۲۳۱ مشخصات انواع بدن
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۲ ویژگی های نوع واتا
- ۲۳۳ ویژگی های نوع پیتا
- ۲۳۶ ویژگی های نوع کافا
- ۲۳۸ ورزش و افسانه ی «نابرده رنج، گنج میسر نمی شود»
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۴۰ ورزش های مناسب نوع بدن
- ۲۴۰ ورزش های مناسب تیپ واتا
- ۲۴۱ ورزش های مناسب تیپ پیتا
- ۲۴۲ ورزش های مناسب تیپ کافا
- ۲۴۳ ورزش های گرم کردن بدن
- ۲۴۵ وضعیت محکم کردن نشیمن گاه (واج راسانا)
- ۲۴۶ وضعیت سر به زانو (جانوسیرز آسانا)
- ۲۴۷ وضعیت کبرا (بهوجانگ آسانا)

- ۲۴۸ ----- وضعیت ملخ (سالاباسانا) -----
- ۲۴۹ ----- وضعیت چرخش نشستہ (ماریچی آسانا) -----
- ۲۵۰ ----- خم شدن به جلو در حال ایستاده (اوتاناسانا) -----
- ۲۵۱ ----- وضعیت هوشیاری (چیت آسانا) -----
- ۲۵۲ ----- تنفس متعادل (پرانایام) -----
- ۲۵۳ ----- نحوه ی انجام تنفس متعادل (پرانایام) -----
- ۲۵۷ ----- طالع بینی خورشیدی -----
- ۲۵۷ ----- اشاره -----
- ۲۵۷ ----- خصوصیات متولدین فروردین ماه -----
- ۲۶۱ ----- خصوصیات متولدین اردیبهشت ماه -----
- ۲۶۲ ----- خصوصیات متولدین خرداد ماه -----
- ۲۶۴ ----- خصوصیات متولدین تیر ماه -----
- ۲۶۶ ----- خصوصیات متولدین مرداد ماه -----
- ۲۶۸ ----- خصوصیات متولدین شهریور ماه -----
- ۲۷۰ ----- خصوصیات متولدین مهر ماه -----
- ۲۷۱ ----- خصوصیات متولدین آبان ماه -----
- ۲۷۳ ----- خصوصیات متولدین آذر ماه -----
- ۲۷۵ ----- خصوصیات متولدین دی ماه -----
- ۲۷۶ ----- خصوصیات متولدین بهمن ماه -----
- ۲۷۸ ----- خصوصیات متولدین اسفند ماه -----
- ۲۸۰ ----- منابع و مآخذ -----
- ۲۸۲ ----- درباره مرکز -----

سرشناسه: اقتصاد، مقصود، ۱۳۲۲-، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: انسان کلید اسرار هستی / تدوین و نگارش مقصود اقتصاد.

مشخصات نشر: قم: همای غدیر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص.؛ ۱۷ × ۲۳ س م.

شابک: ۸۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۹۳-۵۱-۱

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۷۵.

موضوع: انسان (فلسفه)

موضوع: خودشناسی

موضوع: روح

رده بندی کنگره: B۸۲۸/۵/الف۷الف۸ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۱۲۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۷۷۱۲۵

به اهتمام کمیته حمایت از مؤسسات دینی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

مؤسسه فرهنگی هفت اقلیم شرق

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست عناوین

مقدمه ۹

سیری بر علوم مخفی حیات ۱۶

کرم کند بی دریغ، عطا کند بی سؤال ۲۱

فطرت خداجویی انسان ها ۲۳

قوانین «منو» یا «شاس ترا» (قانون طریقت و رستگاری) ۲۶

پندهای منو ۲۹

هرمتیان ۴۲

کوه جالب و عجیب ایرانی ۴۶

روح، مدیوم، تغییر شکل ۶۴

وجدان ما کیست؟ ۶۵

مرگ ۶۹

نظریه متفکران و دانشمندان درباره اتر (اثیر) ۷۰

بقای روح بعد از مرگ ۷۲

ابدیت ۷۴

ادراک ۷۶

ص: ۵

تغییر نام مرگ ۷۹

زیستن یا نابودی؟ ۸۵

ماهیت ماده ۱۰۰

عقیده مادیون ۱۰۱

اثبات بقای روح برای یک فیلسوف شکاک ۱۲۸

پوشش روح ۱۳۱

مدیومهای بنام ۱۳۳

علم روحی جدید ۱۳۷

دل بستگی های دنیوی ارواح ۱۳۷

تکامل روح یا اندیشه ۱۴۳

مطلبی حائز اهمیت در مورد روح ۱۴۴

القاء معلومات مفید ارواح به محققان ۱۴۵

واقعه شگفت انگیز از یک جلسه روحی ۱۵۰

روح حیوانات ۱۵۶

مقایسه روح ۱۵۶

تفاوت نگاه ها ۱۵۷

نظریه انیشتین ۱۶۱

مسافرت بی بازگشت ۱۶۱

اظهارات روح «لومن» منجم به شاگردش ۱۶۲

شعور باطن ۱۶۷

نظریه پرفسور فروید ۱۶۸

جایگاه شعور باطن ۱۷۰

نهراسیدن از مرگ ۱۷۲

واقعه ای عجیب در مجتمع تحقیقات روحی انگلیس ۱۷۳

تمرین راجایوجا ۱۸۴

تقویت اراده ۱۸۶

تحکیم اراده بر وفق جریان مادی و سیر طبیعی ۱۸۸

تمرین برای نفوذ در اشخاص ۱۹۰

تمرین های درجه دوم برای تأثیر از دور و نزدیک ۱۹۰

تمرین در لامسه ۱۹۰

تمرین های شنوایی ۱۹۱

تمرین های درجه سوم و تأثیر غیر از فاصله ی دور ۱۹۲

روش حفظ سلامت ذهن و بدن ۱۹۷

در قلمرو خودشناسی و معرفت اسرار هستی ۱۹۸

چگونگی هماهنگی دوشاها ۲۰۲

آزمون نوع بدن به روش آیورود ماهاریشی ۲۰۲

بخش ۲. پیتا ۲۰۴

تعیین نوع بدن ۲۰۷

ویژگی های نوع واتا ۲۰۹

ویژگی های نوع پیتا ۲۱۰

ویژگی های نوع کافا ۲۱۲

ورزش و افسانه ی «نابرده رنج، گنج میسر نمی شود» ۲۱۳

ورزش های مناسب نوع بدن ۲۱۵

ورزش های مناسب تیپ واتا ۲۱۵

ورزش های مناسب تیپ پیتا ۲۱۶

ورزش های مناسب تیپ کافا ۲۱۷

ورزش های گرم کردن بدن ۲۱۸

وضعیت محکم کردن نشیمنگاه (واج راسانا) ۲۲۰

وضعیت سر به زانو (جانوسیرز آسانا) ۲۲۰

وضعیت کبرا (بهوجانگ آسانا) ۲۲۲

وضعیت ملخ (سالاباسانا) ۲۲۳

وضعیت چرخش نشسته (ماریچی آسانا) ۲۲۴

خم شدن به جلو در حال ایستاده (اوتاناسانا) ۲۲۵

وضعیت هوشیاری (چیت آسانا) ۲۲۶

تنفس متعادل (پرانا یام) ۲۲۶

نحوه ی انجام تنفس متعادل (پرانا یام) ۲۲۸

طالع بینی خورشیدی ۲۳۱

خصوصیات متولدین خرداد ماه ۲۳۶

خصوصیات متولدین تیر ماه ۲۳۸

خصوصیات متولدین مرداد ماه ۲۴۰

خصوصیات متولدین شهریور ماه ۲۴۲

خصوصیات متولدین مهر ماه ۲۴۴

خصوصیات متولدین آبان ماه ۲۴۵

خصوصیات متولدین آذر ماه ۲۴۷

خصوصیات متولدین دی ماه ۲۴۹

خصوصیات متولدین بهمن ماه ۲۵۰

خصوصیات متولدین اسفند ماه ۲۵۲

منابع و مآخذ ۲۵۴

سخن را با ستایش خدا آغاز می‌کنم که جز مدد از توان بی‌پایان او، کاری آغاز نشود و به انجام نرسد.

تقدیم به جست‌وجوگران راه بینش و شخصیت و جوهر اصلی انسان در هر دو سرا، لطف خداوندی توفیق داد تا جملاتی از رسوبات مطالعات خود را بنگارم.

این نوشته محصول پرسش‌های متعددی است که من در طول عمر از خود پرسیده‌ام. البته هر کس کم و بیش از خود این‌ها را از می‌پرسد و بعضی نیز به جواب‌هایی می‌رسند که یک باره مسیر زندگی‌شان را تغییر می‌دهد و برخی نیز به جواب‌های نسبی دست می‌یابند که آن را از اسرار می‌شمارند و در خود نهفته می‌دارند. به نظر من، رسیدن به این جواب‌ها، هرچند ناقص، حق هر انسان است و هر که فهم، آگاهی و نبوغش بیشتر باشد، نظرش درست‌تر بوده و اسرار حیات را به انسان‌های کنجکاو تبیین می‌کند که آیا اندیشه و شعور که جوهر و شکل اصلی پدیده‌های هستی است، دارای وجود مستقل و مکانی قابل درک و شناخت، در جهان هست یا خیر؟ آیا می‌توان نام دیگر شعور و اندیشه را «روح» گذاشت و آن را ماده و جوهر اصلی حیات و علم هستی به حساب آورد؟ و سؤال‌های دیگر...

این سؤالات ذهن مرا مشغول کرد و هر چه کاوش کردم، سؤالاتم بیشتر شد؛ زیرا تعداد سؤالات بیش از جواب ها بود. در نهایت، دریافتم که بیشتر استادان بر این نظرند که جهان شعور خاص خود را دارد؛ در واقع، پدیده های هستی، شکل دیگری از اندیشه بزرگ کائنات است که از الکترون ها، نوترون، پروتون و فرتول گرفته تا متاگالا-کی کل کیهان را به وجود می آورد.

مسلماً خود انسان نیز بخش اسرارآمیز بزرگی از شعور بزرگ لایزال هستی است.

من، جرأت کردم با بال هایی ناچیز تر از پشه در برابر شاهین عظیم، بال بگسترانم و در این حیطه وصف ناپذیر، تحقیق کنم و جواب های نسبی خود را از لابه لای گفته های رهبران فکر و اندیشه، بیرون بکشم و رسوبات آن ها را در حد بینش و بضات علمی خویش، بنگارم و نام آن را «انسان کلید اسرار هستی» بگذارم که برگرفته از سخنان بزرگانی است که معتقد بودند: «آن کس که خود را شناخت، رب خود را خواهد شناخت.»

اخيراً تعدادی از دانشمندان، از اخترشناس، فیزیک دان، شیمی دان، ریاضیدان و زیست شناس گرفته تا دانشمندان علوم اجتماعی، به مکتب «گنوسی» پیوسته اند.

مکتب گنوسی مکتبی است که سعی می کند معرفت به خدا را از طریق علمی دریابد و وجود این معمار بزرگ وصف ناشدنی را از طریق «علوم در متدولوژی» اثبات نماید.

«گنوسی سیسم» نام فلسفی این مکتب است که مخالفان آن را «آگنوسی سیسم» می نامند و عرب ها به آن «لا ادریه» می گویند؛ یعنی مکتبی که معتقدند است کسی هرگز به کُنه شناخت و معرفت پروردگار پی نبرده و آن را نخواهند شناخت؛ به همین دلیل، بحث و کاوش در آن را بیهوده می داند.

طرف داران گنوسی با همه علم خود به دنبال کشف جوهر هستی، آغاز آفرینش، نهایت خلقت، فلسفه هستی، مسائل متافیزیک، بقای روح و... می باشد. البته این نظریه، فلسفه جدید نیست؛ زیرا فلاسفه و عرفای ایران زمین همواره از نظر علمی و تحقیقی، غنی تر، پرتوان تر و پردلیل تر و پی گیر قضایای دشوار و مجهول بوده و نظریات و

تحقیقات خود را به صورت شعر و داستان به جویندگان رسانیده اند. گرچه اظهار عجز و ناتوانی کرده اند، ولی به یقین به چیزهایی دست یافته اند.

آن ها همواره خاموش بوده اند؛ چنان که «عطار نیشابوری» عارف شیدا دل ایران زمین می فرماید:

گم شدم در خود چنان کز خویش ناپیدا شدمشبنمی بودم ز دریا غرقه در دریا شدم
 سایه ای بودم ز اول بر زمین افتاده خوار راست کان خورشید پیدا گشت ناپیدا شدم
 ز آمدن بس بی نشان و وز شدن پس بی خبر گویا یک دم برآمد کامدم من یا شدم
 نه مپرش از من سخن، زیرا که چون پروانه ایدر فروغ شمع روی دوست، ناپروا شدم
 در ره عشق قدم در نه، اگر با دانشی لاجرم در عشق هم نادان و هم دانا شدم
 چون همه تن دیده می بایست بود و کور گشتاین عجایب بین که چون بینای نابینا شدم
 خاک بر فرقم اگر یک ذره دارم آگهی تا کجاست آن جا که من سرگشته دل آن جا شدم
 چون دل عطار بیرون دیدم از هر دو جهانمن ز تأثیر دل او بیدل و شیدا شدم

همچنین «موریس مترلینگ» محقق و اندیشمند معاصر می گوید: اگر چه تحقیقات ما به منزله مته ای است که با آن دائماً چاه نادانی خویش را عمیق تر می کنیم، با این همه، چاره ای جز کشف اسرار جهان و حیات نداریم و نباید از تجسس و تحقیق باز بایستیم.

بی مقدار: مقصود اقتصاد

...

قدردانی

اکنون که به یاری خدواند متعال، این مختصر، آماده چاپ و عرضه به دوست داران شده است، بر خود لازم می دانم مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را به برادر ارزش مند و فاضلم، جناب استاد «سید ناصر امیری» عضو سابق هیئت علمی دانشگاه آزاد زنجان به همراه همسر گرامی ایشان، خواهر دلبندم سرکار خانم «نعیمه اقتصاد» رئیس سابق انجمن فرزنانگان زنجان و خواهر گرامی دیگرم، سرکار خانم «فریده اقتصاد» که هر سه عزیز از خدمت گزاران صدیق آموزش و پرورش بوده و در راه پیشبرد علم و دانش و افروختن چراغ هدایت و تربیت فرزندان این مرز و بوم، گام های مؤثری برداشته اند و در به ثمر رساندن این مکتوب، یار و یاور این حقیر بوده و از نظر ویرایش و اصلاح آن زحمات فراوانی را متحمل شده اند، ابراز دارم.

همچنین از همکاری صمیمانه سرکار خانم «فاطمه کشمیری» که این حقیر را بی دریغ همراهی کرده اند سپاسگزاری می نمایم و برای همه این عزیزان از خالق بی همتا آرزوی موفقیت دارم.

مقصود اقتصاد

...

تقدیم با عشق به روان جاویدان مادر نازنینم و پدر فاضلِ ادیب و ارزش مندم جناب «میرزا صالح اقتصاد» مؤلف کتاب های: ایقاز یا بیداری در مورد باییت و بهائیت، وفای سگ، فنون عکاسی و... . چند نمونه شعر از ایشان، در آخرین چاپ کتاب ایقاز درج گردیده که برگزیده ای از اشعار ایشان در باب علم، از نظر تان خواهد گذشت.

همچنین تقدیم به روان برادر سالک و بیدار دلم «حاج مسعود اقتصاد» و برادر ناکامم «محمدحسین اقتصاد» الگوی نمونه یک معلم شایسته که در عنفوان جوانی، ضمن تدریس در دبیرستان های زنجان، جان خود را در راه کسب علم و دانش، در بهمن ماه ۱۳۵۳ از دست داد. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

منتخبی از اشعار پدر بزرگوارم در مدح «علم»

هو العلیم

می نخواهم مثنوی عنوان کنم

مدح و تعریف از علوم جان کنم

علم انسان را رساند بر خدا

علم باشد پیشوا و رهنما

علم انسان را هم از صفّ نعال (۱)

می کشاند اوج آن صدر جلال

علم انسان را به دل مدغم (۲) شود

دائماً خود مونس و همدم شود

الغرض علم است ناجی ملل

صبر و هم حلم است با علم و عمل

من که عاجز هستم از تعریف

نفس بی علمی کند توصیف علم

آنچه در ذات تو پنهان هست او

با عمل هم علم گردد پیش رو

گر نباشی بهره بردار از علوم

می شوی در مسلک جهال و ظلم (۳)

علم باشد بر دو قسم ای ذی شعور

علم ظاهر، علم باطن پر ز نور

علم ظاهر دون آن علم خفا

بر ضلالت می بیفزاید غوی

علم باطن گر شود توأم بدو

دین و دنیا می شود معمور از او

۱- . پایین مجلس

۲- . پیوسته

۳- . بسیار ستم کننده

مولوی فرمود در دیوان خود

در خصوص علم ظاهر خود ز جود

علم نحوی سربه سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تلبیس (۱) ابلیس شقی

پس عزیزم جهد کن این علم

با عمل توأم نما، شو پیشوا

علم ظاهر واجب و لازم بود

لیک باید معنوی منضم شود

علم و عرفان الهی گوش دار

آب حیوان را خود از او نوش دار

قلب بر فهم نوای آن بود

خلقت انسان بنای آن بود

می نخواهم بیش از این گفتار من

"اقتصاداً" ختم کن این جا سخن

بهر خود هم بر نفوس حق پرست

می بخواه از او تو توفیق الست

فایده مطالعه این کتاب و امثال آن، این است که لااقل برای چند لحظه غرور و خودخواهی که از عوامل بزرگ کینه توزی به یک دیگر می باشد را فراموش کنیم و بفهمیم که در دستگاه آفرینش خداوند، میلیاردها موجود آفریده شده که از هر نظر بر ما برتری دارند، با این وصف که چند لحظه ما را از تفکرات دائمی خوراک، پوشاک و خواسته های نفسانی و تحصیل سود مادی و ثروت اندوزی باز می دارد و افکار ما را به طرف عالم لاهوت و به سوی ذات با عظمت خالق خود سوق می دهد و روح و روان و قلب ما را آرامش و صفا می رساند.

شنیدستم که هر کوبک جهانیست

جداگانه زمین و آسمانیست

زمین در گرد این افلاک مینا

چو خشخاشی بود در روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی

سزد تا بر غرور خود بخندی؟

سیری بر علوم مخفی حیات

برای درک حقایق هستی باید از جزئیات به کلیات و از کثرت به وحدت پی برد. انسان نمونه کوچک و کلید هستی است که هر چه در اوست در دنیا نیز هست.

کس را پس پرده قضا راه نشد

وز سر قدر هیچ کس آگاه نشد

هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند

معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

غزالی

انسان، فقط دارای یک قالب عنصری که نیست شامل اعضا و جوارح باشد، بلکه ورای این بعد مادی و جسمانی، بعد روحانی نیز وجود دارد که منشأ ملکوتی دارد و حامل دم پروردگار است.

تو خود یک چیزی و چندین هزاری

باید اندیشید که از کجاییم و به کجا می رویم؟ مقصود و مقصد چیست؟ چرا بیهوده راه می پوییم؟ چرا همه فکر انسان صرف خوراک، پوشاک، خواسته های نفسانی و ثروت اندوزی می شود؟ آیا یک لحظه نباید افکار خود را به طرف عالم لاهوت و به سوی ذات باعظمت خالق و معمار وجودمان سوق دهیم؟

اندکی در اندیشه «مولانا جلال الدین» بیندیشیم و کنجکاو شویم. سراینده این اشعار و سرودهای آسمانی «جلال الدین محمد بن سلطان العلما بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی» است که پدراننش جزء حاملان علم و افاضل روزگار بوده اند و خود نیز از نوادر زمان و اعجوبه های دوران است.

وی در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری پا به عرصه وجود نهاد و روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الآخر سال ۶۷۲، وقتی که آفتاب ظهر زردرو می گشت و دامن در می چیند، آن خورشید معرفت، پرتو عنایت از پیکر جسمانی برگرفت و از این جهان فرودین به کارستان غیب نقل مکان کرد و روی در حجاب عزت و نقاب غیرت حق تعالی برکشید.

مولانا خوانندگان شعرش را غرق در دریای حکمت و معرفت می کند. وی پس از عمری اشاعه علم و دین، با دیدار قلندری موسوم به «شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی» دلش از کف برفت و شیشه صبرش به سنگ بی طاقتی خورد و چون علم عشق را در دفتر نیافت، صفحه دل را با آب شوق از علم قال فروشست و دل به شاهی که حسنش بسته به زیور نبود، بیست، حجره را از اغیار پیراست، با دوست به خلوت نشست و در هم ریخت و آن چه می خواست شد.

دیوان عظیم شمس، سی و شش هزار بیت اشعار جان فزا، زاده این بی قراری و

شیفتگی است. به همین دلیل است که نام مولانا در دیوان کمتر به چشم می خورد و شاعر همواره از زبان محبوب خویش سخن می گوید و وجود خویش را در برابر دوست، فنای محض می داند. از این رو دفتر خویش را به نام شمس زینت داده و به یادگار گذاشته است.

زین حلقه بگذریم که سخن دراز می شود.

روزها فکر من این است وهمه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر نمایی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بودست مراد وی از این ساختنم

آن چه از عالم علویست من آن می گویم

رخت خود باز بر آنم که بدانجا فکنم

یا مرا بر در خم خانه آن شاه برید

که خمار من از آن جاست همان جا شکنم

خُنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پرو بالی بزمنم

کیست در گوش که او می شنود آوازم

یا کدام است سخن می نهد اندر دهنم

کیست در دیده که از دیده برون می نگرد

یا چه شخصی است نگویی که منش پیرهنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی

یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

می وصلم بچشان تا در زندان ابد

از سر عربده مستانه به هم در شکنم

من به خود نامدم این جا که به خود باز روم

آن که آورد مرا باز برد تا وطنم

تو مپندار که من شعر به خود می گویم

تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

شمس تبریز اگر روی به من بنمایی

بالله این قالب مردار به هم در شکنم

در میان من و معشوق همین است حجاب

وقت آن است که این پرده به یک سو فکنم

پیرهن می بدم دم به بدم از غایت شوق

که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم

پیش این قالب مردار چه کار است مرا

نیستم زاغ و زغن طوطی شیرین سخنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای نسیم سحری بوی وصالش به من

تا من از شوق، قفس را همه در هم شکنم

«مولانا»

در جلد اول کتاب راز نوشته «باگون اوشو راجیش» ترجمه «محسن خاتمی» از قول «چوانگ تزد» می گوید:

تور ماهیگیری برای صید ماهی است؛ ماهی را بگیر و تور را فراموش کن. تله برای گرفتن خرگوش است؛ خرگوش را بگیر و تله را فراموش کن.

آن چه را که می خوانید، باور نکنید؛ فقط بخوانید، بدون این که داوری کنید که درست است یا غلط؛ فقط بخوانید. این سخنان، تور و تله است. اگر ماهی و خرگوش گرفتید که خوش به حالتان و اگر نه، بدانید که صیاد نیستید و بهتر است به کار دیگر بپردازید.

این مرد خدا می گوید:

فقط درک کن در سکوت و هوشیاری. قضاوت نکن، بحث نکن و تصمیم بگیر که آنچه گفته شده یا نوشته شده، درست است یا نادرست آن چه که درست باشد وارد قلب می شود و آن چه نادرست است خواهد افتاد. نیازی نیست نگران باشی، قلب خودش می داند. مانند انتقال خون است که اگر گروه خون یکسان باشد، دریافت می کند و اگر نباشد پذیرفته نمی شود.

زان که صوفی را دبیرستان، دل استواندر آن دل، علم اشیا حاصل است

پیام من نظریه و فلسفه نیست؛ پیام من نوعی دانش تحول روحانی است. بنابراین فقط آنان که مایلند بر آن چه هستند بمیرند و دوباره به چیز جدید که حتی تصورش را هم نمی توانند بکنند، متولد گردند، مطالعه نمایند.

بعضی اوقات، خواندن یا شنیدن پیامی مخاطره آمیز می شود، زیرا با شنیدن یا خواندن، نخستین گام برای زایش دوباره برداشته می شود. این پیام در این مختصر، فلسفه نیست که بتوان با آن از شر پرسش های مزاحم رهایی یافت؛ این پیام از رسوبات افکار چندین ساله بزرگان، عالمان زمان، تیزبینان ژرف نگر و جوهره روزگار که عارفانه در پی یافتن اسرار مخفی حیات بوده اند و عالمانه در هر زیر و بم و پیچ و خمی با متانت و وقار، هم خود و هم طالبین را از اسارت نادانی، زبونی، سبک سری و

پوچی

رهانیده اند و از زلال جاری حقیقت کرده اند، می باشد.

انسان مثل تخم مرغ شفاف، در حقیقت پيله بیرونی پوسته ای بیش نیست که شگفت انگیزترین و دلرباترین و سحرآمیزترین هسته را در درون خود جا داده است

«رتوانس» از متفکران علم پنهانی می گوید:

بزرگ ترین وظیفه ما در دنیا، این است که «من» باطنی خود را پیدا کرده و از هر نکته که بتواند ما را اندکی به سوی او نزدیک کند، استقبال کنیم و عاطل، عمر خود را تلف نکنیم.

کیست این پنهان مرا در جان و تن

کز زبان من همی گوید سخن

این که گوید از لب من، راز، کیست

بنگرید این صاحب آواز کیست

در من این سان خودنمایی می کند

ادعای آشنایی می کند

مختصرتر با همه دوری ز من

از نگه با چشم و از لب با سخن

خوش پریشان با منش گفتارهاست

در پریشان گویی اش اسرارهاست

گوش عشق آری زبان خواهد ز عشق

فهم عشق آری بیان خواهد ز عشق

با زبان دیگر این آواز نیست

گوش دیگر لایق این راز نیست

«موریس مترلینگ» می گوید:

فکر بدون مغز؟ اگر مغز به میرد فکر هم خواهد مرد؟ آیا فکر، همان روح انسان است؟ روشنایی بدون شمع؟ چگونه می شود شمع بمیرد، ولی روشنایی باقی بماند؟ آیا روح و فکر، تراوشی از ماده می باشد؟

پس همین که ماده نابود شد، روح یا فکر هم محکوم به مرگ است؟

جواب همه این سوالات، در همین مختصر، به اطلاع علاقه مندان صاحب دل خواهد رسید.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار، میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد

که همی سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت

به درآی تا ببینی طیران آدمیت

نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم

هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

سعدی

کرم کند بی دریغ، عطا کند بی سؤال

سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که لحظه ای نظر عنایتش را از بندگان خود بر نداشته و توفیقات و تأییدات خود را شامل

حال مجاهد حقیقی و پویای حقیقت نموده و می نماید.

هر گونه تعریفی که درباره عظمت او می شود، در حقیقت تعریف ناقص فرد است نه ماهیت و هویت او.

ما چون فانی هستیم می گوییم خداوند جاویدان است، چون نادان هستیم می گوییم خداوند داناست و چون نمی توانیم در همه جا باشیم می گوییم خداوند در همه وقت و همه جا است. این تعریف هایی که ناشی از کوتاهی فکر، نادانی و نقصان ماست، خداوند را معرفی نمی کند؛ حتی بزرگ ترین افکار جهان هم نمی تواند ماهیت و هویت او را فرض و تصور نماید. با این که ما نمی توانیم هرگز به اسرار بزرگ هستی و الوهیت دست یابیم، اما نباید از کسب معلومات باز بمانیم تا حداقل از میزان جهالتمان اندکی کاسته شود. سخنان بزرگان اهل معنی و استادان، بدون شک به ما کمک می کند تا اندکی چشم و گوشمان باز شود، بنابراین، نباید بدون مطالعه و تحقیق، آن ها را دور بیندازیم و

خداوند عین هستی است که به وسیله خود، جاویدان است و هیچ کس نمی تواند او را بشناسد. او علت بدون علت همه علل است. او از همه قدیمی تر، مجهول تر و مرموزتر است. هر چه هست اوست و هر چه وجود دارد در اوست. او روح همیشگی همه موجودات است و قابل شناسایی نیست. او مجموعه ای از همه اشکال و ارواح مادی و غیر مادی است. هر چه از مادی، معنوی، صوری و باطنی وجود دارد، از او و در او می باشد.

او منحصر به فرد و اصل اولیه ایجاد همه چیز است. نام او «نه، نه» می باشد؛ برای این که نمی توان نامی برای او تعیین کرد. همان گونه که دریا فقط از عمق دریا و فضا از وسعت فضا مطلع می باشد، فقط خدا می تواند خودش را بشناسد نه کس دیگری. او از هر چیزی پنهان تر، در عین حال از همه چیز آشکارتر است.

این دنیا و جهان هستی، خود اوست، اما در عین حال خود او نیست. او مدیر و معمار آفرینش است که در تصور ما نمی گنجد؛ بنابراین انسان باید صورت بر خاک نهد و به عجز و نادانی خود اعتراف کند.

وقتی به آسمان نگاه می کنیم در این تصور هستیم که هر چه ما می بینیم همان است؛ اما محال است آسمان به این شکل باشد که ما می بینیم و محال است که ستارگان آسمان آن طور که مشاهده می کنیم دور یکدیگر بگردند و حرکات یکنواخت را برای همیشه تکرار کنند.

اگر چنین بود که آسمان و ستارگان این شکل را داشتند و ملزم بودند این حرکات را برای همیشه تکرار کنند، لازمه اش این می شد که جهان را کسی آفریده باشد که عاشق بزرگی و جاه طلبی است؛ اما می گوید که خداوند نه خواهان جاه و مقام است نه می خواهد تفریح کند، زیرا جاه طلبی و علاقه به نوع، از نواقص ما انسان هاست. تردیدی نیست که گردش ستارگان در فضای بی پایان، برای هدف به خصوصی است که در میدان فهم و درک ما نیست و جهان شکل دیگری دارد که نقص دید ما آن را به

این شکل می بیند.

فطرت خداجویی انسان ها

انسان های خداجو بیش از دوازده هزار سال پیش از میلاد در هندوستان، مصر، چین، مکزیك و بعضی جاهای دیگر، خدا را به نوعی تصور می کردند که ذهتیت آن ها به تصویر می کشید.

مثلاً- وقتی که کودکی از یک دختر باکره متولد و بزرگ می شد و مردم را هدایت می کرد، او را تجلی خداوند یا روح القدس می دانستند یا حلول خداوند را در جسم او تصور می کردند. مقصود فقط حضرت عیسی (ع) نیست.

در کتاب دروازه زندگی و مرگ نوشته «موریس مترلینگ» آمده است:

اولین کشیش مسیحی که برای تبلیغ به کشور چین رفت و در آن جا در مورد تولد حضرت مسیح از دختر باکره سخن می گفت، با حیرت متوجه شد که فردی به نام «قوه که» چینی در ۳۴۶۸ ق.م از یک دختر باکره متولد شده است و چینی ها حلول خداوند را در جسم او پذیرفته و او را ستایش می کنند. هم اکنون نیز اگر یک روحانی مصری که در دوره اهرام زندگی می کرده است، ناگهان زنده شود و قدم به اریکه روم بگذارد و تابلوی «رافائیل» نقاش ایتالیایی را ببیند که در آن حضرت مریم طفل خود مسیح را در آغوش گرفته است، گمان خواهد کرد که او «هوروس مصری» است؛ چرا که او نیز از باکره ای به نام «ایزیس» متولد شده و مصری ها حلول خداوند را در کالبد او پنداشتند و او را ستایش کردند.

همچنین در هندوستان «دواکی» باکره ای که از او «کرشنا» یا «کریچنا» متولد شد و او تجلی گاه خداوند یا روح القدس است.

(۱)

همچنین در بابل دوشیزه باکره ای به نام «ایستار» طفلی به نام «تامور» به دنیا

۱- . برای اطلاع بیشتر به کتاب دروازه زندگی و مرگ نوشته موریس مترلینگ، ص ۳۹۸ مراجعه کنید.

آورد. مردم معتقد بودند که خداوند در جسم او حلول کرده و او به قصد فداکاری در راه تعلیم و تربیت بشر ظاهر شده است.

افراد بشر از زمان های گذشته قبل از تاریخ در جست وجوی خالق خود بودند و حتی حضرت مسیح(ع) را پسر خدا و یا خود خداوند می پنداشتند. بعد که کریشنا و بودا را در قرن پنجم قبل از میلاد ظهور کرد، در مقام تجلی گاه خدا، پرستیدند.

اثبات وقوع این حوادث بی فایده و از بحث اصلی خارج است، زیرا مطلب از شدت وضوح، نیاز به دلیل ندارد؛ فقط کنایه ای بود که بشر به دنبال خدا بوده و تا امروز هر کسی به نوعی و به سلیقه ای که ساخته و پرداخته ذهنیت اوست، خدا را تصور می کند.

هر کسی از ظن خود شد یار مناز درون م_ن بجست اسرار م__ن

هر محقق یا هر کس که فکر منطقی داشته باشد، اگر خداوند را در وجود خویش پیدا کند، یک مسیح یا بودا یا کریشنا و یا حتی بالاتر از آن ها خواهد بود؛ ولی ما هنوز او را در خویشتن نیافته ایم، یعنی نه سعی کرده ایم و نه طالبش بوده ایم، زیرا اگر یافت شود، حلول خوبی ها فقط در جسم بدون کینه و غرور به وجود می آید، به طوری که هرگز دنبال اعمال زشت و پلید نخواهیم رفت و برعکس مرتکب اعمال نیک خواهیم بود و هم نوعان خود را که بی خبرند، به نیکی راهنمایی و از زشتی ها دور خواهیم کرد. سپس صفات خداوندی می گیریم، به او نزدیک می شویم و چشم و گوش و زبان او خواهیم بود. البته این استعداد به خواست و اراده اوست.

فی__ض روح القدس ار بار مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

اندیشمندان صالح عقیده دارند اساس هستی انسان، همانا هستی باطنی یا ملکوتی اوست، اما این جسم او را از مبدأ خویش جدا کرده و به محض این که فوت کرد و روح از جسم جدا و از صورت اولی خارج شد، طبعاً به مبدأ اول خود برمی گردد و به خداوند و اصل خود واصل می شود.

مولانا نیز می فرماید:

بار دیگر از ملک قربان شوم

آن چه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم کردم چون ارغنون

گویدم کانا الیه راجعون

در مکتب و داء قدیم هندوستان باستان آمده است که در مبدأ بیش از دو چیز نیست: یکی آتمان و دیگری برهما.

آتمان عبارت از «من» می باشد که هستی را پر کرده و همان خود هستی است. برهما عبارت است از من کوچک است که از هستی به وجود آمده و باز به او برمی گردد. بدین معنی که وقتی انسان از وضعی که داشت تغییر کرد، یعنی مرد و از اوی سابق آن چیزی که هرگز از بین نمی رود و باقی می ماند در واقع آن چیز (آتمان) یا (روح) می باشد که فناپذیر است.

برهما یعنی جسم ماده که تولد و مرگ دارد و سبب جدایی تو از آسمان است. ارتکاب اعمال زشت و عناصر ناپاک و پلید، مانع پیوستن و وارد شدن به عرصه ملکوت است. برای رسیدن به ذات پاک اصلی خویش، باید مراحل را طی کند و بر اثر حلول های متوالی، تصفیه و تزکیه شده تا لایق جانان و شایسته الحاق به آستان حضرت دوست گردد.

بعد از طی مراحل، وارد وادی نیروان (فناى بالله) می شود. نیروان ذات خدا نیست، بلکه مرحله ای است که وقتی روح به آن جا رسید از همه آلودگی های مادی، پاک و منزّه شده و هرگونه احساس نفسانی زمینی را از دست می دهد و به همه قوانین مرموز هستی آشنا می شود.

آن چه باعث رستگاری انسان می شود، زهد، دل کندن از زینت های دنیوی، غلبه بر شهوت و کسب معرفت است و این همان است که انسان را به نیروانا می رساند.

ماده عبارت است از جدا شدن موقتی قسمتی از روح که از ذات پاک خداوند می باشد و چون از خداوند جدا شده و پیریشان است، می خواهد خود را به او برساند.

مولانا فرمود:

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

بنابراین، ماده از مراتب پست برای وصول به ذات خداوند حرکت می کند؛ از جمادی به گیاه، از گیاه به حیوان و بعد در جسم انسان حلول می کند. در هر یک از این مراحل، ماده بیش از مرحله قبل مصفی می شود و پس از مرگ نیز چند مرحله را طی می کند تا به فنا بالله یا مبدأ خود، که به طور موقت از او جدا شده بود، برسد.

مولانا می فرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم ار حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر

تا برآرم از ملائک بال و پر

بار دیگر از ملک قربان شوم

آن چه اندر و هم ناید آن شوم

پس عدم گردم چون ارغنون

گویدم کانا علیه راجعون

قوانین «منو» یا «شاس ترا» (قانون طریقت و رستگاری)

قوانین «منو» (۱) یا «شاس ترا» (قانون طریقت و رستگاری)

ریک ودا کتاب مذهبی و باستانی هندوستان، توسط چند تن از خاورشناسان قرن هشتم قبل از میلاد و بنیانگذاران و مؤلفان ریک ودا به نام های دکتر «روت» و «امل برون» از دانشمندان بنام فرانسه که دارای ۳۵۰ متن است، توسط این دو مرد بزرگ ترجمه و تألیف شده است. کتاب ریک ودا مطمئن ترین کتاب از لحاظ جمع آوری معتقدات و ادوار ماقبل تاریخ راجع به مبدأ کل که بزرگ ترین اسرار جهان است و همچنین از روش، رستگاری، خودشناسی و جوهر حقیقی هستی سخن می گوید. تاریخ دقیق تألیف آن مشخص نیست؛ با وجود این از روی تخمین و با در نظر گرفتن قدمت

۱- . منو تصنیف و سرود های مذهبی برگرفته از کتاب ریک ودا قدیمی ترین کتاب مذهبی هند باستان است . ریک ودا کتابی است که هر یک از قوای طبیعت را خدا می داند و آن ها را مورد تفسیر قرار داده و مبدل به توحید کرده اند که این خدایان تحت فرمان یک نیرو واحد که مبدأ کل و قابل شناسایی نیست قرار دارد و در قسمتی از آن به نام جور ودا معتقد به وحدت وجود است.

مذهب هندوستان، به احتمال قوی باستانی ترین مذهب جهان است که حتی تاریخ تقریبی هم نمی توان تعیین کرد.

«پروفسور ماکس مولر» دانشمند نامی آلمانی در مورد دین زرتشت و کتاب اوستا که راجع به ایرانیان باستان می باشد، قدمت آن را به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد نوشته و مبدأ سومین مذهب بزرگ جهان باستانی است که از مذهب ودا و مصری ها، دومین مذهب باستانی سرچشمه گرفته است.

وی می گوید:

خداوند تنها وجودی است که به وسیله جوهر حقیقت خود بقا دارد و همه چیز را آفریده؛ ولی خود او به وجود نیامده است. او جوهر منحصر به فرد است که نمی توان او را شناخت و بدان نزدیک شد. در حالی که هستی از خود او به وجود آمده، او متکی به خودش است...

در قوانین منو نوشته شده است:

تصفیه روح بعد از مرگ، برای وصول به مبدأ دارای مراحل زیادی است و مجازات یا پاداش در مراحل مختلف نصیب روح می شود. خود روح است که خویش را مجازات می کند یا پاداش می دهد. روح دوستی جز خود ندارد، پناهگاهی جز خدا برای او موجود نیست و بهترین رفیق انسان روح اوست.

اشخاص معیصت کار می گویند: هر کاری بکنیم از نظر دیگران پنهان است و کسی ما را نمی بیند؛ ولی باید بدانند که خداوند ناظر اعمال خوب و بد آن هاست.

همچنین روح همواره شاهد اعمال انسان و نگران آن می باشد؛ یک قاضی سخت گیر است و با هیچ عذری، از مجازات صرف نظر نمی کند.

پروفسور ماکس مولر در کتاب ودا می نویسد:

خود را بشناس؛ یعنی سعی کن تا بدانی موجودی که تو را به وجود آورده و تکیه گاه و اساس همه چیز تو می باشد، کیست؟ و کوشش کن که این مقام و ذات پاک و باعظمت خداوند که در وجود تو پنهان است را درک و پیدا کنی.

در منو آمده است:

هدف ما در زندگی باید این باشد که بتوانیم در مقابل خواسته های نفسانی مقاومت و از پلیدی ها دوری کنیم؛ روح خود را به مراتب عالی سوق دهیم تا روحمان مجبور نشود که برای تصفیه دوباره به این زمین بازگردد و در اجسام مادی خشن حلول نماید.

و در ادامه می گوید:

بدانید که روح هیچ یک از شما به وسیله دعا به خدا واصل نخواهد گردید، مگر این که با توشه ای از اعمال نیک این زندگی را ترک کنید. در بین اعمال نیک از همه بهتر صدقه دادن، احسان به پدر و مادر و بستگان، معلمان و کسانی که بی دریغ به شما خدمت کرده اند، نوع پروری، عدم کینه و خودخواهی است.

در جای دیگر از قول کریشنا می گوید:

هر صدمه و آزاری که به دیگران بزنیم، همواره با ماست؛ به خصوص شکستن دل کسی. همان طور که سایه ما هرگز ما را ترک نمی کند، این اعمال هم ما را ترک نمی کند.

به زمین توجه کنید که مادر همه موجودات است؛ با این که به وسیله شخم زدن او را می شکافیم و آن را لگد مال می کنیم نه تنها اعتراضی نمی کند، بلکه در عوض به ما محصولات خوب می دهد. ما هم همین طور باید در قبال بدی، نیکی کنیم. این صفات خداوندی در بندگان صالح و منزهش وجود دارد.

هر کسی که وظیفه خود را فقط برای رضای خدا انجام دهد، بدون این که در انتظار پاداش دنیوی و اخروی باشد، به طور قطع و یقین به سعادت جاویدان و به ملکوت اعلی خواهد رسید.

در جای دیگر آمده است:

اگر کسی عمل خیری انجام دهد و منتظر پاداش در این دنیا و دنیای دیگر باشد ذی نظر است؛ اما اگر عمل خیری انجام دهد بدون این که منتظر پاداش باشد و فقط خداشناسی او را وادار به آن عمل بکند، غیر ذی نظر می باشد و

اوست خلیفه خدا در روی زمین و دارای صفات حسنه می باشد.

قدری راجع به این مطلب که هزاران سال پیش نقل شده است، تعقل کنیم تا بفهمیم که آن ها چه افکار بزرگی داشته اند.

پندهای منو

الف. هر کس که می تواند باید با صدقه، خیرات و بخشش، خود را تطهیر کند.

ب. دست صنعتگر، کشاورز یا هر کارگر هنگامی که مشغول کار هستند، پاک و مقدس است.

ج. یک زن جوان بافضیلت که همواره شوهرش را مثل خداوند پرستد، با این که شوهرش بدرفتار و با زن های دیگر رابطه داشته باشد، قطعاً جزء نیکان خواهد بود و سعادت جاویدان خواهد داشت.

د. هر کس زنش را اذیت کند، مثل این است که مادرش را اذیت کرده است.

ه. اشک های زن، هنگامی که از ستم و بدرفتاری مرد گریه می کند، آسمان را از آن مرد خشمگین می کند.

بسیاری از پندهای مفید از ریک و داء و نصایح اخلاقی اجتماعی از متن های منو که هزاران سال پیش قبل از این که مذهبی رسمی در جهان ظهور کند، وجود داشته است.

در جای دیگری از منو آمده است:

رستگاری را نمی توان از کسی آموخت یا تقلید کرد. اگر انسان خود طالب باشد که طریق ذهن آن را پیدا کند، مطمئناً از آن دست نخواهد کشید. در این مرحله، روح انسان تصفیه شده و مسلّم است که مراحل تکاملی را طی می کند تا مرتباً بالا برود و به درجات عالی برسد.

انسان عبارت است از پرتوی از علت بدون علت که مبدأ کل است. به بیان دیگر انسان عبارت است از روحی که به طور موقت در جسم حلول کرده و جنبه مادی پیدا کرده است.

«دکتر رئوف عبید» رئیس دانشکده قاهره در کتاب انسان روح است نه جسد، به ترجمه «کازمی خلخالی» می گوید:

جسد خاکی فقط به منزله یک ردای کهنه است که روح به خود پیچیده. آیا سزاوار است که ما کسی را که ردا پوشیده، ولو این که این ردا از بهترین پارچه ها باشد، او را ردا بشناسیم یا درّ گران بهایی را به نام آن صندوق که محتوی آن درّ است، بشناسیم؟

چیزی که ذات ناطقه ما را مجسم می کند، فقط روح است؛ اما جسم مادی نشان دهنده نمو ما در طبیعت و تا دم مرگ قالب روح می باشد و رابطه ای با انسان بودن ما ندارد. روح چیزی است که به آدمی شخصیت می دهد و حقیقت عقل و اخلاق وی را هم تحقق می بخشد. موضوع خیلی واضح و روشن است که جسد بدون روح، چیزی جز یک مشت استخوان و گوشت و عضلات مادی نیست و جوهر و حقیقت انسان، روح است که سازنده جسد هم می باشد.

دو فیلسوف بزرگ «بیلر پاسگال» و «رنه دکارت» می گفتند:

بین روح و جسد فرق بسیاری است، زیرا هیچ کدام از صفات مادی به نفس منسوب نمی شود، همان طور که هیچ یک از صفات جسد، به روح انسان شبیه نیست و می افزایند: انسان اعجوبه ای است که با پیدایش خود، همه قوانین را به هم زده و به همه موجودات حکم می راند. آیا بینش تدبیر، جسد است یا روح؟

دو فیلسوف علم طبیعی و کلیه مراجع روحی، به طور اجماع به این مسئله معتقدند که برای هر جسم سخت، دو جزء وجود دارد که یکی مادی و دیگری اثیری می باشد.

«جمیس جینر» و «راسل» از دانشمندان و متفکران انگلیسی، ثابت کرده اند که عقل ما مستقیماً به واسطه امواج مخصوص خود در ماده اثر می کند و گفته اند در پشت سر هر ماده عقل است که به طور دائم با پرتون ها و الکترون های خود در ماده اثر می کند.

باز هم در اکتشافات خواب مغناطیسی و نتایجی که از آن ناشی می شود، نشان داد که فکر و اندیشه می تواند جدا از زمان و مکان به طور مستقل عمل کنند و این کشف حاکی از این مسئله بود که احساس بدون استفاده از آلات مادی مستقلاً عمل می کند.

نظر انیشتین هم همین است.

این کشف ها مهم ترین مقدمات برای اثبات ادامه حیات بعد از مرگ جسد مادی است و یک حقیقت علمی و مسلم می باشد.

علمای فن علم روح می گویند:

قانع کردن فلاسفه و دانشمندان مشکل نیست، بلکه مشکل اصلی قانع کردن انسانی است که فقط به موضوعاتی اعتماد دارد که در حدود درک و حواس اوست و چون حقایق روحی بالاتر از درک و احساسات اوست، به آن ها اعتماد زیادی ندارد.

پرفسور «سر آلفرد راسل والاس» دانشمند بزرگ بیولوژی، درباره کشفیات علم روحی جدید گفته است:

عده ای از علما در گذشته اکتشافات روحی را غیر معقول توصیف می کردند؛ اما امروز این غیر معقول نه فقط به مرحله معقول رسیده، مورد قبول بیشتر علما و منکرین روح هم می باشد.

«افلاطون» حکیم معروف یونان، نظریه معروف خود را موسوم به «تصور» یا «وهم» از عقیده ایرانی اقتباس کرده است. وی می گوید:

هر چیز دارای دو موجودیت است: اول موجودیت وهمی و دوم موجودیت ذاتی محسوس. هر چیزی قبل از این که به وجود بیاید، در وهم وجود داشته و بعد دارای موجودیت محسوس و مشهود شده است.

«بروس» دانشمند، متفکر و منجم علوم مخفی، اهل بابل و از روحانیون وقت، تاریخ وطن خود را به زبان یونانی از کتاب های ما قبل تاریخ نوشت و چون قادر بود خط میخی بابلی را بخواند، از کتاب های موجود آن زمان استفاده کرده و از کتاب های معبد بابل برای نوشتن تاریخ، انتقادهای فراوانی کرد.

متأسفانه بیشتر این کتاب که از گران بهاترین کتاب های عقایدی نجومی و روحی بود، از بین رفت و جز چند قطعه رساله که جمعی از مورخان و فلاسفه برای تحقیق حفظ کردند، در دسترس نیست.

بروس، فیلسوف صدیق و معتبرترین مورخ راستگو در کتاب خود از نهادی متضمن شرح وقایع دویست و پانزده «میرباد» استفاده کرده است. هر میرباد به مدت ده هزار سال است که بررسی حوادث دو میلیون و صد و پنجاه هزار سال را در کتاب خود نوشته است. متأسفانه بیشتر آن‌ها محو شده و همه چیزهایی که راجع به نجوم، جغرافیا و افکار علمای روحی بود، اکثراً نابود شده است. با وجود این، از قطعاتی از این کتاب که از بروس باقی مانده و کتیبه‌هایی که علمای جدید نوشته‌اند، توانسته‌اند از آن‌ها استفاده کنند.

به طور کلی به بقای روح پس از مرگ جسم اعتقاد داشته و با دلایلی منطقی و آزمایش‌های مدیومی به این نتیجه رسیده بود که روح دارای احساس بدون استفاده از آلات مادی است. روح باقی می‌ماند و جسم تبدیل می‌شود.

موریس مترلینگ می‌گوید:

اندیشمندان و متفکران علوم غیبی در روایات مختلف اظهار کردند که ادوار باستانی مذهبی در صدد برآمدند تا بدانند دنیا چگونه به وجود آمده است و به کجا خواهد انجامید، سرنوشت بشر در جهان چیست، خداوند که همه چیز را آفریده، کیست، روح و جسم و خیر و شر کدام است و برای چه باید وجود داشته باشد و....؛ اما راهی پیدا نکردند. آن‌ها به نظریه دکارت، فیلسوف اروپایی که سیصد سال پیش همین نظریه را گفته است، روی آوردند.

دکارت گفته:

اگر نتوانیم مجهولی را شناسایی کنیم، باید در صدد شناسایی جزئی از آن برآییم و اگر نتوانستیم آن جزء را هم بشناسیم و درک کنیم، باید آن را به قسمت‌های کوچک‌تر تقسیم کنیم و یکی از آن‌ها را مورد تحقیق و معاینه قرار دهیم. نباید انکار کرد که همه یا اکثر پیشرفت‌های علمی انسان، در سه قرن اخیر، از تبعیت کردن از این فلسفه است و با مطالعه در اجزای کوچک اجسام، توانستند بفهمند در دل یک ذره، نیروی بزرگ و مخوفی نهفته است که اگر رها شود، برای انهدام این کره خاکی کافی است.

مولانا فرمود:

آفتابی در دل ذره نهران

وای اگر آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید چون جست از کمین

این نتایج از پیروی از فلسفه دکارت حاصل شده که برای درک حقایق علمی باید از جزئیات به کلیات پی برد (از کثرت به وحدت).

البته یونانی ها قبل از دوره سقراط از فلسفه دکارت اطلاع نداشته اند، ولی روح کنجکاو و فکر و استدلال آن ها این طور اقتضا می کرد که جهل خودشان را به قطعات کوچک و قسمت های مجزا تقسیم کنند و باز هر قسمتی را که درباره آن احساس جهل می کنند به قسمت های دیگر تا روزی همه چیز به حقیقت نزدیک شود.

دانشمندان یونانی می کوشیدند که با دلیل علمی و ریاضی راه به مبدأ پیدا کنند، ولی راهی پیدا نکردند و عاقبت به بن بست رسیدند؛ همان طور که هندی ها و مصری ها قبل از آن رسیده بودند. نظر علمای متفکر علم پنهانی که راجع به مبدأ به نتیجه ای نرسیدند، همان نظریات علمای هندی از مذهب وداا بوده که خداوند نه نامحدود، است و نه محدود زیرا اگر نامحدود باشد، لازمه اش این است که ابتدا، انتها و مرکز داشته باشد و چیزی که ابتدا و انتها و مرکز ندارد غیر موجود است.

یکی از اندیشمندان متفکر یونان به نام «گزنوفان» (۱) اول می گوید:

خداوند نه دارای حرکت است و نه دارای سکون، زیرا اگر حرکت داشته باشد لازمه اش این است که از جایی و مکانی حرکت کند و هر گاه سکون داشته باشد باز هم اشکال پیش می آید، زیرا ما نمی توانیم سکون و استنباط را تشریح کنیم. خلاصه ما نمی توانیم خداوند را توصیف کنیم و بگوییم او چگونه است.

در جای دیگر به شاگردانش چنین می گوید:

تا امروز کسی پیدا نشده و شاید پیدا نخواهد شد که حقیقت را درک کند. اگر کسی حقیقت را یافت، به یقین به اسرار پی برده، در حالی که حقیقت دریافتی

به مخالفت با خدایان یونان برخاست و به خدای واحد معتقد گردید.

انسان نسبی و به اندازه بیش و قوه ادراک خویش است. هر حقیقت ادراک شده بشر در همه حال نسبی است نه مطلق. اوست بی نیاز، مجهول و غیر قابل درک و توصیف.

در کتاب باستانی هند قدیم در تأیید این مطلب چنین آمده است:

در مسلک های عرفانی اشاره می کنند اگر کسی به حقیقت رسید و آن را شناخت، نمی تواند به دیگران بیاموزد و شاید خود او هم نداند که به حقیقت، یعنی به خداوند واصل شده است، زیرا دارای کالبد دیگری می شود و ماهیت جسمی او که هیچ، بلکه ماهیت فکری او هم تغییر می کند.

بنابراین الفاظ ناقل معانی نیست. حقیقت را نمی توان با الفاظ به کسی منتقل کرد. از طرفی آن حقیقت بازیافته فکر و اندیشه ناقص بشر است؛ پس باز مطلق نیست، اما به ادراک و فکر دیگران برتری دارد. حقیقت را نمی توان به کسی منتقل کرد، زیرا هر نفسی باید حقیقت را خودش دریافت کند.

آیا لیست غذای لذیذ می تواند گرسنه را سیر کند؟ او با خواندن لیست غذا سیر نمی شود؛ برای رفع گرسنگی نیاز به خوردن غذا است. با شنیدن الفاظ و واژه ها، حقایق گم می شود و شخص گمراه ترمی شود.

جسم خاکی تا حدی به کمک علوم طبیعی و آزمایش های مختلف شیمیایی در مطالعاتی که زیست شناسان کرده اند، شناخته شده است. اکنون بشر در صدد شناخت انرژی خود است و می خواهد بداند بعد از مرگ، بدن و انرژی به کجا خواهد رفت؟ آیا انرژی همان روح است؟ آیا من اصلی است؟

چون روح هنوز شناسایی نشده، بهتر است این واژه را فقط با کلمه انرژی نام ببریم. هنوز برای دانشمندان واضح نیست که روح چیست. هر نوع اطلاعات و شناسایی متفکران و اندیشمندان در هر مقام و موقعیت علمی، تعبیر شخص اوست نه حقیقت. اگر همان اطلاعات و شناسایی خود را در اختیار بشر بگذارند، کمکی به حال آن ها نخواهد شد، زیرا در متافیزیک، الفاظ مطلقاً معنا را منتقل نمی کنند و او را از حقیقت دور می کنند.

«رودلف آشتی نیر» از متفکران علوم غیبی و محقق در متافیزیک می گوید:

این تحقیق و کاوش در مشرق زمین با ریاضت انجام می شود. فرق بین ریاضت مشرق زمین با ریاضت مغرب زمین این است که ساکنان مشرق به خصوص هندی ها در حال خلسه در درون خود کاوش می کنند، ولی مغرب زمینی ها در حال بیداری، هوشیاری و حرکتی (یوگا) در جسم خود کاوش می کند.

رودلف آشتی نیر پس از تحقیق و مطالعه دقیق با اعتماد و یقین فرمولی را توضیح می دهد که نتیجه بخش و امیدوارکننده است. وی می گوید:

در کالبد ما اعضایی وجود دارد که در حالت عادی ما از خواص آن ها بهره مند نیست، ولی به وسیله تمرین و ورزش و یوگای روحی که موسوم به ریاضت است، اعضای مزبور را بیدار، خواص خود را ظاهر و ما را با دنیای دیگر و حیوانات و جمادات و حتی با ذات الوهیت مرتبط می کند.

اولین کسانی که بر اثر ممارست و تمرین توانستند اعضای خفته بدن خود را بیدار کنند و به این وسیله با دنیای دیگر ارتباط برقرار کنند، جوکی های هندوستان، مخصوصاً جوکی های معروف به سوترا یا همان مرتاض های هندی هستند.

رودلف آشتی نیر می گوید:

یکی از اعضایی که بر اثر تمرین بیدار می شود، عضوی است نزدیک نای که در حالت عادی از آن استفاده نمی کنیم و از وجودش بی خبریم؛ ولی وقتی که بر اثر تمرین بیدار شد ما به وسیله آن عضو می توانیم به افکار باطنی همه افراد پی ببریم و قوانین باد، باران، طوفان، زلزله و سایر قوانین طبیعت را کشف کنیم و به یقین بگوییم که چه موقع زلزله خواهد شد یا باران خواهد بارید و... .

دکتر آشتی نیز اضافه می کند:

در نزدیکی قلب ما عضوی است که در حال عادی خوابیده و عاطل است و وقتی بیدار شد ما می توانیم به وسیله آن با حیوانات و جمادات ارتباط برقرار کنیم، از قوای آن ها به نفع خود استفاده کنیم، بر اثر خواص همین عضو، شریک زندگی دنیا باشیم و به تعبیری دیگر زبان حیوانات و جمادات را

بفهمیم.

نیز عضو دیگری در پایین معده می باشد که با همان توضیحات بالا با تمرین و ریاضت و دوری از پلیدی ها می توان آن را بیدار کرد. به این ترتیب اطلاعات ما در امور و اسرار دنیوی زیاد تر خواهد شد و ما می توانیم با خاطری آسوده، روح خویش را از زمین به سایر کرات و کهکشان هایی که خارج از کهکشان ما هستند، ببریم و در واقع طی الارض ماوراء کنیم.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

رودلف آشتی نیر فقط به ذکر فهرست اکتفا نمی کند، بلکه در کتاب خود موسوم به ریاضت یا شناخت دنیای دیگر چگونگی تمرین و ممارست و راه پیدا کردن هر یک از این اعضا را به خواننده ارائه می دهد.

سؤال این جاست که رودلف آشتی نیر با توضیحات دقیق و اعتماد به نتایج قطعی دستورهای خویش، چرا خودش با این همه ذکاوت و بیداری و مشتاقی پیش قدم در این ریاضت نشده و چرا با این قواعد ساده، خود به مقام شناسایی تمام اسرار و مقام الوهیت نرسیده است؟

او توضیح می دهد:

فقط ریاضت و تمرین و ممارست و دوری از خواسته های نفسانی کافی نیست، بلکه کسی که خود را برای این کلاس آماده می کند، باید قطب و مرشد خردمند صلاحیت داری را پیدا کند و تحت نظر و تعلیم او ریاضت و تمرین ها را انجام دهد. پیدا کردن یک قطب روشن ضمیر و مرشد کامل و صلاحیت دار کار آسانی نیست.

در تأیید گفته های والای آشتی نیر، رویدادی توضیح داده می شود که امید است مورد توجه خوانندگان قرار بگیرد و بدانند این ها افسانه نیست، بلکه یک واقعیت محض است که بشر قادر به انجام آن است.

سعدی می فرماید:

اگر این درنده خویی ز طبیعت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

پرفسور «عنقا» می گوید: (۱)

در حسین آباد اصفهان میهمان یکی از اقوام بودیم. سخن از همه جا در میان بود. پسر میزبان ضمن صحبت، به مناسبتی گفت: تابستان سال قبل که به همین بیلاق آمده بودیم. یک روز دوستان گفتند شخص ژولیده ای این جا پیدا شده که از غیب خبر می دهد و پیشگویی هایی برای ما کرده که همه صحیح بوده است. چون من از «مانیه تیسم» بی اطلاع نبودم، خیلی مایل به ملاقات او شدم و خواستم او را بینم.

بالاخره او را آوردند. سلام کرد و نشست. وضع ظاهر او کاملاً ژولیده و لباسش مستعمل و به جای کلاه پارچه ای پاره و کهنه به سرش پیچیده بود. من از اعمال مانیه تیسم مطالبی گفتم که بداند من اهل فن هستم و ضمناً هنر خود را نپوشاند، ولی او کماکان ساکت بود و سر به گریبان و بی اعتنا به گفته های من بود.

بالاخره بعد از چند دقیقه نیت خود را با صراحت و بی حوصله بیان کرد. من با تواضع درخواست کردم که به ما هم چیزی بیاموزد. باز اعتنایی کرد. بعد از لحظه ای افتخار صحبت داد و گفت: چه مطلبی بیان کنم؟ گفتم: می خواهم به منزل ما بروی و از حالات اهل بیت ما خبری بدهی. کمی مکث کرد و با حرکت سر قبول کرد و در همان محل که نشسته بود سرش را روی زانو نهاد و پس از مختصر سکوتی گفت: در حال رفتن هستم. همه خط سیر خود را تا پشت عمارت ما نقطه به نقطه به طور صحیح گفت و جلو رفت. بعد گفت: به عمارت بزرگ و باغی رسیدم و فلان خیابان باغ را پیمودم و الان پشت دالان اندرونی هستم. در این موقع پرسید: اجازه می فرمایید به اندرون داخل شوم؟ گفتم: بفرمایید.

دالان در قدیم مثل حیاط خلوت بود که پس از طی آن، وارد حیاط ساختمان

می شدند.

وارد اندرون شد. نشانی ساختمان و اوضاع آن جا را مو به مو درست بیان کرد. سپس گفت: خانم جوانی در کنار نهری که این جاست روی قالیچه نشسته و پاهای خود را شسته و خدمتکار حوله در دست آماده است که پای خانم را خشک کند. در ایوان خانم مسنی نشسته و خدمتکار قلیانی آورده که او بکشد. از خانم مسن پرسیدم: آقا کجاست و حالش چطور است؟ گفت: آقا به حسین

آباد رفته حالش خوب است. بعد پرسید: دیگر کاری ندارید؟ گفتم: نه.

گفت: برگشتم و از دالان بیرون آمدم، از باغچه هم خارج شده و اکنون در راه حسین آباد هستم. بالاخره همان طور که وقت رفتن از نقاط خط سیر خود نشانی می داد، در برگشتن هم یکی پس از دیگری گفت و گذشت تا رسید پیش ما. گفت: الان این جا هستم و سر از زانو برداشت و ساکت نشست. او را به خوردن ناهار دعوت کردم؛ قبول نکرد، چیزی از من نگرفت و بدون اعتنا رفت. بعد از دو، سه دقیقه به فکرم افتاد که چرا گذاشتم برود؟ مستخدم را به دنبالش فرستادم که او را بیاورد. حسین آباد یک آبادی بیشتر نیست. آن ها همه نقاط آن را چند بار گشتند، اما او را نیافتند. همه حیران بودند ولی من از این کار آگاه بودم.

در هر صورت ما برگشتیم. وارد منزل شدم. ضمن صحبت ها، مادرم گفت: در غیاب شما حادثه عجیبی پیش آمد. من در ایوان نشسته بودم و قلیان می کشیدم. همسر شما هم پایش را کنار نهر شسته و نشسته بود. یک دفعه یک مرد ژنده پوش وارد شد. قدری وضعیت این جا را تماشا کرد. بعد جلو آمد و پرسید: آقا کجاست و حالش چطور است؟

بعد از کمی گفت و گو بلافاصله راه افتاد. همین که وارد دالان شد، مثل این که من از خواب بیدار شده باشم، گفتم: این مرد ژولیده و گدا این جا چه می کرد؟ بروید دنبالش ببینید چه می خواهد، برای چه وارد شد، چرا اجازه ورود به او دادید و چرا گذاشتید به اندرون بیاید؟

همه انکار کردند که ما کسی را ندیدیم که مانع ورودش بشویم.

من از قیافه و لباس و سایر نشانه های او را پرسیدم، همه صحیح بود؛ همان شخص ژولیده و همه اظهاراتش نیز مطابق با واقع بود.

با این حوادث که حتی یک کلمه ساختگی و دروغ نبود، آیا سزاوار است به عقاید مادیون تکیه کرده و انسان را فقط همین یک مشت گوشت و استخوان بدانیم؟ آیا این آثار خروج وجودی علی حده از بدن به موجود مستقلی که بدون بدن راه می رود حرف می زند، دلالت ندارد؟ آیا قواعد علوم طبیعی امروز به حل این مسائل قادر است؟ آیا ما با این نادانی حق داریم درباره ساختمان باعظمت انسان قضاوت کنیم؟

پس مطالب را بدون اندیشه رد کردن، معقول نیست؛ باید تحقیق کرد شاید به حقیقت نزدیک شد.

در طبیعت اسرار بسیاری هست که هنوز به فکر دانشمند ان نرسیده و همواره اسرار باقی مانده است.

در حالت بیماری، به خصوص تب، بندهای بدن انسان قدری سست می شود؛ در نتیجه ضعف قوای حیوانی، آزادی روح زیاد شده و ارتباط با ارواح به ویژه در تاریکی شب و خلوت به سهولت میسر است. پس تا بدن آمیخته و غرق کثافات ماده و عادات حیوانی است، قوای روحانی از خواب طبیعی بیدار نشده و با اهل ملکوت، هماهنگ و متجانس نیست و امکان ارتباط با عالم سفلی از جسد عنصری با عوالم علوم و احاطه بر رموز و اسرار روحانی، تصور باطلی است.

حس دنیا نردبان این جهان

حس عقبی نردبان آسمان

صحت این حس ز معموری تن

صحت آن حس ز تخریب بدن

شنیدن پیام بزرگان و خواندن کتاب های متعدد می تواند ما را آگاه کند، ولی نمی تواند حقیقت را بیان و ثابت کند. ما نباید تحت تأثیر بیانات بزرگان قرار بگیریم و خود را با گفته های آن ها سرگرم کنیم؛ البته باید این بیانات را فرا گرفت، ولی نباید از خود غافل شد. کلیه اکتشافات از دایره هستی خارج نیست. خداوند در مغز هر بشر این کنجکاوی

را گذاشته و اسبابش را هم فراهم کرده است. باید با همین نیرو و استعداد اندیشید و با تفکر و تعقل در پی کشف اسرار حیات و مقصود خلقت باشیم، زیرا انسان کلید اسرار هستی است.

یک فیلسوف یونانی به نام «اوگوستوی» که قبل از سقراط می زیست، می گوید: خداوند مبدأ و منتهای زندگی افراد است؛ به این ترتیب که مبدأ واحد است، مبدأ به تجمع می شود و کثرت پیدا می کند و کثرت و جمعیت مبدأ به وحدت می شود. لیکن باید این را هم دانست که وحدت و کثرت در یک زمان صورت می گیرد. ما نمی توانیم بگوییم آیا وحدت بر کثرت مقدم است یا کثرت بر وحدت؟ هر چه از خداوند ساطع شود و تراوش کند، باز هم به خدا بر می گردد.

راه ترقی و تعالی انسان در هر مذهب یکی است. باید روح انسان تصفیه شود و آلودگی ها را دور کند تا بتواند به خداوند واصل گردد.

اوگوستوی می افزاید:

خوش به حال کسی که با تفکر و توجه به خداوند، ترقی معنوی به دست آورد و بدا به حال کسی که خواسته های نفسانی دنیوی مانع تصفیه او شود که اگر چنین شود افکار تاریک نفس چون ابر سیاه مانع عبور نور هدایت به او می شود و توفیق تفکر را از او سلب می کند.

امروز در عرصه روح شناسی علمی به وجود آمده است که در واقع ریشه همه یکی است و ساقه ها و شاخه های آن از هم جدا هستند و منظور علمای حال و پیشین این است که بتوانند به اسرار ماوراء الطبیعه پی ببرند. با این که تجربیات پیشینیان ظاهراً کم رنگ شده است، باز دیده می شود که در هندوستان کسانی هستند که در عرصه این علوم کارهایی انجام می دهند که نمی توان نام شعبده بازی را روی آن ها گذاشت. انسان اگر منصف باشد باید تصدیق کند که آن ها چیزهایی می دانند که ما نمی دانیم و استعدادهایی دارند که ما نداریم. شرط اصلی برخورداری از اسرار ماوراء الطبیعه این است که دارنده آن علم و اسرار هرگز نیروی خود را برای امور دنیوی و شخصی به کار

نیندازد از آن استفاده نکند.

فرقه‌هایی به نام سوفسطایی (۱) و افلاطونیون که رنگ غربی داشتند، ادعا می‌کردند که با خدا ارتباط دائمی دارند. با این که پیروان آن عقیده جزو دارندگان حقیقت شرقی بودند، باز هم چیزی دستگیر بشر نشد.

دارندگان حقیقت و افلاطونیون فقط اسامی را عوض کردند، بدون این که جهل خود را عوض کنند. آن‌ها نتوانستند راجع به خداوند، هستی، علت پیدایش جهان و خلقت بشر، سرنوشت و مقصد دنیا و این که به کجا می‌رود و منتهی می‌شود و علت خیر و شر و... چیزی به ما بگویند که در مذهب و فلسفه‌های قبلی وجود نداشته باشد.

دارندگان حقیقت و افلاطونیون، قبلاً از طرف داران «کعبال» بودند. کعبال مجموعه اعتقادات و نوشته‌های اخلاقی است که برخلاف معتقدین آن، دارای علوم اسراری ازلی و ابدی است. کعبال یا کبل مشتق از لغت عربی به معنی روایت از تعالیم مذهبی یهودان است. این مکتب در قرن وسطی از نظر پیروان و طرف داران علوم پنهانی به اوج خود رسید. باید دانست که معتقدات و نوشته‌های کعبال مربوط به یهودیان، مصر و بابل است. با این که کعبال قدیمی تر از عقاید افلاطونیون جدید می‌باشد، مقداری از عقاید افلاطونیون جدید وارد کتب آن‌ها شده که امروزه به سختی می‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد.

راجع به کعبال دو نظریه وجود دارد: بعضی از مردم آن را کلید اسرار جهان می‌دانند

۱- . مذهب فلسفی «سوفسطایی» منسوب به سفسطه، در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان به وجود آمد. پیروان آن به «سوفیست» یعنی «دانشور» معروف شدند، ولی اعراب آن را «سوفسطاییه» یا «سفسطائین» نامیده‌اند. سوفسطائیان هنگام بحث در مسائل فلسفی و اخلاقی و سیاسی به روش جدل، مغالطه و سفسطه پرداختند و معتقد بودند که حقایق، وجودی اصلی ندارد و نسبی است و با اختلاف حالات نفسیه تغییر می‌یابد، هرکسی هر چه حس می‌کند معتبر می‌داند، در حالی که دیگران همان امر را طور دیگر ادراک می‌کنند و اموری که به حس و ادراک در می‌آید ثابت نیست، از این رو آن‌ها چه انسان درک می‌کند حقیقت مطلق نیست بلکه نسبی و تعبیر است. معروف‌ترین حاکم سوفسطایی «پروتاغورس» بوده که گفته است: انسان مقیاس همه چیز است. کلام او را چنین تفسیر کرده‌اند که در واقع حقیقتی وجود ندارد.

که به تمام رازهای بزرگ جهان از قبیل راز خداوند و خلقت و سرنوشت جهان هستی و غیره آراسته است.

نظر دوم می گوید که نوشته ها و معتقدات کعبال جز خرافات چیز دیگری نیست.

هرمتیان

«هرمتیان» از «هرمدتیست» که کلمه ای فرانسوی است گرفته شده است و به معنای مضبوط، پنهان و محرمانه می باشد. طرف داران این فرقه در قرون وسطی می زیستند. آن ها کارهای خود را از نظر دیگران پنهان نگاه می داشتند و حتی تعلیمات آن ها نیز محرمانه بود؛ به همین دلیل در تاریخ موسوم به هرمتیان شده اند.

این فرقه را گروهی کیمیاگر نام نهاده اند؛ ولی جز اوتاد و اقطاب نبوده اند و از طلسم و کیمیاگری فقط معنای ظاهری آن را استنباط می کردند کیمیاگران بزرگ که جزو معلمین فرقه هرمتیان محسوب می شدند، نظری بلند و عالی تر داشتند.

در این مکتب گروهی که ظاهراً از هرمتیان بودند، سعی می کردند شیطان را با خویش هم دست کنند و به وسیله او راز کیمیا، پیش گویی حوادث آینده و غیره را درک نمایند. آن ها در این مورد نیز موفقیتی به دست نیاوردند؛ زیرا طرف داران علوم پنهانی دیانت مسیح را آن طوری که مکتب می گوید اصلاً قبول نداشتند چه رسد به این که معتقد به شیطان باشند.

دیگر این که بزرگان و اقطاب این فرقه به نام های «وان هلمون» و «پاراسلس» به صراحت می گویند: شیطانی جز خود انسان وجود ندارد و ما نباید جهل خود را منسوب به شیطان کنیم و بگوییم که چون ما فلان چیز را نمی دانیم، پس شیطان می داند.

اعتقاد به شیطان در بین طرف دارن علوم پنهانی اختصاص به کسانی داشت که در مراحل پست علوم پنهانی می زیستند و از علوم پنهانی غیر از جادوگری و خرافات چیزی را نمی فهمیدند؛ اما اقطاب و بزرگان متفکر علوم پنهانی می دانستند که در جهان چیزهایی هست که هر چند دیده نمی شوند، ولی به طور حتم وجود دارند. آن ها معتقد بودند در آن جایی که هیچ چیز به چشم ما نمی رسد، چیزهایی هست که بیشتر از دنیا

محسوس و مشهود است و اشیایی که نمی دانستند چیست موجوداتی بانفوذ و مؤثر در زندگی ما می باشند که ما با تربیت اراده و استعدادهای خویش می توانیم به سهم خود در آن ها تأثیر بگذاریم و از آسیب های آن ها بکاهیم و منافع آن ها را به طرف خود جلب کنیم.

این موجودات مرموز و ناشناخته را ارواح می دانستند و عقیده داشتند که روح دو قسم دارد: اول ارواح کسانی هستند که مرده اند و دیگری ارواح کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند.

به عقیده آن ها ارواح اخیر که هنوز فرصت نکرده اند در کالبد خاکی ظهور کنند. بی طرف تر هستند؛ بنابراین زندگی زمینی آن ها را آلوده نکرده است. اگر انسان بتواند ارواحی را که هنوز به دنیای زمین نیامده و در کالبد کسی حلول نکرده اند، با خود هم دست نماید و از مساعدت آن ها برخوردار شود، چون روح مزبور آلودگی ندارد، سریع تر مجذوب دوستی می شود.

این عقیده در قرون وسطی، پنهانی تعلیم داده می شد و طرف داران آن از بیم زنده سوختن در آتش، آن را هرگز به نامحرم بروز نمی دادند.

رهبران هرمتی می گویند موفق شدند که ارواح را احضار نمایند و با آن ها دوست و محرم شوند و از فواید دوستی با آن ها استفاده کنند.

امروز ما نمی توانیم این عقیده را بدون مطالعه رد کنیم. من در بعضی از جلسات احضار روح در این دور شرکت کرده ام و می توانم بگویم بالاخره چیزی هست، اما نمی توان فهمید آیا روحی که حاضر می شود همان فکر و خیال ماست که بر اثر تلقین به نفس و یا تلقین دسته جمعی واقعیت پیدا کرده است یا این که از عالم دیگر چیزی با فکر و خیال ما توأم می گردد.

ما نمی توانیم در دوره خودمان این موضوع را روشن کنیم که در جلسات احضار ارواح آیا فکر و خیال ما بر اثر تلقین به نفس فردی و یا اجتماعی موجود می شود یا چیزی از دنیای دیگر می آید.

ما حق نداریم به سبب این کندذهنی و نداشتن علم کافی در این باره، احضار ارواح را باطل قلمداد کنیم و بگوییم اشتباه و خطاست؛ زیرا برای هر کدام از اندیشه مثبت یا منفی، باید دلایلی داشته باشیم؛ در غیر این صورت باید خود را در صف «نمی دانم و نمی فهمم» قرار دهیم.

ما در این مختصر، در جست و جوی راز شناسایی خداوند و چگونگی روح و پیدایش دنیا و سرنوشت جهان هستیم. بی جا نیست که درباره تحقیق یکی از دانشمندترین اقطاب هرمتیان، در مورد همزاد انسان، مطالبی را بدانیم.

«پرفسور پاراسلس» (۱) سوئسی گرچه از لحاظ فکری دارای تعادل نبود، ولی یکی از مردان عجیب و محقق کم نظیر در مورد علوم پنهانی و علم غریبه و کیمیاگری و برجسته ترین شخص در تاریخ است.

وی در مدت عمر کوتاه خود دست به تحقیقات مافوق تصور زده است. پاراسلس مدتی نظریات افلاطونیون جدید را مطالعه کرد و برای تحقیق و بررسی علمی، به مصر و ترکیه سفر کرد و به احتمال قوی در آن جا با روایات مربوط به نسخه دوم وجود انسان یا همزاد آشنا شد. در بازگشت از مصر و ترکیه نظریه خود را راجع به همین قضیه منتشر کرد و گفت:

بر خلاف آنچه که ما تصور می کنیم بیماری ما ناشی از جسم نیست، بلکه ناشی از نسخه دوم وجودی ماست که می توان آن را کالبد اثری انسان نیز دانست. برای این که بیماری های مزمن مداوا شود باید کاری کرد که نسخه دوم وجود

۱- . پاراسلس که اسم اصلی اش «دوهو هنام» است، در دانشگاه بال سوئیس ضربه جدی به افکار ابن سینا وارد کرد. وی در صحن دانشگاه هیزم جمع کرد و پس از ایراد نطق خوشونت آمیز علیه ابن سینا، نسخه های اصلی از کتاب قانون را سوزاند. جالب این که خود پاراسلس طرف دار طب سنتی و مخترع اکسیر جوانی بود و نام خود را در عالم علم پزشکی به بدترین وضع لکه دار کرد و وسوسه جایگزین کردن، مسائل غیرمحسوس به جای اصول مسلم، دروغ به جای حقیقت و لاف و گزاف به جای علم از خود باقی گذاشت. کتاب ژیل برسینوئه، ترجمه دکتر هوشنگ مهدوی به نام راه اصفهان سرگذشت ابن سینا.

ما یا همزاد و کالبد اثری ما تحت تأثیر قرار بگیرد. (۱)

پاراسلس بر مبنای این عقیده، بعضی از بیماران را که پزشکان از معالجه آن‌ها مأیوس بودند را مدوا کرد و نتایج درخشانی گرفت.

امروزه پاراسلس مورد تأیید عده‌ای از حکما، متفکران و علما قرار گرفته و عقیده دارند که نظریات او درست بوده است و بیماری ما مربوط به چیز دیگری به جز جسم است و بعید نیست که در آینده علم طب مداوای بیماران را بر اساس آنچه که پاراسلس می‌گفت استوار شود، گو این که بعضی از اطبا امروز به این علم آشنا هستند و هر از گاهی سمینارهایی در این مورد تشکیل می‌شود و بررسی‌های جدید انجام می‌شود.

به هر حال، راجع به نسخه دوم وجودی انسان یا کالبد اثری بحث زیادی مطرح است. به عقیده پاراسلس نه فقط انسان غیر از این موجودیت ظاهری دارای موجودیت دیگری است، بلکه گیاهان نیز موجودیت دیگری دارند که نامرئی است و نیز می‌گفت فایده داروها از لحاظ درمان بیماری‌ها خاصیت شیمیایی آن‌ها نیست، بلکه در خاصیت اثری آن‌هاست. عجیب آن که این نظریه امروز مورد استفاده قرار گرفته است!

در جایی دیگر پروفیسور پاراسلس می‌گوید:

در جهان نیرو یا سیاله‌ای است که در همه جا یافت می‌شود که نسخه دوم یا کالبد اثری انسان با آن نیرو ساخته شده است. این نیرو را «الکاهست» می‌نامند.

شاید این کلمه، کلمه کهرباست که به گوش پاراسلس رسیده است. این کلمه در هندوستان به نام «آکاشا» است که هندوان به وجود آن عقیده دارند.

به عقیده پاراسلس مقداری از آن نیرو در آهن ربا وجود دارد، به همین دلیل برای معالجه بیماران خود آهن ربا را تجویز می‌کرد و می‌گفت: آهن ربا را بر روی موضع

۱- «شفیتین نسویک» نویسنده معروف اتریشی که در ایران به نام زویک معروف است، در کتاب خود موسوم به مسمر یا کاشف مانیه تیسیم معالجه امراض را از قول پاراسلس شرح می‌دهد. این کتاب به ترجمه استاد ذبیح الله منصور در سال ۱۳۲۰ خورشیدی منتشر شد.

دردناک بگذارید. وی از این مداوا نتایج درخشان به دست می آورد، به خصوص در درمان بیماران عصبی بسیار اثربخش بوده است.

او در قرون وسطی به وسیله برق بیماران خود را معالجه می کرد، اما نمی دانست نیروی آهن ربا ناشی از برق یا نوعی دیگر از برق است.

کوه جالب و عجیب ایرانی

در ایران، حومه شهرستان جم از توابع عسلویه استان بوشهر و در نیمه های راه بندر کنگان به فیروزآباد شیراز کوهی جالب و عجیب به نام پردیس وجود دارد که قله این کوه، نزدیک ترین نقطه زمین به خورشید است. این کوه چون دارای بالاترین ارتفاع در نزدیکی خط استواست، مغناطیس فوق العاده قوی اش در جهان زبانزد است.

تصویر شماره (۱)

اگر در فاصله پنجاه تا صد متری کوه یعنی تقریباً انتهایی ترین نقطه مشخص آسفالت، با ماشین توقف کنید و ترمز دستی را بخوابانید، ماشین به جای سر پایینی به آرامی به سمت کوه کشیده می شود. البته این مغناطیس برای رانندگان ناآشنا بسیار دردسر ساز بوده و تاکنون تعداد زیادی از خودروها بی اختیار با کوه تصادف کرده اند.

از جمله خواص خارق العاده این کوه کمک به درمان مبتلایان به بیماری ایدز است. به دلیل نزدیکی این کوه به خورشید، امکان رشد و نمو ویروس های بیماری زا از جمله ویروس ایدز وجود ندارد.

پزشکان متخصص بریتانیایی در مؤسسه ای در شهر لندن اخیراً در روزنامه تایمز ضمن برشمردن خاصیت های این کوه، از سازمان ملل درخواست کرده اند تا نام این کوه را به «آنتی اچ ای وی مانترین» تغییر دهند.

دکتر تیم هاپکینز (tim Hopkins) رئیس مؤسسه فوق و دارنده مدرک فوق تخصص در رشته ایمونولوژی و ویروس شناسی، درخواست ایجاد شهرک های درمانی برای

مبتلایان به ایدز در این منطقه را داشته است. وی معتقد است با اسکان مبتلایان به ایدز در این منطقه پس از حداکثر مدت هجده ماه، هیچ نشانه ای از بیماری در این مبتلایان دیده نخواهد شد.

از دیگر خواص درمانی این کوه که زبانزد همه متخصصین کوه درمانی است، خواص مغناطیسی آن بوده که باعث تخریب سلول های سرطانی می شود. به همین دلیل متخصصین بسیاری به بیماران سرطانی، کوهنوردی در این کوه را توصیه می کنند.

پوشش گیاهی این منطقه نوعی خار بیابانی گرمسیری منحصر به فرد است که خواص دارویی فراوان دارد. عسل به دست آمده از منطقه پیش خرید چند کارخانه داروسازی بزرگ جهان است. یکی از ترکیبات اصلی مسکن Advil که از بهترین قرص های شناخته شده برای ناراحتی اعصاب و دردهای میگرنی است، از همین عسل تهیه می شود.

این منطقه خرمای ویژه نیز تولید می کند که به نام «خرمای خصه» معروف است و کاملاً در شیره خود غرق می شود؛ یعنی یک کاسه آن در سه ساعت پر از شیره می شود. این خرما به اندازه آلبالو بوده و به دلیل خواص دارویی منطقه، به طور کلی برای ساخت قندهای رژیمی برای بیماران دیابتی صادر می شود.

نکته جالب دیگر رویش درخت زیتون در دامنه شمالی کوه، حد فاصل شهرستان جم تا روستاهای چاه و دره پلنگی می باشد که در آب و هوای آن منطقه بسیار عجیب می باشد.

در حال حاضر، سندی برای قدمت چاه و دره پلنگی وجود ندارد، ولی علائم مشهودی از غارنشینی مشاهده شده و فسیل های مختلفی در این منطقه به وفور پیدا شده است. در لایه های زیرین این کوه در اطراف عسلویه منبع بزرگی از آب خنک و فوق العاده سالم وجود دارد.

مردم چاه و جم، کوه پردیس را فوق العاده مقدس و محترم می شمارند و به استناد علائم موجود در آتشکده، احتمالاً از اولین مکان هایی بوده که نفت در آن سوزانده شده

است.

با افتتاح جاده فیروزآباد به عسلویه توسط سازمان پتروشیمی، رفتن به این منطقه خیلی راحت تر شده است. پتروشیمی با تأسیس سه شهرک بزرگ در این منطقه، اقدام به تأسیس فرودگاه جم کرده و هر هفته یک پرواز به مقصد جم انجام می‌شود که امکان بسیار خوبی برای سفر به این منطقه اعجاب‌انگیز است.

پروفسور پاراسلیس از بزرگان علم مخفی حیات و کیمیاگر مشهور و چیره دست سوئیسی می‌گوید:

در جهان نیرو و سیاله ای است که در همه جا یافت می‌شود. نسخه دوم یا کالبد اتری انسان با آن نیرو یعنی اتر ساخته شده است. مقداری از این نیرو از آهن ربا گرفته شده است. اگر آهن ربا را مداوم روی موضع دردناک بگذارید، نتیجه خوبی به دست خواهد آمد.

البته نمی‌توان بر او خرده گرفت و او را نکوهش کرد، زیرا ما هم هنوز نمی‌دانیم برق چیست، ماهیت آن کدام است و چرا باید مثبت و منفی باشد. پس نباید پروفسور پاراسلیس را مورد نکوهش قرار دهیم.

یکی از شاگردان پاراسلیس به نام «یعقوب بوهم» به نظریات او معتقد بود. می‌گویند او بی‌سواد بوده است که در این صورت علم او شبه‌اعجاز می‌شود. این مرد که با پاره دوزی امرار معاش می‌کرد، از همه علوم پنهانی زمان خود آگاهی داشت. وی گرچه نتوانست حقیقتی را آشکار کند، ولی چیزهای جالب توجهی به او نسبت می‌دهند. کسانی که می‌خواهند او را خوب بشناسند، به کتاب یعقوب بوهم فیلسوف، نوشته «امیل پونر» فرانسوی مراجعه کنند.

رودلف آشتی نیز می‌گوید:

اگر می‌خواهید به اسراری پی ببرید که در کتاب‌های متعدد وجود دارد، به روح خود توجه داشته باشید، در آن فرو بروید و مطالعه کنید. همه اسرار، در وجود ماست و هر یک از ما می‌تواند تا اندازه درک خود به اسرار و حقایق هستی پی برد.

در این جا به اختلافات طرف داران مادیون و معتقدین به بقا و موجودیت روح اشاره می کنیم.

موریس مترلینگ می گوید:

بزرگ ترین اثری که از لحاظ شناسایی اسرار جهان، به نظر جویندگان رسیده، این است که از بدن انسان _ همین انسان که می گوید نمونه کوچک دنیا است و هر چه در او هست در دنیا نیز هست _ نیرویی خارج می شود که از مغز یا سایر اعضای بدن نیست و نمی توان گفت که اعضای بدن ما این نیرو را به وجود می آورد.

وقتی معلوم شد از بدن ما یک نیروی معنوی خارج می شود که مربوط به بدن نیست، فوراً فکر می کنیم که آیا نیروی معنوی یا فکر بدون مغز و بدون وجود انسان می تواند وجود داشته باشد یا نه؟

به محض این که ما بتوانیم ثابت کنیم که فکر بدون مغز و وجود انسان می تواند وجود داشته باشد، اعتقادات علم ما از زندگی و مرگ و روح به کلی تغییر می کند، چون آن وقت می توان قبول کرد ما یعنی فکر ما قبل از این که متولد شویم وجود داشته و بعد از این که فوت کردیم نیز وجود خواهد داشت.

بزرگ ترین ایرادی که طرف داران مادیون از طرف داران روح می گیرند این است که فکر بدون مغز نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا فکر مانند روشنایی ناشی از شمع می باشد. فکر هم ناشی از مغز است و هم وقتی که مغز بمیرد، فکر هم از بین می رود.

تا امروز هیچ کس نتوانست به این ایراد بزرگ مادیون جواب بدهد، زیرا آزمایش های روزانه ثابت می کرد که وقتی انسان فوت می کند، مغز او از کار می افتد؛ بنابراین با از بین رفتن مغز، بالطبع فکر هم نابود می شود. حتی بعضی از روحانیون متعصب که بقای فکر (روح) را بعد از مرگ امری حتمی می دانستند و در مورد بقای روح به شک و تردید افتادند، با شک و تردید، تقریباً با مادیون هم عقیده شدند. چند سال است که تحقیقات علمی سبب شده بعد از هزاران سال، طرف داران وجود روح بعد از مرگ بتوانند به مادیون جوابی بدهند. گرچه این جواب با الفاظ و واژه آن طوری

که باید قانع کننده نیست، ولی این فایده را دارد که یک جواب علمی است و طرف داران روح در مکانی که مادیون آن جا را دژ محکم خود می دانند، یعنی لا براتوار و صحنه آزمایش علمی به آن ها جواب می دهند.

مادیون می گویند برای این که فکر در مغز به وجود بیاید، باید زندگی وجود داشته باشد. زندگی در نظر آن ها عبارت از صورتی از ماده است و به محض این که این صورت یا مظهر به وجود آمد، دیگر به عقیده خود مادیون و آن طوری که آن ها ماده را قبول دارند، ماده نیست.

روحیون این مظهر را روح می گویند. در نظر مادیون زندگی به محض این که از ماده به وجود آمد، دیگر ماده نیست، بلکه چیز دیگری است که ما آن را روح می نامیم. از طرفی مادیون معتقدند که ماده به تنهایی نمی تواند تولید زندگی کند، مگر این که نطفه یا جرثومه ای از خارج بیاید و در ماده قرار بگیرد و تولید زندگی کند.

پس فکر و هوش برای این که وجود داشته باشد، محتاج به آلت نیست، استقلال دارد و مطیع ماده نمی باشد.

یک پروفیسور انگلیسی به نام «ویلیام موار» استاد اسپریتسم نوشته است:

ما به وسیله قوای مغناطیس می توانیم فکر و اراده خود را بدون دخالت اعضای بدن از راه تله پاتی به طرف مقابل، چه دور، چه نزدیک انتقال دهیم. بنابراین عقل و اراده ما در انجام مرام و مقصود خود، از کمک بدن بی نیاز است و بدون احتیاج به بدن انجام وظیفه می کند؛ بنابراین بعد از فساد و مرگ بدن، نفس ناطقه و عقل باقی خواهد ماند.

در صفحات آینده در این مورد با منابع قوی صحبت خواهیم کرد.

مادیون می گویند اگر روح (فکر) بدون مغز می تواند به حیات خود ادامه بدهد، چرا وقتی که مغز مجروح می شود، فکر هم کم و بیش ضعیف می شود و با شدت جراحت مغز مختل می گردد؟

موریس مترلینگ در جواب این ایراد می گوید:

اول این که مغز مرکز روح و فکر نیست، بلکه مجرای روح یا انباری است که فکر را متراکم می کند؛ یعنی جواب های کوچک فکر از اطراف می آید و در مغز جمع و متراکم می گردد. در واقع مغز از لحاظ فکر شبیه به وضع سیم تلگراف است و اگر سیم تلگراف قطع و یا دستگاه تلگراف خراب شد، نمی توان گفت که تلگراف وجود ندارد.

جواب دوم این است که بعد از جراحی مغز به طوری که مکرر آزموده شده، فکر به طور عادی کار می کرده است و طبق آزمایش ها و کنترل های متعدد، بیمار هر اتقافی که افتاده درک می کند و یا در جهان دیگر مشغول است یا به قول معروف خواب می بیند.

«دکتر ژل» جراح چیره دست فرانسوی در کتاب خود به نام هوش و بیهوش، از صفحه هشتم کتاب به بعد موارد مختلفی را نشان می دهد که با وجود وارد آمدن جراحات شدید به مغز، باز فکر مجروح باقی بوده و کار می کرده است.

پروفسور «کارل دوپرل» پزشک فرانسوی در این باره آزمایش های متعددی انجام داده و می گوید:

اگر بگوییم بر اثر نابود شدن مغز ما، فکرمان از بین می رود؛ مثل این است که بگوییم بر اثر از بین رفتن سیم تلفن مخابرات، تلفن از بین خواهد رفت؛ در حالی که همه می دانیم سیم تلفن فقط وسیله انتقال مخابرات تلفن است، نه خود آن مخابرات.

روزی که ما همه چیز را بفهمیم و به همه اسرار دنیا اعم از روح و راز خلقت آگاهی داشته باشیم و علت هر معلول در نظر ما آشکار شود، به یقین لب فرو خواهیم بست و کوچک ترین حرفی راجع به اسرار و معلومات عالیه ای که ما از آن آگاه شدیم نخواهیم زد و از طرفی دیگر این هیکل و قالب را نداریم و اصلاً به فکرمان نمی رسد که حرف بزنیم و اشاره ای کنیم، چون حرف زدن، اشاره و کنایه از نقصان وجود ماست. آن کس که به همه چیز واقف شد، خردمند است و احتیاج ندارد که حرف بزند یا او را باور کنند، زیرا تمایل هم ناشی از نقصان وجود ماست.

عارفان که جام حق نوشیده اند راز هـ ___ دانست هـ و پوشیده اند

علت اصلی این که ما تا کنون نتوانسته ایم به اسرار دنیا پی ببریم، این است که در این جهان برای خود اهمیت و ارزش قائل هستیم. روزی که برای ما محقق شد که اهمیت ما در دنیا از اهمیت روشنایی یک شمع که در یک شب بارانی روی یک قطره آب منعکس شده، زیادتر نیست، آن وقت مقدمه ترقی ماست و از آن موقع به بعد خواهیم توانست به اسرار و رموز معرفت پی ببریم.

قبل از مطرح کردن اعتقادات و طریق افکار موريس مترلینگ، بهتر است بدانید موريس مترلینگ در سال ۱۸۶۲ میلادی در یک خانواده ثروتمند و محترم در بلژیک قدم به عرصه زندگی گذاشت و در سال ۱۹۴۹ میلادی در جنوب فرانسه طومار عمرش برچیده شد و برای همیشه چشم از جهان بست. گفته اند ازدحام مردم در تشییع جنازه این نابغه بزرگ را سی کیلومتر تخمین زده اند که بی نظیر بوده است.

وی تحصیلات خود را در رشته حقوق به اتمام رسانید، ولی کار و کالت تشنگی ذهن جستجوگر او را برطرف نکرد و به تحقیق و بررسی علم مجهول و علم غریبه پرداخت و ۲۲ جلد کتاب از تحقیقات خود خلق کرد که هر یک دارای معانی دقیق و برای محققان و اهل علم خالی از لطف نیست.

کتاب های وی توسط استاد ارجمند، مرحوم «ذبیح الله منصور» که خود از دانشمندان متفکر و قابل احترام است، ترجمه شد و سپس استاد «فرامرز برزگر» راه این استاد بزرگ را دنبال کرد.

مترلینگ در تمام مدت عمر با احترام زیست. در زمان حیاتش نام او را در دایره المعارف ثبت کردند و پادشاه بلژیک به او لقب کنت داد.

مترلینگ با این که بلژیکی بود، به عضویت آکادمی علوم فرانسه نایل گردید و فیلسوف برکسون وی را تصدیق و تجلیل نمود.

موريس مترلینگ در پاسخ به سؤالات زیر می گوید:

س- آیا تو به بقای روح اعتقاد داری یا نه؟

ج- بله، من معتقدم که روح باقی خواهد ماند؛ حتی جسم هم باقی می ماند ولی تغییر شکل می دهد.

س- آیا تو به خداوند متعال اعتقاد داری؟

ج- بله من به خداوند بزرگ عقیده دارم. محال است کسی در جهان زندگی کند و عقل و شعور ما را داشته باشد و بگوید که به خداوند متعال معتقد نیستم.

س- عقیده شما درباره خداوند چیست؟

ج- من خود را یکی از معتقدین واقعی خدا می دانم و عقیده ای که درباره خداوند دارم این است که سعی می کنم بهترین، عالی ترین و پاک ترین افکار خود را متوجه خداوند متعال نمایم؛ یعنی خداوند را با پاک ترین افکار و تصورات خود بپرستم. من خداوند را به قدری بزرگ و پاک و مقدس می دانم که مافوقی برای آن ممکن نیست.

س- این مسائل که تو در کتاب های خود مطرح می کنی و خود نمی توانی به آن ها جواب بدهی چه فایده دارد؟

ج- گرچه پاسخ این ایراد را مکرر در کتاب های خود گفته ام و تکرار آن موجب کسالت می شود، ولی کسانی که این سؤال را از من پرسیده اند، لابد آن کتاب ها را ندیده اند. به تصور من فایده طرح این مسائل این است که ما را به نادانی خود واقف می کند و می فهمیم که در این جهان با عظمت چه قدر حقیر و بی اهمیت هستیم. فایده طرح این مسائل در این است که ما به عظمت خداوند یکتا و کوچکی خودمان پی ببریم و چون او را بزرگ و خود را کوچک دیدیم، بهتر در صدد برمی آییم که خداپرست بشویم. در حالت عادی کمتر کسی است که متوجه نادانی و غرور خود باشد و میل کند که به عمق نادانی خود پی برد، این مسائل چند دقیقه ما را وادار می دارد که در اعماق خود کاوش کنیم تا بدانیم که چه قدر نادان و زبون هستیم و اگر فقط چند دقیقه انسان به فکر خالق با عظمت خود باشد، کمک بزرگی به آرامش روح خود می کند.

«انسان اسیر تولدها و مرگ هاست» مراد همان اصطلاح چرخه زایش دوباره است.

متفکران بر این باورند با یک دوره حیات، انسان نیاز به تولد دیگر دارد تا به حقیقت خود پی ببرد. حصول چنین کمالی آرام آرام طی زمان میسر است اما به شرط طلب و جهد و کوشش. انسان باید یک نیروی فکری و روحی بزرگ در خویش به وجود آورده و آن‌ها را برای درک مسایل مربوط مستعد کند. همان طوری که حساب اعداد را با ترازو نمی توان سنجید، این معلومات را هم نمی توان با شاخص هوش و عقل فهمید. برای درک این مسائل الفبایی غیر از عقل و هوش لازم است. آن الفبای علم با تزکیه و تصفیه نفس امکان پذیر است و درک اسرار مربوط به هستی و روح، از آن راه میسر است.

شناسایی مبدأ جهان و این که چه کسی جهان را آفریده و هدف و مقصودش چه بوده، از فهم و درک انسان و شعور علم اکتسابی امروز به دور است. در عرصه منطق نباید وارد میدان فرض شد و تئوری را به جای دلیل تحویل داد و برهان غیرقابل تردید ارائه نمود، بلکه باید شجاعت داشت تا به جهل و نادانی خویش اعتراف کرد.

در حالی که اعتراف به جهل دلیل منطقی برای متفکران است، آن‌ها «نمی دانم» را با علم یقین بر زبان می آورند نه از روی جهل و لجاجت و خودخواهی.

انسان باید خود را از هر گونه قید و بند و وابستگی آزاد کند. دریافت حقیقت برای انسان با آزمایش های علمی امروز امکان پذیر نیست و با ادوات علمی نمی توان آن را لمس کرد و فقط دانشمند بودن کافی نیست. انسان علاوه بر دانش و تعقل و اندیشیدن، با پرهیزکاری و نیک فطرتی و وارستگی از قیود دنیوی قدمی پیش می افتد؛ این است که ابتدا باید در صدد اصلاح خود و افکار خود برآید؛ به طوری که فکر خودش را برای فهم مسائل عالی به خود معطوف کند، از چیزهایی که او را علاقه مند به تعلقات دنیوی می کند، پرهیز کند و هوس‌ها و شهوات دنیوی را در وجود خود نابود کند. این ریاضت، جهاد با نفس واقعی است نه با الفاظ و تزویر و ریا.

کلیه تحقیقات علمی دیروز و امروز در مورد هستی و مبدأ و مقصد موجودات یک فرضیه است نه حقیقت. به تدریج این فرضیه به شکل یک عقیده ثابت درآمد؛ حتی

جای اعتراف به جهل از بین رفت و چون به علم و شعور و فهم مبدأ کل دسترسی نداشتند و نمی توانستند آن را بشناسند، در صدد برآمدند بت پرست باشند؛ نه این که رسماً بت پرست باشند، بلکه با جایگزین کردن فرد یا قبری به نام خدای دوم و سوم که به نظرشان مقدس اند و از مبدأ کل منشعب و جدا شده اند می ستایند؛ در نتیجه خرافات و افسانه و روایت های غیرمنطقی جایگزین منطق می شود و برای همیشه تا پایان جهان در گرداب جهل باقی می مانند و هر چه دست و پا بزنند بیشتر فرو می روند و کسی جرأت نخواهد کرد بگوید حال که مبدأ کل مجهول است و نمی توان به او دست یافت، چگونه ممکن است خدایان دوم و سوم که با دست و افکار خود ساخته و پرداخته آید و به مقام خدایی رسانیده آید، مردم معتقد به آن ها شده اند؛ در حالی که دیگر به فکر خداوند نیستند و برای همیشه بت پرست باقی خواهند ماند، بدون این که خودشان بدانند و تازه خود را باتقوا و پرهیزکار و مؤمن به خداوند بدانند.

باید فهم اسرار مرگ و بقای روح، از صورت افسانه و حکایت و خیال خارج شود و این جاده تنگ و صعب العبور برای تحقیقات علمی طی شود.

همه علوم با مقدمات ناقص شروع می شود و به سر حد کمال می رسد و به تدریج شاخ و برگ های اضافه از اطراف آن زده می شود تا ریشه واحدشان تقویت شود.

موریس مترلینگ از قول دانشمندان و متفکران روحیون می گوید:

اموات به کلی از بین نمی روند و جوهر روح و حیات هم از محیط ما دور نمی شوند. آن ها پس از فنای ظاهری جسم، در فضا معلق نمی مانند، بلکه در اطراف ما زندگی فعالانه ای را از سر می گیرند و فقط از چشم بشر پنهان هستند.

به محض آن که جسم از دست برود، ولو آن که چیزی به عنوان جوهر حیات باقی بماند، باز شخص موفق به تشخیص خویش نخواهد شد. او تنها کسی است که نمی داند مرده است، مگر اولیا و بندگان خاص خدا.

چیزی که آغاز داشته باشد، انجام خواهد داشت و حرکتی که به وجود می آید،

روزی به سکون مبدل می شود.

آیا تولد من با میل خودم است؟ من که چنین تقاضایی از کسی نکرده ام. آیا رواست من که چنین تقاضایی نکرده ام، در عالم محکوم به عذاب باشم؟

اولین مطلبی که باید بدانیم و به آن ایمان آوریم، این است که در باطن و سیر ما یک قوه سیاله و یک حقیقت منبسط و یک امر ربانی و روح جاودانی وجود دارد. ما باید با عزمی راسخ کوشش کنیم و با نفس خود بجنگیم و آن روح مجرد را از پشت پرده قوای حیوانی بیرون آوریم و نقاب از چهره سیمینش برچینیم؛ نور رخسار جهان تاب وی را ظاهر کنیم و یا با او آشتی کنیم و فرمان زندگی را بدون توجه به لذت های زودگذر دنیوی به دست او بدهیم. آن گاه است که از خواب غفلت بیدار می شویم و راه سعادت و خوشبختی جاودانه را می یابیم.

آن روح الهی در ظلمت کده کشور تن منور می شود و همه مجهولات روشن می شود.

سؤالی که پیش می آید و هنوز کسی جواب گوی آن از نظر علمی نبوده این است که آیا ارواح مورد ادعای روحیون مانند زمان حیات، هوشیار و عاقلند؟ آیا استعداد و قدرت علمی و امکاناتی مثل ما را دارند؟ آیا شواهد قطعی برای قبول چنین مسائلی وجود دارد؟ اگر روح پس از فنای جسم زنده باشد، ظاهراً باید اسیر زندگی موقتی و محدود، مخصوصاً زودگذر باشد؟

می گویند ارواحی که ما بدون احساس وجود فیزیکی شان در میان آن ها راه می رویم، می کوشند صدای خودشان را به گوش ما برسانند! یا در برابر چشم ما ظاهر شوند، ولی دیوار ضخیم و غیرقابل عبور بین ما و آن ها هست که خواص بشری نام دارد و گویی اساساً برای آن به وجود آمده است که آدمی نتواند به دنیای ماورای مرگ نفوذ کند.

ارواح بدون شک از مابقی اسرار جهان اطلاعی ندارند؛ فقط هر از گاهی موفق می شوند مسائلی مجهول موجودیت خود را از خلال وجود اشخاص استثنائی به نام مدیوم به اطلاع ما برسانند.

یک دانشمند از گروه شکاکین به نام «آدولف بوتاجی» استاد انستیتو فیزیولوژی دانشگاه ناپل که مخالف و منکر حیات پس از مرگ بوده، با یک واقعه عجیب و غیرمترقبه که در سالنامه علوم روانی دانشگاه ناپل، مورخ ۱۹۲۷ درج شده، مواجه می شود. چنین آزمایش ها که توأم با عدم اعتماد و سوءظن مطلق باشد، جنبه علمی محض پیدا می کند.

هنگام آزمایش، درهای آزمایشگاه کوچک ناپل را قفل و بست زیادی زدند و حتی میخ کوبیدند که امکان هر نوع حقه بازی و تقلب از بین برود. پس از مقدمات، با دوستان خود شروع به احضار روح کردند.

ناگهان در آن اتاق کوچک نیمه روشن، تعداد زیادی اعضای بدن انسان به طور پراکنده و مجزا و متحرک پیدا شد. اغلب آن ها با دست های رنگ پریده و شفاف و متحرک بودند. در همان هنگام ناگهان در بالای دیوار حصیری مخصوص مدیوم، نیمرخ شفاف شخص سیاه چرده ای نمودار شد که به مدت چند ثانیه بی حرکت ماند. حاضران که اکثراً دانشمند بودند، از وحشت و تعجب فریاد برکشیدند تا آن شبخ ناپدید شد.

پروفسور بوتاجی می گوید که به طور قطع او دارای جسم بود، زیرا در جایی قرار داشت و از نظر علمی گویی اعضای او لرزش داشت.

این آزمایش یکی از آن آزمایش هایی است که بی اعتقادترین و شکاک ترین دانشمندان و اشخاص را به فکر فرو می برد و به طور یقین اعتراف می کند که مرگ پایان قضایا نیست و روح باقی است، ولی اساساً با رموز عادی متفاوت است و شاید از عجیب ترین و اضطراب آورترین اسرار جهان باشد.

رشته مرگ و زندگی به علت ظهور روح ظاهراً قطع نشده است و احتمال دارد وقایع مربوط به حیات روح هم در دنیای ما اتفاق بیفتند. چه کسی می تواند جواب صحیح این سوال را بدهد؟ فقط می توان تصور کرد که رابطه مزبور بسیار وسیع و پیچیده است.

«ویلیام موآر» در جلد اول کتاب بروسیدنیک درباره وقایع ظهور روح می گوید:

آقای «ایکس زد» که مورد علاقه و اطمینان عموم اعضای کمیته مطالعات روح بود و کسی در صدق و شهادت و گفتارش شکی نداشت، خانه کهنه سازی را بدون اطلاع از ماجراهای اتفاق افتاده اجاره می کند. قبلاً دو کارگر دوستش آقای «ام» - «جی» و یک مستأجر که در قسمت دیگر عمارت سکونت داشتند، به علت سر و صداهاى عجیب که شب ها می شنیدند آن جا را ترک کردند.

در شب بیست و دوم سپتامبر ۱۹۷۸ آقای ایکس زد تصمیم می گیرد که برای خواب به اتاق مورد سکونت آن کارگر برود، ولی به محض ورود در راهرو نور مجهول و غریبی را می بیند. هنوز لحظه ای از بهت و تعجب او نگذشته بود که مشاهده می کند پیرمردی تنها کاملاً واضح در مقابل وی با پیراهن بلند گلی ایستاده است. بعد از لحظه ای پیرمرد و نور او ناپدید می شود و او را در تاریکی عمیق باقی می گذارد.

روز بعد آقای ایکس زد برای تحقیق درباره قضیه به قریه ای که کارگر دوستش ام - جی آن جا بودند می رود. ابتدا مطلبی کشف نمی کند، ولی پس از کارشناسی بسیار بالأخره یکی از مأمورین دولتی به او می گوید که شنیده است پدر بزرگ مالک فعلی آن، زن خود را در راهرو بزرگ منزل خویش خفه کرده، بعد هم گلوی خود را بریده و بعد به قرار شایع روحش در همان محل قتل ظاهر می شود. مأمور مزبور نمی توانست تاریخ قطعی آن دو حادثه را تعیین کند، اما آقای ایکس زد پس از جست و جو و مطالعه ارقام محکمه دادگاه اطمینان حاصل می کند که این واقعه در شب بیست و دوم سپتامبر اتفاق افتاده است. سه سال بعد آقای ایکس زد به لندن می رود و در ملاقات مالک خانه مشاهده می کند که عکس روحی که وی او را در راهروی خانه استیجاری خود دیده بود، روی میز او قرار دارد. آن وقت او را به رفیق خود که همراهش بود نشان می دهد و می گوید آن مردی که من در راهرو خانه ام دیده ام این است. آن گاه هویت صاحب عکس را از مؤجر خود سؤال می کند. وی می گوید: مشارالیه پدر بزرگ اوست. وی در زمان حیاتش نتوانسته است شرافت خانوادگی خویش را حفظ کند و دست به جنایت زد و بعد هم خودکشی کرده

است.

درباره این که چه طور آقای ایکس زد تصویر روی میز مؤجر خود را شناخت زبان استدلال لال می ماند و تعجب آورترین نکته حادثه همین است که اصلاً نمی توان آن را رد کرد. محقق است که اگر شخص بخواهد تمام وقایع از نوع فوق را به طریق دلیل تلقی کند و به اصطلاح برای هر معلولی علتی بترشد، به راه غلط خواهد رفت و به علاوه مواردی وجود دارد که تعبیر واقعه از طریق توسل به انتقال حسی بسیار ساده لوحانه و پوچ جلوه می کند.

از آن جمله واقعه ای است که خانم «آر. سی. مورتون» در جلد هشتم کتاب «پروسیدنیک» نقل کرده است. داستان مزبور به قدری مفصل و پیچیده است که در این جا نمی توان همه آن را نقل کرد. عنوان مطالب مفید که از حوصله شما عزیزان خارج نشود از نظر می گذرد.

ناگفته نماند خانم مورتون از نظر اندیشمندان این گونه مسائل، زنی مطمئن، مطلع و آشنا به تجربیات علمی است و صداقت در اظهاراتش جای هیچ گونه شکمی را برای وقوع وقایعی که ذکر می کند باقی نمی گذارد.

این وقایع در سال ۱۸۸۶ اتفاق افتاده است.

خانه مسکونی قدیمی که محل سکونت یک دوک هندی تبار انگلیسی و یک پیرمرد بود، به مدت چهل سال خالی و بدون سکنه مانده بود. بعدها خانواده کاپیتان مورتون که خانم آر.اسی هم جزء آن خانواده بوده، در آن جا مسکن گزیدند. خانواده مورتون هنگام سکونت در آن خانه، اصلاً از مسئله مربوط به ظهور روح در این خانه مطلع نبودند.

سه ماه از اقامتشان در این منزل گذشته بود. روزی خانم مورتون در اتاقش نشسته بود و می خواست بخوابد که صدای در اتاقش را شنید و تصور کرد که مادرش است. در را باز کرد؛ ابتدا چیزی ندید. ناگهان در گوشه ای از پلکان چشمش به زنی بلند قامت و سیاه پوش افتاد. برای این که کسی از خانواده اش وحشت زده نشوند و فریاد نکشند، قضیه را به کسی بازگو نکرد و فقط به طور

محرمانه برای یکی از دوستان بسیار دور خود حکایت کرد؛ ولی چند روز بعد همان زن سیاه پوش را یکایک ساکنین خانه دیدند و حتی یکی از مهمانانشان، آن زن را در تاکستان قصر دیده بود که گریه می کرد. او تصور کرد او یکی از کسان خانم مورتون است که از درد یا مرض می نالد. همچنین بعضی اوقات سگ پاسبان خانه به طور وحشتناکی عوعو راه می انداخت که بعداً همه قریب به یقین متوجه شدند که روح در برابر آن سگ ظاهر شده است.

آن زن سیاه پوش ظاهراً موجودی غیرمادی بود و کسی نمی توانست او را لمس کند؛ ولی وقتی در برابر نور واقع می شد، جلو آن را می گرفت. پس از تحقیقات بسیار، خانم مورتون موفق شد به هویت آن زن پی ببرد.

گویا این روح زن آن هندی تبار دوک انگلیسی بود. خانواده مورتون این زن را ابداً ندیده بودند، لیکن پس از این که مشخصات روحی را که در منزل می دیدند، با اقوام و همسایه ها وصف کردند، آن ها هم او را دیده بودند و هویت وی را تأیید کردند. از سال ۱۸۸۸ به بعد، ظهور زن سیاهپوش در آن خانه بسیار کم و در سال ۱۸۸۹ به کلی قطع شد.

هر قدر این حادثه اختیاری و عمومی باشد، باز هم از نظر عقلی فقط به طرق فوق می توان آن را توجیه کرد.

باید دانست وقتی به این طریق دامنه اعتقادی خود را وسعت دادیم، به معنی این است که اموات خیلی آسان می توانند وجود خود را به ما بشناسانند. موارد متعددی از وقایع مشابه واقعه فوق وجود دارد که به دقت مورد تحقیق علمی قرار گرفته، ولی کوچک ترین اکتشافات منطقی هم از آن ها حاصل نشده است. اگر ما قبول داشته باشیم که ارواح وجود دارند پس قطعاً در دنیای ما وجود دارند، اولی در اختیار نیروی قوی و مجهولی هستند که اگر آن را بشناسیم چیزهای بسیاری را هم خواهیم آموخت و به اسرار هستی پی خواهیم برد. به یقین این بزرگ ترین و مهم ترین و عجیب ترین اکتشافات انسان خواهد بود. ما باید منکر چیزی که علم نداریم نشویم و آن را جهل و نادانی خود تلقی کنیم.

هنوز محققین به این مرحله نرسیده اند و دلیل فوق، هنوز به اصطلاح در گهواره است و نمی دانیم بشر موفق خواهد شد در درون گهواره آن را بزرگ کند یا نه.

از طرفی این عنصر به قدری ظریف و مبهم است که فقط در تاریکی می توان آن را دید، با این وصف بی حاصل نیست و بهتر است آن را از نظر دور نداریم.

بنده در نظر دارم تعدادی از تجربیات شنیدنی که اندیشمندان اسپریتسم و مشهور انجام داده اند را در این مختصر از نظر شما گرامیان بگذرانم. البته در صفحات آینده واقعه های عجیبی برای قانع کردن منکران بقای روح نقل خواهد شد. اگرچه این کار به نظر بی حاصل می آید، اما بهتر است انسان برای برخورد با چنین شگفتی هایی، ذهنی آماده داشته باشد؛ زیرا اکتشافات دانشمندان و متفکران اسپریتسم از نظر اعتقادات کهنی که داشتند، نور ملایمی بر روی افکار و اسرار می اندازد که همین نور تا مدتی بعد که به فکر اکتشافات دقیق تر و پیشرفته تر باشد کافی است. گرچه به طور کلی علم از تحلیل آن عاجز است، ولی نباید از تحقیق و تعقل دست برداشت؛ شاید روزی برسد اسراری که آرزوی انسان است، کشف شود. به طور خلاصه می شود از بعضی اسرار زندگی سر در بیاوریم، به امید این که گام های بعدی در این وادی مجهول، پیشرفته تر و دقیق تر باشد.

روحیون می گویند که روح وجود دارد و اشباح و موجودات عالیه ای در اطراف ما زندگی می کنند و به سرنوشت ما راغب هستند و افکار و اعمال ما را رهبری می کنند و مخصوصاً از آینده ما آگاهند.

راجع به خانه های جنی و ظهور روح، نظریه روحیون بسیار قابل قبول به نظر می رسد. آن ها می گویند که اگر روح نباشد، بسیاری از پیشگویی ها را نمی توان عملی و موجه دانست. بنابراین باید قبول کرد که پیشگویی با دخالت ارواح انجام می شود و وجود آن ها مسلم است.

فعلاً باید این نظریه را پذیرفت، چون استدلال غلط دلیل بر فعالیت غلط و کار معمولی عقل ماست و عقل ما همیشه جایز الخطا می باشد. نباید فوراً آن را محکوم کرد،

زیرا در حال حاضر نمی تواند چیزی بر نظریه مزبور اضافه یا کم کند. ما باید راه های را که به وسیله آن ها بشر می تواند پیشگویی کند را پیدا کنیم که در زمان حاضر از زمان آینده خبر بدهد، ولی ابزار علمی لازم است و...

ما می دانیم که در ضمیر ما استعداد مخصوص، در حالت ساکن و غیرفعال وجود دارد که مربوط به جسم نیست و حوادث اتفاق نیفتاده را تماشا می کند. ما فقط اطمینان داریم که به طور قطع، مشاهده حوادث در ضمیر خودمان انجام می شود، اما از منبع و چگونگی آن بی خبریم. بنابراین باید درون خودمان را مطالعه کنیم و از نظریاتی که ما را از مرگ می ترساند و منحرف می کند پرهیزیم و توجه داشته باشیم با مرگ جسم انسان نابود نمی شود، بلکه تولد دیگری انجام می شود که تمام اسرار جهان در درک آن نهفته است.

در بسیاری از حوادثی که مدیوم ها پیش گویی کرده اند، معلوم شده که همه قدرت و نیرویی که به روح نسبت می دهند در خود ما وجود دارد، زیرا انسان روح است نه جسد.

سؤالی که پیش می آید این است که اگر ارواح با وجدان، آینده را از پیش مشاهده کنند، چرا وقوع مصیبتی را قبلاً به ما اطلاع نمی دهند یا چرا اطلاعات دقیق و صریحی برای اجتناب از آن در اختیارمان نمی گذارند؟

واقعاً دلیل ساده یا اسرارآمیز این وقایع شگفت چیست؟ جواب این است که هیچ قوه بشری قادر نیست گردش حوادث تعیین شده را از مسیر خود منحرف کند، پس دور نرویم و سر جای خود درست بایستیم و بدانیم که نمی توانیم در قلمرو عناصر مخفی نفوذ کنیم.

مشاهده می شود که بشر به هر سو توجه می کند با مشکلی لاینحل مواجه می شود؛ مثلاً اگر شخصی خبر شومی را به کسی بدهد و بداند که نمی تواند از وقوع آن جلوگیری کند، چه فایده دارد که آن راز را فاش کند؟ آیا این همان قضا و قدر است؟

اگر انسانی بیدار از وقایع آینده باخبر باشد، باز آن وقایع اتفاق می افتد؟ پس اگر

چنین است که هست، چرا سکوت نکنند؟ اگر عوامل مخفی و روح مطلع ما نمی تواند ما را از چنگ آن خبر شوم و مصیبت بار نجات دهد، چیزی که بین ما و ایشان حائل می شود و مانع رسیدن پیغام هایشان به ما می شود، چیست؟ آیا واقعاً عواملی وجود دارد که چشمشان به آن طرف پرده ضخیم نفوذ کند و آینده را ببیند ولی اجازه نداشته باشد از وقوع آن جلوگیری کند؟

اگر عوامل مطلع از حوادث، بازجویی شدید شوند، چه خواهند گفت؟ لابد می گویند کاری نمی توان کرد و هیچ قدرتی قادر نیست گردش حوادث و قضا و قدر را تغییر دهد.

آیا همه آزادی و اختیاری که خداوند متعال به بندگانش عطا فرموده به همین محدود می شود که آینده خود را قبلاً احساس کند ولی قادر به تغییرش نباشند؟ آیا روح بزرگ جهان مثل روح یک طفل بالغ است؟

اگر آن عوامل و عناصر مزبور مصائبی را برای ما پیش گویی کنند که نتوانند از آن جلوگیری کنند، بنابراین پیش گویی آن ها چه حاصلی دارد؟ آیا این به آن معنی است که قضا و قدر و سرنوشت چنین بوده و بشر در قبال آن هیچ اختیار و استقلال و اراده نخواهد داشت و اسرار آمیزترین و دشواریاب ترین رمزهای طبیعت است؟

آیا باید چشم ها را بست و به همین سرنوشت قانع بود و عقل را در اقیانوس بی کران جهل حیران گذاشت و مخرجی برای آن نجست؟

در میان مسائلی که زندگی در برابر ما مطرح می کند، ظاهراً مغز ما محدود و مسدود است و نمی تواند آن ها را درک کند، ولی در حقیقت این طور نیست، زیرا اگر چنین بود، مشکلات مزبور به نظرمان تصورناپذیر و غیر قابل درک می آمد و ما همیشه آن ها را به صورتی که در روز نخست مشاهده کردیم، می دیدیم.

باید بدانیم غیر از ما، چه عاملی در جهان به فرمان خداوند با زمان و مکان ارتباط دارد که فعلاً در این باره چیزی نمی دانیم. آن چه را که پدر فلسفه «کانت و گویو» می گوید علم ظاهری، حقیقتی را برای ما معلوم نمی کند. (شاید آن ها هم دانسته اند، ولی

افشا نکرده اند.)

نظریه همه فلاسفه به یک جا منتهی می شود، جایی که جز ظلمت، چیزی نیست. اسپینر، هلونز، نودیه، جمس سول، ویلیام جمس، استوارت میل، ریو، قویه، لوکالا و عده دیگری از دانشمندان گذشته و حکمای معاصر، نتوانسته اند عناصر شگفت انگیز و عجیب زمان و مکان و عوالم جهان را رام و کشف کنند. آن ها به مبارزه با تاریکی های مخوف دنیای مجهول، اشتغال داشتند و دارند، ولی نتیجه آن ها با نظریات حکمای هزاران سال قبل از میلاد که معترف به جهل خود بودند، تفاوتی نکرده است.

بنده این متن را در حالی می نویسم که در کنار رودخانه، زیر سایه درخت نسبتاً تنومند آلوچه وحشی واقع در یکی از بیلاق های اطراف مازندران به نام مرزن آباد طویر فشکور، نشسته ام. فکر می کنم امروز یکی از زیباترین روزهای پاییز است. لطافت و طراوت هوا حتی در دورترین نقطه افق حس می شود. گرداگرد دره و رودخانه را درختان تنومند و سرسبز احاطه کرده اند. هنوز بادِ یغماگرِ پاییز، رنگ آن ها را تغییر نداده و رودخانه در میان بستری از سبزی و طراوت، مثل جاده نقره ای جریان دارد. بالای این دره باشکوه کلبه های زیبا دیده می شود و با وزش باد خنک، سرود یکنواخت برگ ها با برخورد به یگدیگر شنیده می شود که نجواکنان می رقصند و فقط آن معمار چیره دستی، نجوای آنان را می فهمد. مه غلیظی اندک اندک همه جا را فرا می گیرد. این شور و حال دیگر تکرار نخواهد شد؛ اگر هم تکرار شود رنگ دیگری دارد.

این مقدمات حیرت انگیزی است که بشر سر تسلیم در مقابل آن ها فرود می آورد؛ اما آن چه که باعث ویران شدن کاخ ایمان و اعتقاداتمان می شود، لجاجت و ناباوری بدون تحقیق است.

روح، مدیوم، تغییر شکل

در حقیقت موجودی که به وسیله مدیوم با ما حرف می زند و حرکاتی را شبیه ما انجام می دهد، مرده نیست بلکه تغییر شکل است. چه لزومی دارد که ما به فکر مرده بیفتیم؟ این حس دو جانبه است. مدیوم هایی هستند که پیرو مکتب روحیون نیستند، بلکه در

امر روان سنجی (مدیومی) معتقد به انتقال حس وجدان های معقوله به یکدیگر می باشند. نباید فراموش کرد که وجود یک مدیوم همیشه لازم است؛ زیرا مدیوم منبعی از حوادث عجیب به شمار می رود.

موریس مترلینگ در مورد نقش وجدان در زندگی ما می گوید:

حیات روح ما بسیار اسرار آمیز است و مطالعه آن زحمت زیادی لازم دارد. اگر بخواهیم حقیقت را بگوییم، ناچار به ذکر این مطلب هستیم که زندگی روح ما در حقیقت زندگی واقعی و اصلی و نقاط بسیار تاریک وجدان ما می باشد. در واقع، روح محرک زندگی ماست، یعنی ما به کمک همین نقاط تاریک نمی میریم و به افکار و عقاید خود که ظاهراً راهنمای ما در زندگی هستند، توجهی نمی کنیم. این وجدان ماست که همه وقایع بی انتهای گذشته را می داند و از آینده بی پایان مطلع و از چگونگی وداع ما با کره زمین باخبر است. گذشته و آینده ما در واقع در خود وجدانمان سرشته شده است.

وجدان ما کیست؟

فیلسوف مشهور، پروفیسور ویلیام جیمس می گوید:

وجدان، پشت نقابی که هنوز هیچ کس تصویرش را مشاهده نکرده، مخفی است و به راه خود ادامه می دهد. رفتار او با ما، مثل رفتار ما با بچه هاست. هیچ وقت به سؤالات ما جواب نمی دهد، از انجام تقاضاهایمان سرباز می زند و ما را به تحصیل چیزی که از قبول آن خودداری می کنیم راغب می کند. وجدان ما می داند که در فلان ساعت باید از خود دفاع بکنیم یا نکنیم. با وجود آن که عقل ما با عشق و احساسات منافات دارد، وجدان ما را واله و شیدا می سازد. وقتی ما می ترسیم او می خندد، وقتی ما می خندیم او نگران است و همیشه عقل را تحقیر و تویخ می کند.

موریس مترلینگ می گوید:

در زمان بیماری که پزشکان حاذق به بالین ما حاضر می شوند و درباره قریب الوقوع بودن مرگ یا سلامتی مان اظهار تردید می کنند، او آهسته حقیقت

مطلب را در گوشمان می خواند و فقط حرف او را باید باور کرد. او می داند که حد فاصل دو زندگی ما (زندگی عادی و زندگی پس از مرگ) زیر این گنبد دوّار کجاست.

ما فعلاً موجودی منفرد، متکی بر مقتضیات جسمی و روحی و عقلی و دارای یک نقطه شروع (تولد) و یک نقطه ختم مشخص (مرگ) هستیم. اگر بخواهیم عظمت وجدان را در خود منعکس کنیم باید از هر جهت و حتی از لحاظ زمان نیز گسترش پیدا یابیم.

چگونه می توان تناقض عجیبی را که بین عظمت بی حساب و آرامش و اعتماد و انتظام داخلی زندگی آن و اعمال بچه گانه و مضحک و عادی حیات بشر وجود دارد توجیه کرد؟ در زندگی ما وجدان به منزله یک قاضی عالی مقام، قانون گذار جامع شرایط و یک نیرو و قدرت کامل جلوه می کند، لیکن در خارج به محض آن که از مخفی گاه خود سر می کشد، اعمال عجیب خود را شروع می کند و به صورت یک ناطق خوش بیان، یک طیب حاذق، یک حامی تمام عیار، یک معلم کامل و چاره دان و... ظاهر می شود. کدام یک از این حالات حقیقتاً معرّف وجود است؟

نباید سعی کنیم که با اطلاعات کمی که راجع به وجدان کسب کرده ایم، در قعر آن به کاوش پردازیم، فعلاً باید به همین مقدار اکتفا کنیم و سؤالاتی را که آسان تر جلوه می کند و جواب دادن به آن ها ممکن است، مطرح کنیم.

آیا مطالعه اعمال وجدان، واقعاً مبتنی بر وقایع جدیدی است؟ آیا اعمال وجدان مغفوله ما اخیراً بر ما معلوم و دقت ما باعث تجلی روزافزون آن شده و تعداد حوادثی را که باعث جلب توجه ما می شود، افزایش داده است؟

وقتی انسان صفحات تاریخ را ورق می زند، هر قدر دورتر می رود می بیند همین حوادث عجیب در قدیم هم اتفاق افتاده، اما بر حسب معلومات علمای آن عصر نام های مختلف به خود گرفته است؛ مثلاً گفته شده پیشگویی، غیب گویی، احضار روح و صحبت کردن مردگان توسط مدیوم، تلقین، ظهور ارواح، معالجات اسرارآمیز توسط اشباح و... که امروزه به حد وفور اتفاق می افتد و در ردیف وقایع فوق طبیعی به شمار می آید. از

طرفی می توان گفت ظهور پدیده های روحی در سراسر جهان عمومیت دارد.

به هر حال تصور می شود که ظهور ارواح به صورت انکسار نور در طبقات مختلف جو در سراسر کره زمین قابل توجیه است، ولی وضع چنان نیست که گویی وقوع حوادث روحی در میان ملل بسیار متمدن رواج بیشتری دارد؛ شاید علت این امر آن باشد که آنان بیشتر درباره وجدان و مظاهر آن تحقیق کرده اند.

خلاصه نمی توان انکار کرد استعداد قوی و کم و بیش آشکاری در نهاد بشر وجود دارد که میان آن پخش شده است و جزء بزرگی از عنصر حیات آنان را تشکیل داده است؛ اما آیا این استعداد، مثل استعدادها و احساسات دیگر تکامل یافته است؟ آیا تکامل آن ها در محیط ما صورت نمی گیرد؟ آیا می توان خطوط تکامل فوق کره ارضی آن ها را کشف کرد؟ آیا اساساً آن ها ترقی می کنند یا انحطاط پیدا می کنند؟ مفیدند یا مضر؟ در مقابل عقل خودنمایی دارند؟ می توان آن را مهار کرد یا نه؟

پرفسور «ارنست بوزانو» که از بزرگ ترین و برجسته ترین محققان علم جدید متافیزیک و معرفت الوجدان و اسپریتسم که اثر بزرگی از او توسط انجمن سالیانه تحقیقات روانی و روحی منتشر شده است، چنین اظهار عقیده می کند:

پدیده های روحی از قرن ها قبل تاکنون به صورت ثابتی باقی مانده اند. این پدیده ها ظاهراً قابل تعمیم و تصفیه و تجزیه مثل سایر موضوعات نیستند و شاید برای همین است که اهمیت و فایده ای برای آن ها احساس نمی شود و از نظر مبارزه بشر در راه زندگی بهتر نمی توان از آن ها استفاده کرد.

الهامات آهنگ موسیقی دانان نابغه از این نوع پدیده، لایتنیر است. حتی به نظر نمی رسد که بتوان پدیده های مزبور را پرورش یا از راه تجربیات علمی توسعه داد.

مردم هندوستان که با این گونه امور سرو کار دارند و تخصصشان در این زمینه بیشتر از سایر ملل می باشد، موفق نشده اند از راه تجربه و ممارست وقوع آن ها را تسهیل یا تسریع کنند.

مشخص نیست که اظهار عقیده پرفسور بوزانو از نظر علمی تا چه حد قابل قبول

است، زیرا درباره مطالبی اظهار عقیده می کند که بسیار دور و تقریباً غیر قابل کنترل است.

به هر حال، همان طوری که تا کنون در هندوستان تجربیات مکرر و مافوق عادی انجام گرفته، باید قدری مشاهده پدیده های روحی را تکمیل کرد. حتی می توان گفت تمام امید ها از مطالعه و مشاهده پدیده های روحی باید به همین مقدار محدود شود، زیرا پرفسور بوزانو صریحاً اعتراف کرده است که استعداد های روحی مخفی هستند و آن طوری که باید و شاید به این مسئله توجه نشده است.

دکتر «هانری برگس» فیلسوف معروف فرانسوی و رئیس انجمن تحقیقات روحی در نطق برجسته و مهمی که در ۱۳ مه ۱۹۵۳ ایراد کرد، گفت:

من از خودم می پرسم اگر علوم جدید به جای توجه انحصاری به ماده و نیرو های مادی، به قوای روحی و معنوی و متافیزیک توجه می کرد، چه پیشرفت هایی نصیبش می شد. اگر کپلر و گالیله و نیوتون در عین علم ریاضی و نجوم و فیزیک، به قوای روحی و معنوی و روان شناسی توجه می کردند، چه تغییراتی در علوم مخفی حیات و قوای روحی حاصل می شد.

موریس مترلینگ می گوید:

هر حرفی که انسان می زند در حکم سایه ای از فکر اوست؛ هر فکری که انسان می کند در حکم سایه ای از روح اوست و روح هم خود به خود سایه ای از سایه چیز دیگری است.

آیا چیزی که خودش سایه چیز دیگری باشد، مثل یک نور قلابی فریبنده نیست؟ شکی نیست که بشر می تواند در میان همه این سایه ها و تاریکی ها روشنایی ملایمی را تشخیص بدهد.

اصولاً وجود سایه در تاریکی، خود دلیل روشنی بر زندگی ماست و ما همیشه در میان سایه قرار داریم و مدت اقامتمان در میان آن طولانی تر از مدت اقامتمان در دنیای حقیقی و متعارف است. ما در حقیقت سایه چیزی که تصور می کنیم، یعنی سایه خودمان هستیم. ما نمی توانیم افکار خود را ببینیم و به

همین دلیل است که جز سایه آن‌ها چیزی را مشاهده نمی‌کنیم.

در این مختصر، تخیل افکار افلاطون در مورد سایه و حقیقت از نظرتان خواهد گذشت.

مرگ

در عالم خواب ما مرگ را چیزی جدید تلقی نمی‌کنیم. وقتی می‌خواهیم آن طوری که باید و شاید از مرگ نمی‌ترسیم؛ زیرا آن را نمی‌بینیم. آیا تا کنون یک مرده را در خواب دیده‌اید؟

فقط اشخاصی در خواب دیده شده‌اند که دیگر در روی زمین زندگی نمی‌کنند، اما آن‌ها در خواب زنده هستند.

باید اطمینان حاصل کرد که اساساً مرگی وجود ندارد، بلکه تغییراتی است از لباسی به لباس دیگر.

ما نمی‌توانیم وارد بُعد دیگر، یعنی مرحله مرگ بشویم و بدون فهمیدن اسرار آن از قلمرواش بیرون برویم، زیرا مرگ در واقع از ابعاد مجهول الوجود ماست.

آیا ما تصور می‌کنیم وقتی می‌میریم چیزی خواهیم فهمید؟ چه خبری را درباره چه مسئله‌ای ممکن است بفهمیم؟ آیا جهان به احوال خودش معرفت دارد؟ آیا اساساً می‌توان علل وجودی را کشف کرد؟

از کجا آمده ایم و به کجا خواهیم رفت و چه کسی از این رفت و برگشت نفعی می‌برد؟ هدف و مقصود چیست؟

همه کتاب‌ها و گفتار و بحث‌ها تعبیری بیش نیست. انسان باید به جهل خود در این مورد اعتراف کند، زیرا آن علل خودش معلول است و بشر نمی‌تواند به علتی که دیگر معلول نباشد یا بقول حکما علت العلل باشد، پی برد.

اگر ما هزار مرتبه عاقل‌تر و باهوش‌تر از حالا بودیم، باز هم نمی‌توانستیم به علت العلل پی ببریم؛ زیرا اگر به آن پی می‌بردیم پشت سرش علت بی‌نام و نشان دیگری کشف می‌کردیم و اگر معلوم می‌شد که ما خودمان معلول وجود آن هستیم

دیگر نمی توانستیم از آن بالاتر برویم؛ پس فعلاً باید به ناچار بپذیریم که علت وجود ندارد و تصور وجود علت، معلول عقل ناقص ماست.

نظریه متفکران و دانشمندان درباره اتر (اثر)

در اصطلاح علم «اتر» یک بخار رقیق و ماده سیال و سریع است که قسمتی از فضای ماوراء جو را اشغال کرده و در همه اجسام نافذ است. دانشمندان فیزیک آن را عامل انتقال نور و حرارت و الکتریسته دانسته اند.

اتر فاقد وزن بوده و در خلأ و همه محیط های شفاف، به حدی که نور از آن عبور می کند وجود دارد. نیوتون در صدد برآمد درجات فشار اتر را در خصوص قوه جاذبه توضیح بدهد. وی مطالعات خود را درباره اتر منتشر کرد و گفت: من نمی توانم این مطالعات را با تجربه به اثبات برسانم و منتشر کنم.

وی توانست روشنایی را وزن کند ولی از عهده وزن کردن اتر برنیامد و اذعان کرد که ابزار لازم برای توزین آن وجود ندارد.

موریس مترلینگ می گوید:

هر علمی عاقبت به مانعی برخورد می کند که از آن نمی توان عبور کرد. در پشت این مانع، دنیای مجهولی وجود دارد که کسی نمی تواند آن را درک کند و همچنین محال است کسی بتواند به آن دست پیدا کند.

پروفسور «وان هملو» از علمای فلسفه که هم ردیف و هم عقیده پاراسلیس سوئسی است، می گوید: فکر ما چیست؟ هنوز نمی دانیم که ماهیت آن چگونه است. اگر می دانستیم، می توانستیم از بیشتر اسرار جهان سر در بیاوریم.

وقتی عده ای می گویند انسان نباید درباره عوالم مجهول به تحقیق پردازد، اشخاص بی مسئولیت خوشحال می شوند و به همین اندازه اکتفا می کنند و می گویند که باید در ها و پنجره ها را ببندیم و دیگر از این جلوتر نرویم؛ فقط سعی کنیم مطالبی را که کشف کرده ایم به خوبی بیاموزیم، زیرا ما هرگز نخواهیم توانست چیزهایی را که نفهمیده ایم بفهمیم.

اما باید برای کشف حقیقت، حتی نسبی به جست و جو و تحقیق و تحلیل و تجزیه و کنکاش مداوم پردازیم و ترس و بیم امور جهان را به دقت ببینیم و یقین داشته باشیم هدف آفرینش ما ساکت نشستن و قانع بودن نیست، بلکه باید کاوش کرد و جلو رفت.

«ویرژیل» شاعر و متفکر معروف لاتینی که در مانتو متولد شده و آثارش به نام بوکو تیک و بوژییک است، می گوید:

اشخاصی که قبل یا موقع تولد یا پس از طی چند لحظه زندگی، جان می سپارند، در غرقاب عجیب و پر عذاب مرگ با یکدیگر مخلوط می شوند. آیا می توانیم قوانین و هدف این اختلاط شگرف را کشف کنیم؟

طفلی به دنیا می آید و بلافاصله بعد از تولد می میرد و دلیل این امر هم ظاهراً آن است که طیبی که وی را از شکم مادر خارج کرده، کاملاً در کار خود مهارت لازم را نداشته است؛ آیا باید این تصادف را نتیجه تقدیر دانست؟

تصادف عبارت است از نامی که به مظالم تقدیر می دهیم، ولی این مفهوم معرف هیچ حقیقت و شخصیت و معنی نیست. کدام سرنوشت تأثیرگذارتر از سرنوشت طفلی است که اصلاً رنگ زندگی را ندیده است؟ چه کسی از سرنوشت او باخبر خواهد شد و احوال وی را درک خواهد کرد؟ آیا سرنوشت او نیز نظیر سرنوشت ماست؟

موریس مترلینگ در این باره می گوید:

در میان میلیون ها ذره ای که از جسم مرد به جسم زن منتقل می شود، فقط چند ذره وجود دارد که جسم زن آن را به خود جذب می کند و تبدیل به عناصر انسانی می شود.

پس همراه هر نسلی که در روی زمین به دنیا می آید، میلیارد ها نسل هم از بین می رود و اثری از آن ها باقی نمی ماند. آیا سرنوشت نسل هایی که به این طریق از بین می روند، نظیر سرنوشت میکروب هایی است که در رگ و پی ما وجود دارد و روزانه هزاران هزارشان نابود می شود؟ اگر نظرتان مثبت است، چه کسی

می تواند این ادعا را اثبات کند؟ چه عواملی باعث می شود که آن ها از ذرات خود جدا و نابود شوند؟

اگر چنین حادثه ای اتفاق نمی افتاد و این دسته از ذرات وجود ما هم اکنون زندگی می کردند و برای خودشان آدم شده بودند، دوران و سرنوشتی پیدا می کردند؛ ولی فعلاً آن ها شانس حیات را از دست داده اند. آنان اکنون کجا هستند و چه کسی به فکر سرنوشت آن هاست؟ آیا آن ها یک زندگی معنوی و عالی دارند؟

اگر قبول کنیم که بشر کنونی یک زندگی معنوی و لذت بخش و خصوصی دارند، چه طور آن ذرات نمی توانند از مزایای این زندگی برخوردار شوند؟ آیا می توان تصور کرد که ذرات مزبور در وجود ارواح مخصوص حلول کرده اند؟

دکتر ویرژیل مانتوئی می گوید:

هر کس می تواند از خودش بپرسد آیا اگر به دنیا نمی آمد، حقیقتاً وجود نداشت؟ در صورتی که به دنیا نمی آمد چه می شد؟ حالا که به دنیا آمده چه شده است؟ آیا وقتی من متولد شدم، تغییری در اوضاع جهان پدید آمد؟ آیا چیزی به آن اضافه شد؟ اگر متولد نمی شدم و در جهان نبودم، نمی توانستم چیزی به آن اضافه کنم؟ آیا تولد من حفره ای در جهان ایجاد کرده و باعث تورم نقطه ای از آن شده است؟

جواب هیچ یک از این سؤال ها طبق نظریه بزرگ ترین فلاسفه ی جهان، روشن نیست.

بقای روح بعد از مرگ

«یوسولی» محقق اسپریتسیم می گوید: ما تصور می کنیم وقتی مردیم چیزی خواهیم فهمید ولی چه خبری را ممکن است بفهمیم؟

وی در جلسه احضار روح توسط مدیوم، از روحی که احضار شده سؤالاتی می کند و روح چنین می گوید:

من مرده ام؛ اینک که به فرمان شما برگشته ام همان طوری که سیلاب از

کوهستان می گذرد، من هم موقعی که از بیابان مرگ گذشتم نتوانستم چیزی از آن را درک کنم.

«نوادیس» از دیگر از متخصصین روح و روان می گوید:

فرض کنیم من هم مثل متخصصین علم احضار ارواح، قادرم با روح پدر و مادرم تماس بگیرم؛ آن ها به من چه خواهند گفت؟ قطعاً به هیچ یک از سؤالات و انتظاراتم جواب نخواهند داد، بلکه سعی خواهند کرد که با من تماس بگیرند و مثل موقعی که در زندگی خود حرف می زدند، حرف بزنند. همه ارواحی که علمای فن احضار روح حاضر می کنند، همین طورند. آن ها مثلاً به من نمی گویند که چه هستم و از کجا آمده ام. از طرفی اموات قادر نیستند چنین چیزی را بگویند، زیرا در دنیای مردگان کلماتی برای تشریح وقایع وجود ندارد، به همین دلیل است که ارواح احضار شده اجازه ندارند مطالبی در مورد زندگی ماوراء یا علیه آن ایراد کنند و حتی مجاز نیستند که موجودیت خودشان را ثابت نمایند.

وی اضافه می کند:

ما نباید از آن ها انتظار داشته باشیم که مطالب توصیف ناپذیر را بیان کنند. آن ها در واقع اجازه بیان مطالبی را که از ظرفیت ما خارج است، ندارند.

آیا ممکن است روح یک منجم یا پزشک، مخترع، فیزیک دان یا زیست شناس، مطالبی را که آرزومند دانستن آنیم نداند؟ البته که می داند ولی...!

مثلاً اگر طیبی به مرض سرطان بمیرد آیا پس از مرگ نمی تواند بفهمد علت بروز سرطان چیست؟ اگر ارواح نمی توانند مطالب فوق را که به ظن قوی می فهمند، به احضارکننده بیان کنند، آیا برای آن است که وجود خارجی ندارند یا اساساً اجازه بیان آن را ندارند؟ چون گرداگردشان را موجودات عالم و دانا فرا گرفته است، یقیناً از عوامل مزبور آگاهی دارند. از طرفی ماده تا کنون مانع درک چیزهای مهمی از ماوراء بوده است، اما آیا اموات هم که از قید ماده آزاد شده اند، نمی توانند مجهولات را بفهمند؟ آیا چیزی به فکرشان نمی رسد که برای نجات ما بشتابند؟ آیا کوششی نمی کنند که به ما بفهمانند؟

تا به حال هیچ کدام از اموات احضار شده یا در خواب، چنین کاری را نکرده اند و اگر هم بوده بسیار کم و با اهل فن ابراز کرده اند که قطعاً از مقدّسین یا صاحب علم و تحقیق بوده اند. می توان درک کرد که آن ها نظامی دارند که ادراکش برای ما سنگین است. آن ها فهمیده اند، ولی ما ظرفیت فهمیدن آن مطالب یا مجهولات را نداریم. آن ها در حد ظرفیت علم محدود ما با ما صحبت می کنند نه بیشتر. ما نباید از آن ها انتظار حل مطالب علمی و توصیف ناپذیر را داشته باشیم.

ابدیت

بزرگ ترین نعمت خداوند که به انسان داده، مرگ است؛ زیرا انسان را با عالم باقی و ابدی پیوند می دهد.

افلاطون می گوید:

همه چیز به نظر ما نامفهوم می رسد، زیرا ما دنیا را از دریچه چشمان محدودمان می بینیم و نمی دانیم که چشمانمان واقعاً چه می بیند، در حالی که به طور قطع شکل حقیقی اشیا غیر از آن است که ما می بینیم. ما سایه های اشیا را می بینیم نه حقیقت آن ها را. چیزهایی که از آن ها می فهمیم در برابر چیزهایی که نمی فهمیم، بسیار حقیر و ناچیز است. چیزهایی که نمی فهمیم، نفهمیدنی می پنداریم، در حالی که جهل ما دلیل بر آن می شود که نمی توانیم بفهمیم.

افلاطون در مثال معروف خود می گوید :

اگر انسان را از آغاز طفولیت در زمین قرار دهند، به طوری که نتواند دست و پای خود را تکان بدهد و در مقابل او دیواری سفیدی باشد که سایه های پشت سر او روی دیوار بیفتد و با توجه به این که دیوار مزبور به قدری بلند باشد که آن شخص نتواند ابتدای آن را ببیند و کسی هم از مقابل او عبور نکند برای این شخص بُعد سوم که عمق، ارتفاع یا ضخامت است، بی معنی می باشد؛ زیرا او فقط سایه های را که روی دیوار سفید می افتد، می بیند و چون آن سایه ها فقط دو بعد (درازی و پهنی) دارند، برای همین بعد سوم که ضخامت یا ارتفاع

است بدون معناست و چون بدن او در خاک قرار گرفته است نمی تواند دست و پا را تکان بدهد و اعضای بدن را لمس کند به این طریق نمی تواند به ضخامت پی برسد.

اساس بیان فلاطون آن است که می خواهد بگوید هر امری از امور عالم (اعم از مادی و معنوی) اصل و حقیقتی دارد که سرمشق و نمونه کامل آن امر است. با کمک خواص ظاهری درک نمی شود. افلاطون دنیا را به غاری تشبیه می کند که فقط یک منفذ و روزنه دارد. در این غار افرادی هستند که از آغاز تولد تا کنون اسیر و در زنجیر هستند صورت آن ها به سوی روزنه غار است و پشت سرشان آتشی روشن است که جلوی آن ها را روشن می کند. اگر کسانی از مقابل غار عبور کنند، سایه آن ها در داخل غار می افتد و زندانیان تصور می کنند که آن سایه ها چهره واقعی اشخاص است که از کنار غار عبور کرده اند، در حالی که این ادراک حقیقت ندارد.

افلاطون می خواهد بگوید که ما فقط ظواهر امور را درک می کنیم و درک حقایق فقط با کمک نیروی عقل امکان پذیر است. ما برای ادراک حقیقت دنیا هیچ وسیله سنجشی به جز مغز خود نداریم، چون مغز ما مدور است تصور می کنیم که دنیا حتماً دارای ابتدا و آغاز و انجام باشد و...

کسی که در خلوت خود به خودش بگوید چیزی نمی فهمم، می توان اطمینان پیدا کرد که گول نخورده است.

ذات خداوند که آفریننده کل هستی است، بشر اسراری مرموز و غیر قابل درک دارد که بر انسان کره زمین آشکار نیست؛ پس عاقل ترین اشخاص کسی است که به جهالت خود معترف بوده و اطمینان داشته باشد، ولی از کوشش و تفکر، غافل نباشد.

محققان معتقدند که امروزه اگر کلمه ای از دهان ما خارج می شود یا تصویری بر صفحه منعکس می گردد، در فضا باقی می ماند و مقید است مثل نور در فضای بی نهایت به گشت و گذار پردازد.

حالا باید دانست که ما در هر کجا که باشیم امواج صوت مزبور به ما می رسد، ولی

ما به امواج مزبور توجهی نداریم و در زندگی عادی کور و کر هستیم و تصور می‌کنیم هر چه را که ندیده و نشنیده ایم، واقعاً وجود ندارد.

امواج صداها و تصاویر، قطعاً باید در جایی متراکم یا متمرکز شده باشند، زیرا نمی‌توانند از این جهان خارج شوند؛ چرا که چیزی در این جهان از بین نمی‌رود بلکه تبدیل می‌شود. مثلاً وقتی از اتر صحبت می‌شود، کسی نمی‌گوید که اتر وجود دارد یا ندارد. همه محققان و متفکران و دانشمندان می‌گویند که اتر ماده است عالم گیر و جوهری که در میان عناصر حیات و فضا و جهان پخش شده و ارتعاشات کوتاه و بلند دارد که حرکت آن را در خلأ مشخص می‌کند. همه این کلمات ظاهری ناگزیر خواهد بود که یک حقیقت بزرگ را از نظر ببوشاند و آن هم این است که کسی از ماهیت آن چیزی نمی‌داند.

ادراک

«لیتره» اندیشمند بزرگ جهان می‌گوید:

فهمیدن یعنی پذیرفتن چیزی به محک عقل و اطمینان کردن به یک چیز و شناخت ماهیت آن.

«لاروس» متفکر بزرگ می‌گوید:

فهمیدن یعنی پذیرفتن یک چیز با همه اجزا و مشابهاتش به محک عقل.

موریس مترلینگ فیلسوف قرن می‌گوید:

فهمیدن عبارت است از شناسایی یک چیز تا حدی که می‌توان آن را شناخت. وی اضافه می‌کند: فهمیدن مانند بودن یک مسئله اسرارآمیز است و باید آن را کشف کرد.

هر قدر ما با روح خود بیشتر انس بگیریم و زندگی خود را به وجود او متکی سازیم، شانس درک بقای روح پس از مرگ را بیشتر خواهیم داشت و جاهل و ندانسته از دنیا نمی‌رویم؛ این گونه اندکی از جهالت خود را کم خواهیم کرد که این بیداری در جاودانگی ما در دنیای ارواح مؤثر است.

انسان می‌میرد، ولی زندگی اصلاً نمی‌میرد و زورق مرگ ما را در ساحل دیگری پیاده می‌کند. تمام چیزهایی که طی زندگی قبلی خود آموخته ایم، مثل بار سفری در یک بقچه کوچک همراهمان خواهد بود. این یعنی دست خالی نیستیم، پس باید آموخت و توشه آخرت کرد.

در باطن اعمال ما عواملی وجود دارد که همگی را معجلانه نشان می‌دهند، چنان که گویی عجله داریم کار و زندگی خود را زودتر تمام کنیم. باید پرسید هدف این عجله چیست؟ چرا و برای رفتن به کجا چنین شتاب می‌کنیم؟

جهان بی‌نهایت، قهراً دارای دنیایی مملو از مخلوقات مشابه با کره زمین است. اجساد مخلوقات مزبور هم گهگاه به صورت ذرات در فضا منتشر می‌شوند، زیرا هیچ چیز از بین نمی‌رود؛ ولی ارواح آن‌ها کجا هستند، در کجا جمع می‌شوند و به چه کاری می‌آیند؟ آیا با ارواح ما که در کره خاکی است، برخوردی خواهند کرد؟ آیا سرنوشتشان همانند سرنوشت ما است یا مثل سایر اتم‌ها و مولکول‌ها سرگردانند؟ و...

اگر باز هم بیشتر از این هوشیارتر و عاقل‌تر بودیم، امکان درک اسرار جهان و سایر پرسش‌ها را نداشتیم؛ به دلیل آن که شاید اساساً اسراری وجود نداشته باشد و شاید اسرار وجود، مولود تخیل انسان است و وجود، شامل هیچ سرنویستی؛ ولی این عیب ماست که تصور می‌کنیم وجود اسرار معلول جهالت و ضعف عقل ماست و اگر هم قدری قوی‌تر بودیم باز هم به این مسئله جاهل بودیم. چه باید کرد؟ باید اندیشید...

به یقین ارواح کرات دیگر بسیار کامل‌تر و عالی‌تر از ما هستند. اگر آن‌ها از ما بپرسند خدای ما کیست و چیست، راجع به او چه می‌دانیم و همچنین راجع به جهان و زندگی و مرگ چه فکری می‌کنیم، چه جوابی خواهیم داد؟ البته باعث خجالت است که جواب دروغ و افسانه تحویل بدهیم و نظریات متفاوت و بی‌سر و تهی را که فقط ناشی از جهالت و نادانی ماست به ایشان تشریح نماییم، یا این که اختراعات کوچک و بزرگ علمی خود را به ساکنین سیاره‌های مزبور نشان بدهیم.

آن‌ها به ما خواهند گفت که این اختراعات به چه درد می‌خورد؟ آیا این‌جا در عالم

ارواح می توانید از آن ها استفاده کنید؟ بعد از هزاران سال زندگی در کره زمین چه فهمیده اید؟ همه چیزهایی که می دانید همین است؟ و از حوادث اصلی طبیعت بی خبرید و فقط اندیشه و علمتان را در مادیات پوشالی هدر داده اید. زهی بدبختی و دریغ از آن فرصت هایی که به شما داده شد.

ما به طور غریزی مشغول کشف اسرار هستیم و نقطه ای را که تاریک تر و مجهول تر از همه به نظر می رسد مثل: مرگ و بقای روح و چگونگی آن، مورد حمله قرار داده ایم. این ها همه توهمات است. همه نقاط جهان مجهول و غرق در اسرار و ظلمات است. فقط چون بعضی از نقاط مزبور روشن تر جلوه می کند، فریب می خوریم؛ در حالی که او در روشنی هم مانند ظلمت و تاریکی در جهان، عمیق و همگانی و نفوذناپذیر و ابدی است و رخنه در آن حاصلی ندارد. ما فقط امیدواریم که روزی نسل انسان در آینده از جهل مرکب بیرون بیاید و مطالبی که ما امروز اندوخته ایم و تصور می کنیم مفید است، به آن ها منتقل شود و از بی اطلاعی ما عبرت گرفته، به اطلاعات مفید دست یابند.

گاهی اتفاق می افتد دعایی به طور معجزه آسا مستجاب می شود؛ ولی مستجاب کننده آن خود ما هستیم، زیرا هنگامی که انجام آن را از خدا می طلبیم، در واقع از خود طلب می کنیم.

خداوند در نهاد ما نیرویی آفریده که به مراتب مقتدرتر از خود ما است. هر چه ما از خدا می خواهیم در واقع از خودمان طلب می کنیم. همه قوا در خود ما آفریده شده و در اختیار داریم. هر چه که نمی دانیم در ضمیر ما مجهر است و هر چه هم نخواهیم دانست باز در ضمیر خود ماست.

اگر در وجود خدا شک داشته باشیم، مثل آن است که به وجود جهان و انسان و غیره شک داریم؛ حال آن که ما به آن علت وجود داریم که خدا وجود دارد؛ اگر خدا وجود نداشت ما هم وجود نداشتیم.

حالا که نمی دانیم چگونه به دنیا آمده ایم، در حالی که عقل و شعور داریم، چگونه انتظار داریم بدانیم چگونه از این دنیا می رویم در صورتی که بعد از مرگ، عقل و شعور دنیوی

خود را از دست می دهیم.

در آغاز زندگی مان نادانی مطلق و در پایان زندگی مان نیز نادانی مطلق وجود دارد. تکلیف ما طبق گفته بزرگان و متفکران اندیشمند، این است که اگر چیزی نمی دانیم، لاقلاً خرافات و موهومات را دور بیندازیم. این است راز عظیم و مخوف دنیا که هیچ مغزی نمی تواند چند و چون آن را به قوه وهم و پندار مجسم کند، بنابراین آنچه درباره خلقت اسرار ابد و ازل جهان و پایان آن گفته و نوشته می شود، چیزهایی است که به فکر می رسد و رسوبات مطالعات و تحقیقات و نظریه و تعبیرات آن است. ممکن است بعد از مدتی آن چه که گفته یا نوشته شده، بی ارزش و سست جلوه نماید. اگر کسی مطلبی از اسرار ابد و ازل بداند، آیا می تواند دانستنی های خود را بیان کند؟ آیا ظرفیت و بینش مادی بشر توان شنیدن آن را دارد؟

تغییر نام مرگ

موريس مترلینگ می گوید:

اگر ما معنا و مفهوم مرگ را که عرفاً از بین رفتن است، تغییر بدهیم و آن را تبدیل به کلمه کمال، شگفتی، تولد دیگر و یا معنی زیبای دیگری کنیم، وحشت ما از مرگ از بین خواهد رفت.

عقیده بعضی از قبایل که هنگام مرگ اموات را با شادی به خاک می سپارند، روشن تراز ما می باشند؛ زیرا آن ها برخلاف ما این قدر عقل دارند که بر اثر یک واقعه غیر قابل اجتناب، لاقلاً بی تابی نمی کنند و آن را تولدی دیگر می دانند. آن ها این حقیقت را درک می کنند که روزی هم خواهد رسید که نوبت تک تک آن ها هم برسد؛ پس عاقلانه برخورد می کنند.

در جای دیگر مترلینگ می نویسد:

چیزی که نشان می دهد مرگ، یک واقعه غیرعادی و استثنایی نیست، بلکه طرز زندگی سلول هاست. سلول ها هرگز نمی میرند بلکه آن ها ظرف چند ساعت پیر می شود. به محض این که پیر شد نمی میرند، بلکه از وسط نصف و تبدیل به دو سلول جوان می شوند. گاهی اتفاق می افتد که دو سلول پیر با هم جفت

می شوند و یک سلول جوان را تشکیل می دهند. خلاصه در زندگی سلول ها نیز به هیچ وجه مرگ وجود ندارد. سلول یا یاخته اساس زندگی موجودات نباتی و حیوانی است، مثلاً بدن ما انسان ها از چندین تریلیون سلول ساخته شده است.

اگر مرگ جز قوانین اصلی طبیعت بود، می بایست سلول ها بمیرند؛ حال آن که آن ها همواره زنده هستند و دائماً تولید مثل می کنند.

موريس مترلینگك در جای دیگر می گوید:

یگانه سعادت بدون غل و غش ما که در آن خود را راحت احساس می کنیم، از عواقب آن بیم نداریم و برای ما تولید کسالت نمی کند و باعث زحمت نمی شود، خواب راحت است. از خواب که بگذریم هر نوع لذت باعث کسالت می شود، مگر لذت ناشی از کسب علم، ذوق شاعری و موسیقی که بحث جداگانه دارد، بقیه کسالت آور و خسته کننده هستند در این صورت برای چه از مرگ که یک خواب عمیق و طولانی و همیشگی است اظهار ناراحتی و ترس می کنیم.

یکی از علمای اسپریتسم یونان به نام «اریشین» می نویسد:

آنچه را که می توان آموخت، آموخته ام و دیگر چیزی به نظرم باقی نمانده که تحقیق بکنم و نیاموخته باشم، اما می بینم که هیچ نمی فهمم و حتی قادر نیستم به چگونگی ساختمان یک ذره بی مقدار آن پی ببرم. وقتی به وضع معلومات و فهم خود نظر می کنم، می بینم همان نادان که بودم هستم و جهالت در همه ذرات وجودم حکم فرماست.

ابوعلی سینا می فرماید:

مردم و حاصلی نبردم جز آن که دانستم هیچ ندانستم.

تا بدان جا رسید دانش من

که بدانم همی که نادانم

تا شدم دانا، یقین کردم که نادانم هنوز

با که گویم من که نادان کرد دانایی مرا

امیر فیروز کوهی

معلومات اسرار جهان ما، فرقی با نظر اندیشمندان ما قبل تاریخ و داءها نکرده؛ بلکه بیشتر گیج و سرگردانمان کرده است. اسرار دنیا برای ما قابل فهم نیست، حتی اگر هم چیزی هم باشد در حدود بضاعت فکری و استعداد ما است که آن هم ناقص، غیر قابل بحث و ناشی از تعبیر و تصور ذهنی ماست.

نوستر آداموس می گوید:

تفاوت زندگی و مرگ این است که هنگام زندگی ما می فهمیم و به خاطر داریم که زندگی می کنیم، ولی بعد از مرگ دیگر به خاطرمان نمی آید که مشغول زندگی هستیم.

هزاران سال است که این حقیقت با واقعیت پذیرفته شده که انسان جز فکر چیز دیگری نیست و ارزش هر کس در هر موقع به اندیشه او بستگی دارد؛ اما این فکر که همه چیز ما بدان است، از کجا می آید؟ اگر بشر بفهمد که فکر از کجا می آید، شاید کلید اسرار جهان را به دست بیاورد.

در کتاب آسمانی ایجاد که یکی از چند کتاب عهد عتیق یا پیمان عتیق چند هزار سال قبل از میلاد است، نوشته شده که خداوند انسان را به شکل خود آفریده است.

استاد و دانشمند، ادیب ارزشمند، مرحوم «ذبیح الله منصور» درباره عهد عتیق می گوید:

منظور از پیمان یا عهد عتیق این است که به وسیله این کتاب (ایجاد) بین خداوند تبارک و انسان، این پیمان بسته شده که به قوم اسرائیل نازل شده است.

موریس مترلینگ می گوید:

مرگ ما هنگامی شروع می شود که ما متولد می شویم؛ به دلیل این که زندگی عمومی و جهانی و بزرگ خود را با یک زندگی کوچک و محدود زمینی معاوضه می کنیم و خود نمی دانیم چگونگی زندگی گذشته را و به محض این که از این دنیا رفتیم، دوباره زندگی جاودانه و ابدی خود را شروع خواهیم کرد و کلیه خاطرات گذشته زمینی خود را فراموش خواهیم کرد.

در همان زمان که ما متولد می شویم مرگ ما هم متولد می شود. این موضوع امروز به طریق علمی ثابت شده است.

این است که مرگ ما با خود ما به وجود می آید و هرگز از ما جدا نمی شود و دائماً مثل یک مادر مهربان همدم ما و مواظب ماست و با ما از این جهان به دنیای دیگر می رود.

«دون خووان» لقب ماتئوس سرخ پوست است. وی عارفی خودساخته، فیلسوف و متفکر، با علم دریافتی و با اندیشه عرفانی و معنوی منحصر به فرد و عمیقاً معتقد به جوهره انسان و دریافت حقیقت است. او استاد، پیر و مرشد یکی از اندیشمندان آمریکا به نام «کارلوس کاستاندا» می باشد. سخن در مورد این دو تن بسیار گفته شده و مطالب آن نوعی عرفان است و به راهنما و دلیل معنوی در سیر و سلوک نیاز دارد که از دیدگاه روشن بینان و اهل معنی، پایه و اساس و شرط لازم هرگونه سیر و سلوک معنوی به شمار می رود.

پروفسور کارلوس کاستاندا در خانواده اصیل در آمریکای جنوبی متولد شده و دانش آموخته رشته «مردم شناسی» دانشگاه کالیفرنیاست. تشنگی درونی، نتوانست او را چشمه دانشگاه سیراب کند؛ برای همین برای دریافت حقیقت و اسرار ناشناخته در جستجوی چشمه ای بود که اندکی سیراب شود. وی در پی سؤالات ذهنی و شعور مخفی بود تا بدین وسیله به اسرار خلقت، به خصوص خلقت انسان پی ببرد. در این کنکاش با پیرمرد سرخ پوستی از اهالی سونورای مکزیک برخورد می کند که خود داستانی شنیدنی دارد که در این مختصر نمی گنجد. نزدیک به بیست جلد کتاب در این مورد منتشر شده است.

دکتر کاستاندا، مرید او می شود و تجربیات معنوی خویش را که به تدریج آموخته بود، به صورت کتاب درمی آورد. برخی از نقدنویسان، مقام معنوی کاستاندا را تا نابغه نسل اخیر در افق معنویت و روان شناسی و ادبیات بالا برده و برخی آثار وی را زاییده خلاقیت نویسنده ای چیره دست دانسته اند. اشاره به این دو نابغه نسل جدید در

گوشه ای از همین جهان در مقام مرید و مراد، شنیدنی و خواندنی است. به علاقه مندان توصیه می شود آثار این مرد حقیقت جو و سالک حق را مطالعه کنند.

دون خوان در مورد مرگ به کاستاندا می گوید:

مرگ همواره در کنار ما و همیشه در سمت چپ ما به فاصله یک بازوی گشوده قرار دارد. او بعضی اوقات یک اخطار کوچک به تو می دهد که با لرزش در پشت خود حضور او را احساس می کنی. هنگامی که فکر یا نظرت جای دیگر است، او به تو می نگرند و در گوش تو زمزمه می کند: تا زمانی که من تو را لمس نکرده ام، مشکلی برای تو وجود ندارد. باید بدانی او همواره در تعقیب توست. خود را مهم تصور نکن؛ منم منم نکن. او به تو پوزخند می زند که در مقابل مرگ یک حباب بیش نیستی.

دون خوان به کاستاندا می گوید:

وقتی بی صبری می کنی و طاقت طاق شده، نا امید یا مغرور و متکبر می شوی؛ کافی است به سمت چپ خود برگردی و با دیده بصیرت مرگ را ببینی و آن را احساس کنی. با او مشورت کن؛ او خواهد گفت همه چیز پوشالی و بی ارزش است و در لحظه ای که مرگ به طرف تو می آید و در تعقیب توست هر آن ممکن است در یک چشم به هم زدن تو را برباید. او بدون وقفه تو را زیر نظر دارد. وی تنها مشاور باارزش توست.

مرگ به تو زمزمه می کند که هر لحظه در خطر نابودی هستی؛ پس نیک بیندیش و نیکو باش. در جدال روزمره با خودت از او پرس که آیا حق با توست یا نه؟ مرگ به تو خواهد گفت که اشتباه می کنی، هیچ چیز مهم نیست مگر تماس من با تو.

سپس می افزاید: من هنوز به تو دست نزده ام ولی افسوس انسان ها طوری زندگی می کنند که گویی هرگز مرگ آن ها را لمس نخواهد کرد. کافی است فقط حضور مرگ را در اطراف احساس کنی. اگر عاقل باشی و بفهمی ترس و دلواپسی ها همه در دسر زندگی پوچ و بیهوده است.

مرگ یک تغییر است؛ اما فرصت زندگی از تو گرفته می شود و در جای

دیگری متولد می شوی و وظایف دیگری داری؛ پس لحظه به لحظه سودمند و مفید و هر لحظه آماده رفتن باش. با امید زندگی کن؛ زیرا او هنوز تو را لمس نکرده و...

اگر در یک لیوان آب، دو قطره، مایع دیگر بریزید، بدون به کار بردن وسیله هرگز نمی توانید آن را از هم جدا کنید. مرگ در زندگی ما هم نمی تواند از ما جدا باشد. او همواره با ماست و با ما خواهد بود. مرگ بزرگ ترین مسئله ای است که تاکنون نظر دانشمندان و علمای زیست شناسان را به خود جلب کرده است. این پایانی است که در سیر همه رهروان طریق زندگی قرار دارد و مانند تولد، قسمتی از قانون وجود ماست.

در حقیقت تولد و مرگ عبارتند از دو استحاله در قانون تکامل عمومی. با وجود آن که مرگ مانند تولد، امری طبیعی است؛ ولی با تهی بودن افکار منطقی بشر غیرطبیعی جلوه می کند!

دکتر «فرانسوا باکن» عالم بزرگ مسئله مرگ و تولد می گوید:

طمطراق مرگ بیش از حقیقت آن، مخوف تر است و تعریف مرگ در حالی که تولد دیگری است، در قانون تکامل عمومی طبیعت است.

دکتر «امپراتور» دانشمندی روسی می نویسد:

باید با قلبی آرام و بردبار منتظر مرگ باشیم و آن را جز تجزیه عناصر بدن چیز دیگری نپنداریم. این امری است مطابق قوانین طبیعت و هر چه مطابق قوانین طبیعت باشد مخوف نیست.

دکتر «مارک اورل» می گوید:

اگر مرگ را به تنهایی مورد مطالعه قرار دهیم و از تأثیر آن چه در بزرگ و عجیب نشان دادن آن به کار برده شده بر کنار باشیم، می بینیم که این یک کار ساده طبیعت است و هر که از کار ساده طبیعت وحشت کند، می توان گفت فکر او کودکانه است.

با وجود همه این ها، اقرار می کنیم که با مسئله دشواری روبه رویم. در این که روح در طبیعت حکمرانی می کند، تردیدی نیست و اگر شناسایی خدا از فهم

ما دور است، دلیل آن کوتاهی و حقارت فکر ماست.

دکارت می گوید:

حقیقت را با بی طرفی مطلق و با روحی آزاد از قید هر گونه تعصب جستجو کنید.

فیلسوف مشهور «گامیل فلاماریون» منجم، دانشمند و اندیشمند چیره دست فرانسوی که بیشتر عمر خود را به مطالعه علوم نجوم، فلسفه و اسپریتسم گذراند، در مدت زندگی خود، تألیفات بسیاری از خود به یادگار گذاشته است؛ از جمله: قوای طبیعی مجهول، مسائل روحی، اسرار مرگ و زندگی به ترجمه استاد پزشک پور، پایان دنیا و...

وی می گوید:

اگر چیزی پس از مرگ باقی خواهد ماند، این جوهر نامرئی، بی وزن و غیرقابل لمس که شخصیت دائمی ما را تشکیل می دهد، چه خواهد شد؟ پس از مرگ، این جوهر مدتی زنده خواهد ماند یا زندگی آن ابدی است؟

زیستن یا نابودی؟

جستجوی همه فیلسوفان، متفکران، کاوشگران و مذاهب مختلف همه قرن ها برای آن بود که برای این سؤال جوابی قاطع دهند که مرگ کدام یک از این دو است: پایان یا دگرگون شدن زندگی؟ آیا مدرکی وجود دارد که پس از فساد ماده، روح انسان به زندگی ادامه خواهد داد؟

متأسفانه تا امروز این مطلب از حیطه قدرت مطالعات علمی خارج است. باید اعتراف کنیم در مقابل اسرار عجیبی هستیم. وظیفه انسان ها به خصوص متفکران، دانشمندان و محققان این است که کاوش کنند و در پی حقیقت آرام ننشینند.

موريس مترلینگ می گوید:

یگانه امیدواری ما در زندگی این است که بعد از مرگ یاد ما باقی بماند، ولی از صد هزار نفری که از جهان می روند، بیش از یک نفر به این آرزو نمی رسد؛ آن هم از اولیا و عارفان؛ به طوری که هیچ قوه و وسیله ای در جهان وجود ندارد

که بتواند تضمین کند یاد کسی بعد از مرگ او باقی بماند.

ما قبل از تولد در این جهان بودیم و بعد از مرگ در این جهان خواهیم بود. در قبال گذشته و آینده، زندگی زمینی ما یک معمای عجیب است؛ چون نمی توان فهمید اکنون که زنده هستیم به کدام یک از دو مرحله گذشته یا آینده، بیشتر تعلق داریم.

اگر شما هزار بار بیشتر از این عاقل و فکور باشید، خداوند در نظر شما هزار مرتبه اسرار آمیزتر و مجهول تر می شود؛ یعنی فهم و عقل شما هزار مرتبه برای ادراک اسرار خداوند ناتوان ترمی گردد؛ زیرا بر اثر ترقی فکر و عقل بیشتر به عظمت خداوند پی می برید و به همان نسبت زیاد تر خود را برای فهم اسرار ذات پاک باری تعالی ناتوان و نادان می بینید.

جالب تر این است آن چه را که ما تا امروز به نام ترقی می خوانیم، تغییراتی است که در زندگی محدود و کوچک مادی ما پیدا شده است؛ همین تغییرات هم چون عمیق نیست و نمی تواند ماهیت روح و اسرار را در ما تغییر بدهد، پیشرفت نیست.

معلومات ما در اسرار روح و جهان از کجا آمده و به کجا می رود و هدف چیست؟ این پرسش ها نه تنها با علوم متفکران ما قبل تاریخ تفاوتی ندارد، بلکه بیشتر از آن ها هم نیست. در واقع در عرصه بی پایان این علم هیچ چیز جلو و عقب نرفته و همه چیز همواره مثل عهد عتیق مطیع قوانین ازلی و ابدی، یکنواخت است.

پروفسور «لافونتین» نویسنده اندیشمند افسانه ای فرانسه می گوید:

وقتی که ساعت خود را کوک می کنیم، به منزله غذایی است که به مرگ خود می دهیم؛ زیرا خوراک مرگ ساعات زندگی ماست. ما فکر می کنیم با کوک کردن ساعت، ساعات جدیدی را به وجود می آوریم اما در واقع فقط رضایت خاطر خود را فراهم می کنیم.

بعضی ها تصور می کنند که مرگ هم مثل مد لباس است و همان طور که در لباس پوشیدن باید از سبک خاصی تقلید کرد، در مرگ نیز باید از سبک

مخصوص پیروی کرد. ما تصور می کنیم که وقت مرگ، هیاهو و جاروجنجال و پشت جنازه راه افتادن مانع تنهایی مرده می شود، ولی از این حقیقت غافلیم که آمدن جمعیت، هیچ فرقی به حال مرده نمی کند؛ به عبارت دیگر هیچ چیز نمی تواند تنهایی ما را هنگام مرگ و بعد از آن از بین ببرد.

از طرفی ترس از نام مرگ، طوری در قلب ما ریشه دوانده که تصور می کنیم اگر کسی پشت سر ما به قبرستان بیاید یا بعد از چند روز یا چند هفته به سراغ ما بیاید، دیگر تنها نخواهیم بود. این عقیده و افکار که ما درباره مرگ داریم، همان افکار و عقایدی است که صدها هزار سال قبل از این جوامع بشری درباره مرگ داشتند و تا امروز کوچک ترین تغییر نکرده و ترقی و پیشرفت فکری در این مرحله نصیب بشر نشده است.

علت این که مردم دنبال تحقیقات راجع به مرگ نرفته اند، وحشت است که طبق سیره آبا و اجدادی ترس از مرگ داشتند. هنوز هم این وضعیت مانع این است که راجع به مرگ تحقیق کنند و بدانند که مرگ چیست و بعد از این که انسان از این جهان رفت چه وقایعی برای او پیش خواهد آمد.

کسی که از دنیا رفته، همه چیز را می داند؛ اما قادر نیست و اجازه ندارد چیزی به ما بگوید و اگر هم چیزی بگوید ما فهم و شعور درک آن را نداریم.

پروفسور «ماکیاول» می گوید:

موقعی که انسان فوت می کند، در حقیقت در جهان دیگر متولد می شود و زندگی جدیدی را با راهنمایی ارواح والا- و دلداری آن ها شروع می کند. همین که وارد دنیای جدید شد، رابطه او با دنیای سابق به طور کل قطع می شود. ولی در بیشتر اوقات به خواب بازماندگانش می آید و می خواهد رابطه برقرار کند و گفتنی های خود را با آن ها بازگو کند؛ اما فقط چیزی به آن ها می گوید که فهمشان قادر به ادراک آن گفته باشد.

موریس مترلینگ معتقد است که مردگان همواره در وجود ما هستند و فقط هنگامی از وجود ما می روند که ما هم مثل آن ها بمیریم و تازه در آن موقع تماس با مردگان زیادتر می شود، ولی با افکار غیردنیوی. این که مردگان شب ها به خواب ما می آیند به این دلیل

است که هنوز از وجود ما نرفته اند و کماکان جای آن ها در کالبد ماست و گرنه به خواب ما نمی آمدند.

هر وقت خواستید مردگان خود را بیابید آن ها را در قبرستان جست و جو نکنید! بلکه در قلب و درون خود جست و جو کنید چون تنها محل سکونت آن ها همان قلب ما می باشد و نه خارج از قلب ما.

ناگفته نماند روش های نوینی که درباره ارتباط با ارواح در سال های اخیر پدید آمده، امکان آن را تا حدودی فراهم کرده است (در این مورد بیشتر صحبت خواهیم کرد).

انسان کلید اسرار هستی و معمای آفرینش است. اگر چنانچه با حضور قلب درون خود را جست و جو کنیم مطمئناً جاهل از این دنیا نمی رویم و قطعاً به نتیجه خواهیم رسید و اندک اندک، تبدیل به اقیانوس می شویم و نسل های آینده به کشفیات بزرگی نایل خواهند شد؛ آن گاه ممکن است به امید حق زبان روح را بفهمند و به اسرار آفرینش پی ببرند. اگر می خواهیم به آن روز برسیم باید زبان یکدیگر را درک کنیم و اگر این چنین شد، آرامش نسبی حکم فرما خواهد بود؛ زیرا بیش از هفتاد درصد جنگ ها و خون ریزی ها و اختلافات بزرگ و کوچک اجتماعی و خانوادگی ناشی از این است که زبان یکدیگر را نمی فهمیم.

بزرگ ترین دلیل وحشت ما از مرگ این است که آن را نمی شناسیم و چون در این مورد معرفت نداریم، از آن می ترسیم. چون از مرگ بیمناکیم جلو نمی رویم، به همین دلیل، پیشرفتی در این باره انجام نشده و یکی علت و دیگری معلول شده و باز هم معلول مزبور به نوبه خود علت دیگری را تشکیل داده که هر دو نمی گذارند ما راجع به مرگ مطالعه کنیم. از دیگر علل وحشت ما از مرگ این است که فکر می کنیم که بعد از مرگ از بین می رویم و این شخصیت و شعور را از دست می دهیم.

همه ما علاقه داریم که این من زمینی خود را حفظ کنیم و حتی بهشت جاویدان را بدون این شخصیت و شعور زمینی نمی خواهیم. برای تفهیم بیشتر این مسئله متفکران و اندیشمندان تعابیر و مطالبی دارند که درج همه آن ها در این مختصر میسر نیست،

بنابراین مختصری از آن را بیان می کنیم.

موريس مترلینگ می گوید :

يك فرد ناتوان و بیچاره را در نظر بیاورید که کر و لال و فلج است و در همه عمر رنگ آفتاب، سبزی درختان و چمن، گل ها و شکوفه های رنگارنگ را ندیده و گوش او از نغمه موسیقی محروم بوده و هرگز نتوانسته با دو پای خود حتی چند متر راه طی کند. طبیعی است که لذت و خوشی این مرد ناتوان و مفلوج فقط در خوردن غذا و احیاناً استشمام رایحه های غذاها و نوشیدنی ها بوده است و غیر از آن چیزی نفهمیده است.

فرض کنید که اعجازی شود و او از بستر بلند شود و چشمانش بینا، گوش های او شنوا و دهانش گویا و پاهای او پویا شود. آن گاه دست او را گرفته و او را مقابل باغی مصفا ببرند که در آن زیبارویان و جوانان مشغول تفریح و گردش باشند و از هر طرف نوای نغمه و موسیقی دل انگیز به گوش برسد و رایحه غذا های لذیذ مشام انسان را نوازش کند.

سپس به آن شخص که عمری محروم از تمام لذات بوده، بگویند تو در تمام عمر بلکه تا پایان جهان در این باغ مصفا با این خوب رویان زندگی خواهی کرد و هر چه بخواهی بدون درنگ در اختیار قرار خواهد گرفت به شرطی که گذشته تاریک و پست خود را به کلی از ذهن پاک کنی، حتی اسم خود را هم از خاطرت ببری و شعور و شخصیت سابق خود را از دست بدهی. آیا حاضر هستی به این شرط بقیه عمر خود را در این باغ بهشت آسا زندگی کنی یا نه؟

به نظر شما، آن شخص چه جوابی خواهد داد؟ صد در صد جوابش مثبت خواهد بود و با کمال میل حاضر است نامش را که نماینده یک موجود بدبخت، مریض و بیچاره بود، فراموش کند تا از سعادت ابدی جاویدان برخوردار گردد. در غیر این صورت، آن فرد احمق، دیوانه و علاج ناپذیر است.

وضع زندگی ما هم در دنیای دیگر همین طور است. ما شدیداً به این زندگی و شعور و شخصیت دنیای زمینی مان چسبیده ایم؛ برای همین بیشتر وحشت ما از

مرگ برای این است که مبادا در دنیای دیگر به خاطر نیاوریم که همان کسی هستیم که در این لحظه به اندیشه رؤیایی به نام زندگی مادی پوشالی بودیم؛ در حالی که در این جهان خاکی جز درد و رنج چیز دیگری نصیب ما نمی شود.

یکی از استادان اسپریتسم که از مریدان و شاگردان ممتاز موریس، برای از بین بردن وحشت ما از مرگ سه وضعیت را برای ما تشریح می کند:

وضعیت اول: این است که بعد از مرگ به کلی از بین برویم که چنین چیزی محال است؛ زیرا در این دنیا هیچ چیز از بین نخواهد رفت و «من» که همان روح است بعد از مرگ جسم، به طور حتم باقی خواهد ماند. آن چه مسلّم است به هر وضعی که باقی بمانیم دچار رنج و زحمت نخواهیم بود زیرا اعضایی که در این دنیا باعث رنج و عذاب ما می شود با ما نخواهد بود.

وضعیت دوم: این است که بعد از مرگ از بین نمی رویم، بلکه زندگی دیگری خواهیم داشت که غیر از زندگی فعلی است و در آن زندگی جدید اگر نتوانیم خود را بشناسیم باز هم نباید از مرگ متوحش باشیم، چون اگر زندگی ما بهتر شد و ما شبیه آن فرد ناتوان افلیج شدیم که با یک معجزه فرضی او بینا و توانا شد، با کمال میل حاضر خواهیم بود که زندگی جدید خود را با فراموش کردن خاطرات گذشته زمینی معاوضه نماییم، اما اگر زندگی ما در دنیای دیگر بدتر شد باز هم نباید وحشت داشته باشیم؛ زیرا به فرض این که زندگی ما بدتر شد، باز هم شخصی که دارای آن زندگی شده مربوط به ما نیست چون ما شخصیت و شعور و منیت زمینی را از دست داده ایم و خود را نمی شناسیم و چون خود را نمی شناسیم و نمی دانیم که ما همان کسی هستیم که در دنیای دیگر مثلاً تاجر یا کارگر بودیم، از وضع ناگوار زندگی خویش ملول نخواهیم بود؛ اما محال است زندگی ما در دنیای دیگر بدتر از این زندگی زمینی شود و هر نوع زندگی که در جهان دیگر برای ما پیش بیاید، بهتر از زندگی زمینی است.

وضعیت سوم: این است که بعد از مرگ ما همین شعور و شخصیت دنیای زمینی را

حفظ کنیم. این وضعیت اگر چه از لحاظ عقل و منطق محال است، با این حال چون باید هر فرضی را مورد توجه قرار داد ما این فرض را هم قبول می کنیم که با وجود از دست دادن مغز و اعصاب و استخوان ها و اعضای بدن باز هم همین منیت و شعور زمینی را حفظ نماییم. در این صورت باز هم نباید از مرگ وحشت داشته باشیم؛ زیرا در این جهان (دنیای زمینی) تنها آرزوی هر کسی این است که وقتی فوت کرد بتواند شعور و شخصیت و حافظه خود را حفظ کند و بتواند در جهان دیگر خویش را بشناسد و وقتی این منظور حاصل شود دیگر نباید وحشت داشته باشیم؛ زیرا چون خود را می شناسیم ناچار خویشان و دوستان خود را هم می شناسیم و ما نمی توانیم دوری آن ها را تحمل کنیم.

خواننده عزیز و محترم که این سطرها را می خوانی، آیا هرگز به فکر دوستان دوره کودکی خود هستی؟ آیا دوستانی را که مدتی طولانی ندیده ای، یادی از آن ها می کنی و به اصطلاح دلت برایشان تنگ می شود؟ آیا حاضری که امروز وقت بگذاری و به ملاقات آن ها بروی؟ آیا حاضری امروز کسب و کار خود را رها کنی و برای دل جویی به ملاقات مادرت و یا پدرت در خانه سالمندان بروی؟ ما که در دوره حیات سالی یک بار از همسایه دیوار به دیوار خود احوال پرس می کنیم، چگونه ادعا می کنیم که بعد از مرگ دلمان برای دوستان و خویشان تنگ خواهد شد؟ برای همین از دوری اقوام نزدیک و دوستان آزرده نخواهیم شد.

مرگ را از هر طرف مطالعه قرار کنید و نتایج آن را در نظر بگیرید، می بینید که وحشت ندارد و تشریفات ظاهری آن فقط به خاطر زندگان است و برای مرده هیچ تأثیری نخواهد داشت؛ چون اعمال مرده ملاک و فریادرس او خواهد بود، نه تشریفات و هیاهو و ...

دکتر فرشاد در کتاب بعد ناشناخته می گوید:

ما باید جواب خودمان را در جایی غیر از محیط اطرافمان جست و جو کنیم. آن مکان، جهان معرفت و اندیشه انسان و همان جایی است که ما از آن، به بُعد

ناشناخته حیات تعبیر نموده ایم؛ یعنی: جهان اندیشه و شعور.

«هونیزیکا» و «پل لویی» دو متفکر آگاه می گویند:

ترس از مرگ مسئله ای است که اگر انسان بفهمد که بعد از مرگ از بین نمی رود و روح باقی می ماند، واهمه از مرگ از بین خواهد رفت. حتی اگر بشر مرگ را خاموشی ابدی بیندارد، می تواند بر ترس از مرگ فایق آید.

«اپیکو» معتقد است مردم به این دلیل از مرگ می ترسند که فکر می کنند مرگ دردآور است؛ در حالی که مرگ کاملاً بدون درد است؛ درست همانند به خواب رفتن. وی اضافه می کند مرگ هیچ معنایی برای ما ندارد؛ زیرا تا زنده ایم مرگ نیست و وقتی هم مردیم دیگر مرگ معنی ندارد.

انسان از مرگ می هراسد و با ظاهر شدن اولین موی سپید یا چروک پوست همواره شیخ مرگ را در تعقیب خود حس می کند؛ اما آن هایی که تا حدودی به این علم آگاهی دارند مرگ را تولد دیگر، زندگی دیگر و نقطه آغاز دیگری می پندارند و برای کسب تجربه جدید، خود را آماده می کنند. در کتاب بعد ناشناخته اثر دکتر فرشاد، مشاهدات کسانی که در بستر مرگ هستند، ژرف بینی افراد، تجارب مدیوم ها و جلسات احضار روح به طور مفصل شرح داده شده است.

تجربه های ظهور ارواح، پدیده های ناگهانی و آزمایش های علمی ما را به یک واقعیت دیگری معتقد می کند و جز این که انسان خود را در برابر این حقایق حقیر انگارد، چاره دیگری ندارد؛ اما به ما ایمان می دهد و این اعتقاد را باید داشت و آن را تقویت کرد. اگر علم روزی پاسخ قطعی برای آن پیدا کرد، آن گاه می توان ایمان را با آن تطبیق داد؛ اما می توان قاطعانه گفت که ما حیاتی جاودان داریم که به صورت زندگی فیزیکی روی کره زمین است و گاه به شکل حیات غیر فیزیکی در مکانی غیر از کره زمین می باشد.

«ولتر» فیلسوف فرانسوی می گوید:

انسان تنها جاننداری است که از مرگ خویش آگاه است و آن را از طریق تجربه

درمی یابد. انسان نه تنها می داند که سرانجام می میرد، بلکه وقتی لحظه مرگش فرا می رسد آن را حس می کند.

برخی از زیست شناسان بر این عقیده اند که بعضی از حیوانات نیز به طور مبهم از مرگ خود آگاه اند؛ ولی مسلم است که تنها انسان از مرگ خود آگاه است و می داند که سرانجام حیات را بدرود خواهد گفت و قبول دارد که مرگ را پدیده ای جهانی و اجتناب ناپذیر است.

رواقیون معتقدند که ما قسمتی از طبیعت هستیم و باید به آن برگردیم و باید مثل جزئی از کل، خود را با آن تطبیق دهیم. وقتی ما نقشمان در صحنه زندگی تمام شد، باید به موقع خارج شویم.

افلاطون می گوید:

آگاهی از مرگ، آگاهی از ارتباط داشتن با ابدیت است که از طریق تفکر و تمرکز فلسفی حاصل می شود.

«اسپینوزا» فیلسوف هلندی معتقد است که خردمند به مرگ کمتر از هر چیز دیگر می اندیشد و بیشتر از همه به زندگی فکر می کند. برای فرار از مرگ باید بدان فکر نکرد. ترس از مرگ غیر ارادی است و با آگاهی می توان بر آن فائق آمد. کافی نیست فقط که به مردم بگوییم به مرگ فکر نکنند بلکه باید بگوییم چگونه از فکر کردن به آن اجتناب کنند.

«لئوناردو داوینچی» می گوید:

همان طوری که روز خوب خواب خوب به دنبال دارد، زندگی خوب، مرگ سعادت مند در پیش دارد. ترس از مرگ در بیچارگی انسان است. انسان خوشبخت به مرگ نمی اندیشد و از آن نمی هراسد.

دستگاه آفرینش مظهر تجلیات جمع الجمیع حضرت ذات در سه منطقه است:

اول عقل کل، مظهر تجلیات ذات مطلق در منطقه لاهوت؛ دوم نفس کل، مظهر تجلیات صفات حق در منطقه ملکوت و سوم طبع کل که مظهر تجلیات افعال حق در منطقه ناسوت است.

پروفسور عنقا معتقد است در عالم خاکی چهار جسم لطیف تر از یکدیگر به شرح ذیل لازم است که هر یک از آن ها عالم سه گانه را سیر می کند:

اول: جسم قالبی یا اثیری که مخصوص عالم محسوس ناسوت است؛

دوم: جسم مثالی یا نجمی یا هورقلیایی که مخصوص عالم معنی و ملکوت است؛

سوم: جسم عقلی یا اعلی که مخصوص معقولات و عالم جبروت است؛

چهارم: جسم نوری و آتشی که مخصوص عالم لاهوت یا تجلی ذات است.

توضیح آن ها:

جسم قالبی یا اثیری اولین مَرکب نفس ناطقه و شبیه قالب بدن قبل از انعقاد نطفه است که در جلسات احضار ارواح این ماده اتری شرکت کنندگان، مخصوصاً مدیوم را آماده می کند. جسم قالبی که به آن «دوبل اتریک» نیز می گویند، پس از مفارقت روح از بدن چند روز باقی می ماند و آنچه پس از دفن اموات که شبیه اشباح (فانتوم) است، دیده می شود، همین جسم قالبی است. این جسم اتری که آن را هاله اتری هم گفته اند، قریب یک چهارم انگشت از بیرون بدن نمایان است. وقتی بدن را می شویند جسم قالبی هم تمیز می شود.

روشن بینان مانیه تیسمی رنگ این جسم قالب را که دارای وزن است، بنفش خاکستری یا کبود خاکستری دیده اند و با ترازوهای مخصوص، آن را وزن کرده اند؛ به همین دلیل بعد از فوت، بدن سبک تر از زمان حیات است.

جسم مثالی یا نجمی یا ملکوتی نفوس ناطقه اکثر بشر، فقط با عالم مثال یا ملکوت سفلی که متصل به عالم ناسوت است، می توانند هم سیر شده و با جسم مثالی عروج کنند. نفوس ناطقه عموماً هر چهار جسم فوق الذکر را از عالم ذره همراه خود به دنیا آورده اند؛ زیرا در این جهان، زیستن بدون آن ها ممکن نخواهد بود و مانند ابر در نظر نمایان است. این جسم از فرق سر تا زیر سینه بدون قسمت سفلی (به صورت نیمه تنه) ظهور می کند.

جسم عقلی یا علی سومین جسم لطیف است که نفس ناطقه به وسیله آن تا عالم

جبروت و معقولات و حقایق رفته و سیر می کند، این جسم اساساً نورانی و شفاف تر از جسم مثالی است و نشان درجه تکامل فکری و عقلی انسان است. تار و پود جسم عقلی از تصوّرات، افکار و آرزو های نفس ناطقه بافته شده است.

جسم نوری یا هاله آتشی، صعود نفس ناطقه به عالم لاهوت با این جسم است و چون انسان با همت عالی و صبر بسیار و تکامل تدریجی نفس به این مقام می تواند برسد، برای هر بی همت و بی حوصله هوسران میسر نخواهد بود.

نفس ناطقه هر قدر در خدمت و هدایت مخلوق، فداکار و در رسیدن به هدف خود عاشق تر باشد، به همان اندازه در اطراف جسم عقلی آنان پرده ای از نور تشکیل می شود که آن را هاله آتشی نامیده اند.

استاد عنقا در مورد ارگانسیم جسم و جان چنین می گوید:

مس تواند کاگر از این طبقه پیرسیم در صورتی که هویت انسان همین بدن غلیظ مادی باشد، پس منشأ ارتباط فکر لطیف با جسم ثقیل و کثیف چیست و ارتباط دهنده این دو شیء غیر متجانس کیست؟ در جواب می گویند: تراش فکر از مغز مانند ترشح صفرا از کبد و ادرار از کلیه است. از این عقیده به خوبی پیداست که سبب را با مسبب و آلت را با علت اشتباه کرده اند؛ چنان است که گفته باشند تابلوی نقاشی ناشی از قلم موس و سازنده آهنگ ها آلات موسیقی است؛ در حالی که با یک نظر به خلاقه انسان، هویداست که علتی عالی و محیطی نافذ بر ساختمان محدود بدن مادی باید موجود باشد و فاعل و سلسله جنبان اعصاب و سلول ها و دماغ باشد تا مواد ساکت و بی شعور این ماشین را به کار و حرکت اندازد. سلول های مغز هم معلول همان علت عالی است.

اما روحیون عصر جدید غربی، وجود بشر را مرکب می دانند از روحی که فکر می کند و فرمان می دهد و جسمی که فرمان بر و مجری اوامر روح است ولی هر دو فناپذیرند!

اگر چه عقیده روحیون از مادیون به حقیقت نزدیک تر است ولی باز جای این

پرسش هست که فکر آدم با آن لطافت، با چه وسیله یا چه قانون علمی تا این درجه غلیظ و قابل آمیخته شدن با ماده ثقیل مغز و منتهی به عمل دماغ می شود؟

بر ماست که از وجود انسان آنچه هر جزئی با حواس ما احساس می شود را مورد تفحص قرار دهیم و قدم به قدم پیش برویم تا به قسمت های ناپیدای آن برسیم.

به تعبیر حکیمان اهل عرفان و اندیشمندان فاضل اهل معنا، متافیزیک در پشت قلب صنوبری انسان هم یک قلب روحانی یا دل مخفی هست و آن قلب روحانی، خون روحانی به محیط روحانی خود می فرستد و این جسم روحانی نفس جسمانی را در درون خود جا داده است و این نفس جسمانی قسمت اسفل و مادی رسوب عناصر روحی است. برای همین است که انسان برای خودشناسی باید به خود فرو برود تا هویت اصلی خویش را در باطن خود بیابد.

در قلب انسان نقطه ای است که دیرتر از سایر اعضای بدن می میرد. این نقطه مرکز کل حیات و دارای نور بنفش است، نخستین نقطه ای است که در نطفه انسان قبول حیات می کند و به حرکت درمی آید و نیز آخرین نقطه است که بعد از فوت ظاهری بدن، از حرکت می ایستد. قلب عهده دار تغذیه همه اعضاست و تغذیه قلب به وسیله خود اوست. ساختمان و اعمال پیچیده قلب، هنوز بر دانشمندان امروز پوشیده و علم از کشف اسرار آن و اعمال سایر سلول ها و مراکز عصبی و اسفل عاجز مانده است.

باید به عظمت و قدرت بانی این بنای عظیم سجده کرد.

ترک جسم مادی سنگین به لباس و جسم مثالی که جامه دوم است، مانند جسم عنصری از خود دور می کند تا به عالم بالاتر راهش دهند؛ سپس لباس عقل یا جسم عقلی که لطیف تر از جسم مثالی است، به عالم جبروت عروج می کند، پس از مرگ تن خاکی، دومین مرگ نفس ناطقه یا همان جسم عقلی است. در عروج به عالم جبروت که خاص انبیا و اولیا و اهل معنا و عرفاست، باید جامه و جسم عقلی را هم بیندازد،

زیرا این جسم با لطفی که دارد، به عالم لاهوت و حقیقت محض باز قدری کدر و تاریک و خشن است. کندن این جامه عقل، مرگ سوم نفس ناطقه و شست و شوی دیگر است.

از ملک هم بایدم پَران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

از جسم ما امواجی ساطع می شود که به چشم عادی هم می توان آن را دید، ولی از کجا ساطع می شود؟

دیده ای خواهیم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

این امواج بدن به نام اودرا (به زبان سانسکریت) را دانشمند اسپرتیسم به نام «بارون رنجین باخ» اتریشی کشف کرده و بعد «کارول دوبرن» از اندیشمندان همین رشته عملاً این موضوع را ثابت کرد و «راسمر» اتریشی هم هیپنوتیسم را ابداع و تجربه کرد.

ما چیزهایی را که نمی فهمیم، نفهمیدنی می پنداریم؛ در حالی که نفهمی ما دلیل آن نمی شود که دیگران هم نتوانند بفهمند.

پروفسور الکس کارل جراح معروف کتاب های متعددی در علم جراحی و متافیزیک و بقای روح و بالأخص کتاب معروفی او به نام انسان موجود شناخته نشده نوشته است و بر همین اساس نام این مختصر که البته در مقابل شاهین پشه ای بیش نیست انسان کلید اسرار هستی انتخاب شده است. مطالبی از نظریات دکتر کارل به طور اختصار از جهت فکری و عقاید وی از نظرتان خواهد گذشت.

وی در مورد ماهیت فکر، این عنصر عجیب که با صرف مختصر انرژی، این همه فعالیت دارد، می گوید: فکر که جامعه بشریت را از مرحله بربریت به تمدن کنونی بالا برده است، چیست از کجا نشئت می گیرد؟ فکری که خون میلیاردها بشر را به حق یا ناحق ریخته و می ریزد؛ فکری که اختراعاتش اگر در ردیف معجزه نباشد، لااقل سحرآمیز است؛ فکری که در قوی ترین اعصاب نفوذ و حکومت می کند؛ فکری که حوادث را قبل از آن که موجود شده و به ذهن بشر خطور کند، می بیند و حق را از باطل تمیز می دهد و فکری که جهان بی پایان و اوضاع و احوال ستارگان و کهکشان ها

را کشف و با ساختن موشک های سریع تر از سرعت حرکت صوت به عمق آسمان نفوذ می کند. آیا مواد ساختمان بدن که از گزش یک پشه عاجز است، این همه هنر دارد؟

کدام عضو و سلول عصبی غلیظ است که به فکر لطیف و نامرئی تبدیل و با آن هم جنس و هماهنگ می شود؟

قدری دقت کنید فعالیت های فکری، قاطعیت علمی، الهامات و اشراقات روحانی، روشن بینی ها، تله پاتی و آنچه در این طبقه است موارد قابل توجهی هستند که مدنظر صاحب دلان بوده و هست و نمی توان به سادگی از آن عبور کرد و به مبانی و علل آن بی اعتنا بود. این اکتشافات به ظاهر مادی را هم نتیجه عملیات فیزیکی مغز آدمی نمی توان دانست. بزرگان اهل فن این علوم شگفت انگیز را پوشیده و اسرار پنداشته اند.

پروفسور الکس کارل، عالم طبیعی با داشتن ذوق و انصاف، به خوارق عادات خود و بررسی اسرار الهی پی برده و ظن قوی می رود که خودش هم از وارستگی سهم و نصیبی داشته باشد؛ این دکتر فوق تخصص، جراحی های عجیبی انجام داده است؛ مثلاً سر سگ را بدون بدن، طوری در مواد شیمیایی زنده نگه داشته که صاحبش را می شناسد یا قلب جوجه مرغی را خارج از بدن زنده نگاه داشته و هر ساله آن را چهار قسمت کرده و به لابراتوار های دنیا فرستاده و می گفت: اگر این عمل نشود، یک ربع قلب، آن قدر بزرگ خواهد شد که جایش در کره زمین تنگ می شود!

در زندگی انسان ها حالاتی دیده و شنیده شده که همه عجیب و حاکی از عظمت و وسعت عالم روحانیت و روشن بینی متفکرانه انسان است که در نظر کوتاه بین، به همین یک مشت گوشت و پوست و استخوان فناپذیر عاجز معرفی شده است. استاد عظیم الشأن پروفسور عنقا می گوید:

پند من بشنو که تن بندی قوی است

کهنه بیرون کن گرت میل نوی است

تا بینی عالم جان جدید

عالمی بس آشکار و ناپدید

این جهان نیست چون هستان شده

و آن جهان هست بس پنهان شده

چشم خاکی را به خاک افتد نظر

روح بین چشمی بدی نوعی دگر

اینک خلاصه مطالب کتاب دکتر الکس کارل را مرور می کنیم: انسان مجموعه مبهم و غیرقابل تفکیکی است که علوم و تمدن امروزی قادر نیست تمام قسمت های مختلف آن را بررسی و معرفی کند؛ زیرا هر قسمت آن را با تکنیک خاصی باید جست و جو و تعریف کرد؛ مثلاً انسان در همان حال که بدن است و با کالبدشکافان و علم تشریح سر و کار دارد، نفس نیز هست که روان شناسان و فلاسفه روحانی و عرفا باید آن را توصیف کنند؛ علاوه بر این انسان ذخیره سرشاری از مواد گوناگون شیمیایی نیز هست که بافت ها و مادیات بدن را می سازد؛ همچنین مجموعه شگفت انگیز سلول ها و مایعات تغذیه است که قوانین همبستگی آن ها مورد مطالعه فیزیولوژیست هاست و نیز مجموعه ای از همکاری اعضای قوه عاقله است که معلمین و مربیان سیر تکامل و اخلاقی و ادبی آن را رهبری می نمایند.

اعمال روانی با سلول های مغزی بر ما پوشیده است و حتی فیزیولوژی حقیقی سلول های مغزی را نمی دانیم. بالأخره نمی دانیم اراده انسان تا چه اندازه می تواند بر بدن حکومت کند.

«ویلیام هاروی» متفکر و اندیشمند انگلیسی در کتاب خود به نام ضربان قلب در مورد تحقیقاتش به مسائل مهمی پرداخته است و می نویسد:

فکر و عقل ما فقط یک قسمت از فعالیت حیاتی است که آن هم هنگام خواب و بیهوشی تعطیل می شود. با این وصف، همه اجزای بدن کماکان مشغول انجام وظیفه و اجرای اوامر فرمانروای اصلی هستند و شناختن سازمان فرماندهی که مافوق ترکیب بدن و محیط بر اعمال فیزیکی آن است، آسان و ساده نیست.

پروفسور عنقا می گوید:

قلب حریم قدس شراره جاذبه الهی یعنی جای خدا در انسان است. احساسات و ادراکات عالیه قلب، یعنی آن نور خدایی را که در انسان است، کمتر کسی می تواند به کار ببرد؛ مگر آن که با روح منور جاودانی خویش (عقل فعال و یا روح القدس) متحد و هماهنگ شده و نفس ناطقه به کمال خویش رسیده باشد. نفس ناطقه انسانی هم انوار و فیوضات عقل اول را که نخستین تجلی

ذات بی چون است، از عالم جبروت به وسیله عقل فعال یا روح القدس دریافت کرده و خود نیز چون نوری درخشان می شود.

استاد در زوایای مخفی حیات می فرماید:

حقیقت انسان را تنها با چشم دل می توان یافت. بالاخره آنچه وجود انسان را تشکیل می دهد و تجهیز می نماید نه جوهر مادی است و نه پرتو پلاسما نه سلول نه این ترکیبات عجیب فراوان کربن یا هیدروژن و اکسیژن و ازت، بلکه فقط همان نیروی غیرمادی نامرئی روان بخش است. اوست که ذرات بی شماری را متجمع ساخته و جسم زنده را نظم شگفت انگیز داده و اداره می کند.

هیچ گاه ماده و نیرو از یکدیگر جدا نشده اند؛ وجود هر یک وجود دیگری را در بر دارد. متلاشی شدن جسم بعد از مرگ در واقع دنباله همین تلاش تدریجی است که در زندگی هم جریان داشت و مستمراً ذرات مستعمل یا ذرات جدید تعویض و تجدید می شوند. روح، باقی و نظام بخش مرکز این قوه است. آن چه به ظاهر می بینیم ما را فریب داده حق آن است که دیده نمی شود و در وجود انسان غیر از ذراتی که دارای خواص شیمیایی و آثار فیزیکی چندی هستند، نیروی غیرمادی دیگری هم هست که وجودی مستقل دارد و نام آن روح است.

اما علمای فیزیولوژی در این باره می گویند:

همان طوری که قوه ثقل، بدون جسم سنگین وجود خارجی ندارد، حیات و حساسیت و فکر هم بدون جسم انسان زنده و فکور، وجود نخواهد داشت؛ برای همین آثار روحانی که از انسان بروز می کند، زائیده بافت عصبی مغز اوست و ماده و قوه لازم و ملزوم یکدیگرند تا منشأ آثار گردند، اما هر یک در وجود، تعریف مستقلی دارند.

ماهیت ماده

ماده چیزی است که می توان آن را لمس و وزن کرد. در انسان چیزی هست که ملموس و وزن کردنی و دیدنی نیست و آن عنصری است روحانی که فکر می کند و بین حق و

باطل قضاوت می نماید.

اگر لجاجت و تعصب جاهلیت دیده حق بین ما را کور و تاریک نکند، از مشاهده این حوادث غیر منتظره بیدار می شویم و می فهمیم که عامل اصلی و فرمانده حقیقی در همه افکار و اعمال انسان روح و نیروی معنوی اوست و اعصاب و اعضاء و مغز آلتی بیش نیستند.

عقیده مادیون

مادیون معتقدند که زایش و تراوش فکر از مغز مانند ترشح صفرا از کبد است و در کهن سالی با ضعف قوا یا جراحی مغز، نیروها از بین می روند یا ضعیف می شوند؛ در حالی که بسیاری از دانشمندان و اندیشمندان در پیری پخته تر و آزموده تر و افکارش برای پرورش جوانان و راهنمایی طالبان مفیدتر از مواقع دیگر است.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

آیا می توان با اصول جراحی، واقعیت انسان را از لایه لای ذرات سلول استخراج کرد و در نتیجه حقیقت انسان را از آن مخفیگاه بیرون آورد و چنانچه هست تعریف نمود؟

«ماکس مولر» دانشمند شرق شناس آلمانی در قسمتی از ترجمه شعرهای ریک و داء که چهار هزار سال پیش سروده است، می گوید:

در آغاز نه هستی وجود داشت نه نیستی؛ نه فضا بود نه آسمانی و هیچ چیز در هیچ طرف حرکت نمی کرد و کسی نبود که چیزی را به حرکت در آورد، نه مرگ وجود داشت، نه حیات نه روشنایی و نه ظلمت؛ تنها چیزی که وجود داشت، «یک» بود. آری یک وجود داشت و بس. از من نپرس که «یک» چه بود؟ از من نپرس که یک چه کرد و چگونه این جهان را به وجود آورد؟ اگر بگوییم که در او تمایل به وجود آمد و آن تمایل به حرکت مبدل شد و از حرکت جهان به وجود آمد. او را شبیه به خود کرده ایم. کیست که بگوید جهان چگونه به وجود آمد؟ کیست که بگوید آیا جهان به وجود آمد یا به وجود

نیامد؟ یعنی همواره بوده است؟ تنها یک می داند که جهان چگونه به وجود آمد؟ همه چیز و هر چیز از او سرچشمه گرفته و همه در او خود اوست و بازگشت همه به سوی اوست؛ هیچ نامی نمی توان برای او در نظر گرفت، زیرا اسمی نیست که او را چنان که هست توصیف کند؛ هستی به اراده اوست و او را فقط به نام او باید خواند.

«محمد غزالی طوسی» در سال ۴۵۰ هجری قمری در مهد پرورش فردوسی متولد شد. در سال ۵۰۵ هجری مطابق با ۱۱۱۱ میلادی در همان شهر به دیار دوست شتافت. غزالی، معاصر دولت سلاجقه دوره تابنده تاریخ ایران است. در این دوره علوم و ادبیات ترقی داشت و علما و دانشمندان بسیاری از هر گوشه و کنار ظهور کردند.

وی می فرماید:

تو را از دو چیز آفریده اند: کالبد ظاهر که آن را با چشم سر می توان دید؛ دیگری معنی و باطن که آن را نفس و دل و جان گویند و با دیده بصیرت توان شناخت. انسان حقیقی معنی و باطن اوست و باقی تابع و خدمت گزارند. آن حقیقت «دل» نام نهاده شده که گاهی روح و گاه نفس گویند. دل نه آن گوشت پاره بی قدر است که چهارپایان و مردگان هم دارند، بلکه آن از عالم امر است و دارای مقدار و کمیت است و قابل قسمت نیست. روح، که ما آن را دل می گوئیم، از جنس فرشتگان و محل معرفت خداست و در آن اسراری مخفی نهفته است که دانشمندان و متفکران شرق و غرب به آن معترف اند. سر قلب در منطقه عالیه مافوق ادراک بشر، عبارت است از سر عنصر ششم حیات، یعنی عقل قلبی و روح آسمانی که برتر از جسم و صور است و حقایق عقلانی را از منطقه ملکوت به عالم شهادت و ناسوت می کشاند؛ اما همین سر قلب در منطقه نازله وجود عبارت از قوای طبیعی و میل شهوات است که بدن را به وجود می آورد.

«ویلیام دوور» فیلسوف آمریکایی از این بیان و تعبیر و افکار غزالی استفاده و برداشت کرده، می گوید:

مجموع هوس ها و شهوات نفس است و او را وادار به تهیه بدن عنصری دنیوی می نماید تا به آمال خود برسد؛ پس اگر این خواهش های نفسانی نمی بود، به وجود آمدن در این عالم مادی نیازی نبود و در ملکوت اعلی به وظایف ملکوتی خود قیام می نمود.

برخی از فیلسوفان روحانی غرب یافته اند که در بدن انسان اعضای شخص هستند که هر یک منشأ ظهور اثر است و تمرکز یکی از قوای باطنی است که در پرورش هر قوه باید در تمرکز خودش متمرکز شوند. متفکران و اندیشمندان این وادی عموماً برای باطن انسان هفت درجه قائل اند و مخصوصاً قلب را دارای اطوار سبعة می دانند و برای هر طور، ذکر خاصی که زبان حال دل باشد، دستور داده اند.

استاد عنقا در مورد نفس و بدن خاکی می گوید:

نفس با بدن بی ارتباط نیست، ولی باید دانست که بین این دو علاقه خلاقه است تا انسان به صورت شایسته احراز مقام خلیفه الهی شود، نه آنکه انسان با این همه عظمت و خوارق عادت عبارت از همین یک مشت گوشت و پوست و استخوان و مواد غلیظ کثیف فناپذیر باشد.

نفس از عالم قدرت است و هرچه را بخواهد صد در صد ایجاد می کند. به تحقیق که نفس ناطقه انسان ظل الله است و تمام قوای شئون ذاتیه اوست.

و می فرماید:

روز و شب این هفت پرگار ای پسر

از برای توست در کار ای پسر

طاعت روحانیان از بهر توست

خلد و دوزخ عکس لطف و قهر توست

قدسیان یک سر سجودت کرده اند

جزء و کل غرق وجودت کرده اند

ظاهرت جزءست و باطن کلّ کل

خویش را قاصر مبین در عین ذل (۱)

پروفیسور انگلیسی «ن. دی. ام» می نویسد:

ما به وسیله قوای مغناطیسی می توانیم فکر و اراده خود را بدون دخالت

۱- . خواری.

اعضای بدن از راه تله پاتی به طرف مقابل، چه دور و چه نزدیک انتقال دهیم؛ بنابراین عقل و اراده ما در انجام مرام و مقصود خود از کمک بدن بی نیاز و استقلالش محفوظ و بدون احتیاج بدن، انجام وظیفه می کند؛ بنابراین بعد از فساد در مرگ بدن، نفس ناطقه و عقل باقی خواهد ماند.

روشن بینان و اهل فن در اطراف بدن انسان غلاف هایی را به نسبت لطافت و نورانی بودن آن ها، رنگین می بینند؛ حتی تغییرات ناگهانی و نورانی بودن بدن را که از امواج عواطف و احساسات او برمی خیزد، تشخیص می دهند.

این عوالم متعدد مانند گلوله های کوچک و بزرگ تو در تو بر یک محور قرار دارند؛ یعنی قالب ها و غلاف های مثالی و عقلی و نوری هر یک از لحاظ نورانی بودن در باطن دیگری است. قلب نورانی انسان درون این غلاف های ناآرام و باجذب عشق در جنبش سیر تکامل است تا خود را به عرش معرفت و حقیقت که مرکز قلب معنوی است، برساند.

غزالی و عده ای از علمای ارواح متفقاً عقیده دارند ارواح دارای سه درجه هستند:

ارواح سفلیه که ماده در وجودشان غلبه دارد و اساساً شرور و به خیرات بی رغبت اند. این طبقه سفلیه یا خبیثه اند که هدفشان شر و عملشان القای خصومت و بدمنشی است یا ارواح طأشه (۱) که به لهو و لعب و مزاح، استهزا و رفتار لغو و بیهوده مایلند یا ارواح متکبره که به معلومات پوچ و پوشالی و بی ارزش خود مغرور و متظاهر و از حق و حقیقت دور و روگردانند.

دوم ارواح علویه که بر ماده تسلط دارند و خواهان خیر و صلاح اند و از رذایل دوری می جویند. این ارواح رفیعه علم و حکمت و فضیلت را به کسانی که باطناً طالب معرفت حق و با خلوص نیت و دوری و تنفر از مطامع (۲) دنیوی باشند، القا می کنند.

سوم ارواح نقیه که به درجه اعلائی کمال رسیده اند و از هر نقصی پالوده و کمترین

۱- طائش: بی عقل و سبک.

۲- مطامع: جمع مطمع؛ چیزی که به آن طمع کنند، حرص و آز.

علاقه و رغبت به مادیات نداشته و تمام توجهشان فقط به خداست.

بنابراین، نباید به اظهارات ارواح احضار شده و احضارکننده اعتماد کامل داشت، مگر آن که احضارکننده صاحب ملکات (۱) فاضله و احضارشونده نیز به مناسبت هماهنگی با محضر از طبقه ارواح علویه باشد؛ زیرا ارواح ناصالح و آلوده حرفشان با شیطنت آمیخته و خودشان شیطان بالفعل شده اند؛ همچنان که اعمال و رفتار این ارواح در دنیا هم مردود و نامعقول بود؛ به عکس افراد عاقل و صالح که در دنیا و بعد از مرگ ملکات فاضله داشتند. روح اشخاص هم طراز و هماهنگ در هر دو دنیا با یکدیگر مربوط می شوند و مانع مزاحمت ارواح شرور هستند.

بنابراین بعد از مرگ بدن، ملکات انسان تغییر نمی کند، یعنی شخص عالم، عالم است و شخص رذل همان شخصیت دنیوی را دارد.

در مبحث قبل گفتیم که عقاید مادیون بر چه پایه و اساسی استوار است. آن ها معتقدند که فرضیاتشان به قضایای هندسی و ریاضی شبیه است و بر اساس تزلزل ناپذیری و استدلالی عقلانی متکی است، ولی برای اثبات این ادعا دلیل محکمی ندارند. هنوز درباره وجود روح شک و تردید دارند و بلکه به طور کل منکر بقای روح بعد از فساد ماده هستند.

تا امروز، شناخت روح جز یک مشت الفاظ و تخیل و فرضیه چیز دیگری نبوده است، ولی ما را با واژه ها و فرضیات سر و کاری نیست. آنچه در این جا اظهار می شود حاصل مطالعات علمی و تجربی بنده و بزرگان اهل فن و معنی تدوین و نگارش شده که به نتیجه برسیم و که به امید حق از نادانی خود بکاهیم.

آیا روح پس از فساد ماده به زندگی خود ادامه می دهد؟ اگر چنین است ناچار باید حیات آن مستقل و غیر از خواص ماده باشد. آیا روح انسان حیات جداگانه و مخصوص خود دارد؟ آیا انسان یک روح است؟

۱- - ملکات: جمع ملکه؛ یعنی صفت راسخ در نفس، سرعت درک با تمرین و ممارست، قدرت و عظمت و سلطه آسمانی عالم فرشتگان.

مادیون معتقدند که در خلقت، روح وجود ندارد تا باقی بماند و آنچه در عالم یافت می شود، عبارت از ماده و خواص آن می باشد. البته این عقیده اشتباه محض است و با دلایل محکم و منابع و مآخذ قوی به این نکته پی خواهید برد.

عموم مردم طالب و علاقه مند به این مبحث، به دو گروه تقسیم می شوند: طرف داران حکمت مادی و خواستاران فلسفه معنوی.

اگر منصفانه به قضیه بنگریم باید بدون تعصب اذعان کنیم که اگر علمای مادی در عقاید و افکار خود اشتباه کرده اند، علمای معنوی تاکنون برای اثبات وجود روح و بقای آن دلایلی تازه و محکم و قوی نداشته اند و مطالبی را از اندیشمندان گذشته ارائه نموده اند.

مادیون در اشتباه محض بدون شک و تردید و علمای روحیون با دلایل ضعیف و متکی به افکار گذشتگان و گمراهی در آن بوده اند. طالبین می اندیشند که در خلقت فقط یک حقیقت وجود دارد و آن عبارت است از حقیقت اشیا و آنچه دیده می شود، لمس می شود و احساس می شود. طرف داران این عقیده کم نیستند و چیز دیگری را هم قبول ندارند و بقیه قضایا را هم توهم یا تعبیر می پندارند.

متأسفانه بعضی از نکته دانان علم و دانش، طرف داران این عقیده را حمایت می کنند و گمراه بودن خود را به اثبات می رسانند. حال بینیم چگونه اشتباه و خطاهای این گروه را با مآخذ و دلایل بزرگان اهل فن و علمای این مسئله غامض می توان ثابت کرد.

علم فیزیک به ما می آموزد که از ظاهر هر چیز به حقیقت آن نمی توان پی برد و برای شناسایی آن باید از هر گونه قضاوت شخصی خودداری کرد.

اگر به حرکت آفتاب که مدت هاست آن را می بینیم، توجه کنیم، آیا امروز هم می توانیم مانند گذشتگان جاهل، پایه قضاوت خود را بر آن چه می بینیم قرار داده و بگوییم: آفتاب قرصی نورانی است که از شرق طلوع می کند و در مغرب پنهان می شود؟

درست است که چشم انسان چنین می بیند و در دیدن هم خطا نکرده است، ولی آیا در دیدن حقیقت به اشتباه دچار نشده است؟

امروز علمای نجوم با علم ثابت می کنند که حرکتی را که ما به وسیله قدرت بصر به خورشید نسبت می دهیم، خطای محض است؛ پس آیا همیشه می توان از مشاهدات به نتیجه صحیح و قطعی رسید؟

دانشمندان فیزیولوژی متوجه این نکته نبوده اند و حقایق مشاهده شده ای را که برای ما نقل می کنند، قطعاً و عقلاً قابل قبول نیست.

از طرفی، گذشته از آن که به وسیله قدرت بصر در قضاوت حرکت آفتاب به راه غلط رفته ایم، در تشخیص شکل آن نیز اشتباه کرده ایم، زیرا خورشید خود کروی است و نورانی نه قرص نورانی، پس آنچه را که باید ببینیم غیر از آن است که می بینیم، یعنی ظاهر اشیا که با چشم تمیز داده می شود، غیر از حقیقت وجود آن هاست. به قول بزرگان برای شناسایی ظاهر، چشم کافی است؛ اما شناسایی حقیقت و باطن موجودات با عقل و احساس و ادراک و فکر میسر می باشد.

حال ببینیم فکر و ادراک و عقل چیست. آیا این ها از مختصات خود جسم اند؟ این فکر و ادراک و عقل دلیل آن است. این به معنی آن است که در ماورای این جسم، چیزی که احساس می کند، درک می کند و می اندیشد، این خود روح انسانی است که در آینده در موردش سخن خواهیم گفت.

مثال دیگر که حقیقت دارد، ولی ادراک و احساس ما در مقابل آن ناتوان است، کشف دانشمندانی چون گالیله و توریسلی و پاسکال است که زبان طبیعت را فهمیده و چکیده آن را به آیندگان ارائه کرده اند. اگر در آسمان نیلی، زیبا و لذت بخش نظر اندازیم، آرامشی به ما دست می دهد، حال آن که کره ماه با وسعتی که تصور آن مشاعر انسان را مختل می کند، در پهنای آسمان با سرعت ۱۰۷۰۰۰ کیلومتر شناور است آیا قابل مشاهده است؟

کره زمین، چهارده نوع حرکت دارد که هیچ کدام آن را احساس نمی کنیم. این زمین خاکی ما روزی زیر پاهای ما به اندازه سی سانتی متر بالا و پایین می رود؛ اما چون هیچ نقطه ثابتی وجود ندارد این حرکت را نمی توانیم درک کنیم. چنانچه دریا وجود نداشت،

کیفیت جزر و مد آب ها برای ما مجهول می ماند و از طرفی وزن هوایی که کره زمین را احاطه کرده و سطح بدن ما از طرف هوا تحت فشار ۱۶۰۰۰ کیلومتر می باشد که به وسیله فشار داخلی بدن ما خنثی می گردد. آیا این ها احساس و درک می شود؟ مسلماً خیر.

خلاصه این که ظاهر اشیا با حقیقت آن فرسنگ ها فاصله دارد. تنها حقیقتی را که انسان درک می کند، فکر است. چیز دیگر که بدون شک و تردیدی در انسان وجود دارد، روح می باشد.

پروفسور «بونالد» می گوید:

انسان روحی است که اعضا را در خدمت خود دارد. انسان روح است، خواه خود بدان شناسایی داشته باشد یا نه از آن بی خبر باشد.

استاد و اندیشمند انگلیسی به نام پروفسور «ویلیام فوستر» که در علم اسپریتسم بی نظیر است، در تجربه تحقیقات خود با یک روح احضار شده، چنین بیان می کند:

از قول روح: شما زمینی ها معنای روح را به خوبی نمی دانید، بنابراین روح در نظر شما فقط یک شیخ مبهم و هولناک یک شیء غامض یا بخاری که تقریباً وجود واقعی ندارد، جلوه می کند. این ها فقط برای انعکاس شماست.

دکتر «رئوف عبید» رئیس دانشکده عین الشمس قاهره در کتاب خود به نام انسان روح است نه جسد، ترجمه و خلاصه شده استاد گران قدر جناب آقای کاظمی خلخالی می گوید:

جسم اثری حامل حواس و شخصیت و عقل انسان است؛ ولی جسد مادی یک پوشش خارجی موقت می باشد که فقط حامل آلت های حواس پنجگانه عادی است. اعضای مادی آلت و ابزار احساس می باشند نه منبع و منشأ آن. علم روحی جدید به واسطه آزمایش های مکرر و تحقیقات مداوم که در عالم اثری عالم روح جسم های اثری، وجود خود و حیاتی را که دارند، خیلی بهتر و واضح تر از ما که در قالب مادی هستیم، درک می کنند؛ زیرا ارواح، در جهان اثری به دستگاه عصبی که قدرت ادراک محدودی دارند، متکی نمی باشند.

آن‌ها با همان درک از طریق غیرحواس مادی که کاربردش در عالم اثیری بسیار وسیع تر و نیرومندتر است، درک می‌کنند. استاد «دکتر ارنست هولمر» کتاب معروف خود به نام دانش عقل درباره همین ادراکات متمرکز در جسم اثیری چنین بیان می‌کند:

اگر طبیعت قبلاً می‌دانست که ما به نیروهای ادراکی رقیق متمرکز در جسم اثیری در یک زمان یا مکان دیگری نیاز نداریم، پس چرا آن‌ها را در وجود ما به ودیعت گذاشت؟

طبیعت نادان و جاهل نیست که به چیزی را بدون هدف مهم و غرض به وجود آورد، زیرا ما با توجه به حقایق موجود در جهان می‌بینیم که طبیعت به همه نیازهای ضروری موجودات توجه دارد. ما دو نوع حواس کامل داریم که از آن‌ها به مقدار کمی در این جهان استفاده می‌کنیم و مقدار مهمش در آن جهان برای ما قابل استفاده است.

در این مورد، مطالب زیاد است که از حوصله شما عزیزان خارج و از هدف و بحث اصلی دور می‌شویم.

اندکی بود آنچه آمد در بیان بیش از این را از درون خود بخوان

استاد فیلسوف عنقا در کتاب از جنین تا جنان که در مورد حالاتی که در مرگ طبیعی پیش می‌آید و مؤید استدلال‌های درست در بقای روح بعد از مرگ جسم است، از قول مریضی که تا مرز مرگ پیش رفته و پس از بهبودی واقعه را بیان می‌کند، چنین می‌نویسد:

بیماری سختی، حیاتم را به خطر انداخته بود. به خاطر دارم که پزشک معالج که یکی از دوستان خانوادگی ما بود، در منزل به بالینم آمد و به مادرم گفت پسرش رفتنی است. در آن لحظه با آن که چشمانم بسته بود و در بی‌هوشی بودم، ولی همه آنچه را که در اتاق من حتی اتاق‌های مجاور می‌گذشت، می‌دیدم و می‌شنیدم. پزشک معالج با تأثر به مادرم که پای تخت من زانو زده و گریه می‌کرد، دلداری می‌داد. در سالن یک خدمتکار پیر و قدیمی با کمال

سکوت، لباس ها و لوازمی را که بعد از مرگ باید به جسد من بپوشانند، حاضر می کرد. من به وضوح همه این اشیا را از پشت دیواری که به قطر ۲۵ سانتی متر بود می دیدم. کم کم خودم را خیلی آزاد و راحت احساس می کردم، حتی پیکر خود را می دیدم که روی تخت خواب افتاده بود و به طور نامحسوس تنفس می کرد. پیراهن نیمه باز و صورتم را با موهای پریشان و بلندش که مثل یک تابلو بود، مشاهده می کردم و از دیدن خود متأثر می شدم. می خواستم از آن فرار کنم، ولی نمی توانستم؛ زیرا حس می کردم که به این جسد وابسته ام و این وابستگی برای من رنج غیر قابل وصفی داشت. تا آن لحظه کاری نداشتم جز دیدن آن چه در خانه می گذشت. حرکات پدر بزرگ، مادر بزرگ، مادرم، پزشک و خدمتکارمان را دائماً زیر نظر می گرفتم و حرف هایشان را می شنیدم یا حدس می زدم. ناگهان یک هیکل مبهم و توده نورانی مثل این که از سقف به سرعت برق پایین آمده باشد، در مقابل من ظاهر شد. این هیکل در انتهای تخت من پهلوی یکی از چوب هایی که پرده تخت من به آن بسته شده بود قرار گرفت. کم کم من یک سر و صورت را تشخیص دادم که خطوط آن کاملاً نمایان و روشن نقاشی شده باشد. بقیه جسم از یک غبار آبی رنگ پوشیده شده بود و من این ظهور ناگهانی را بیشتر با تعجب می نگریستم تا با وحشت و برعکس این صورت دوست داشتنی و قشنگ مرا جذب خود کرده بود.

ساعت شش زنگ زد. من با وضوح ضربات چکش را که بر روی زنگ می خورد می شنیدم و هر یک از این ضربات برای من احساسی دردناک ایجاد می کرد.

خدمتکار وارد شد و چراغی روی بخاری گذاشت؛ پنجره ها را باز کرد و درها را بست و خارج شد. آن شبیح نورانی همچنان مقابل من بود. صورتش حالت تأسفی که هر لحظه نمایان تر می شد، به خود گرفته بود. احساس می کردم به طرف او کشیده می شوم؛ ولی با اعمال قدرت اراده نمی توانستم خود را جدا کنم از جسمی که مرا بی حس کرده بود و می فشرد.

چند دقیقه گذشت. غفلتاً ابر کبود رنگی آن شبیح را احاطه نمود و به قسمت

بالا حرکت داد. من خود را کاملاً در روشنایی می دیدم؛ اما آن روشنایی مرا وحشت زده می کرد. بلافاصله یک توده سیاه رنگ از دیوار جدا شد و به طرف تخت من آمد. بازوهایی در آن توده سیاه بود که در انتهای آن ها دست های خیلی بزرگ قرار داشت. باز هم توده های دیگر از دیوار جدا شد و اتاق از آن ها پر شد. به دنبال توده های مزبور، اشکال و صور و بازوها و سرها، شکل هایی مقابل من ساخته می شدند که مرا شدیداً می ترساند. در این میان سگی به حمایت من هیاهو می کرد. من سگ خودم (توم) را شناختم که چند روز پیش مرده بود.

از واهمه و ترس، مادرم را صدا می زدم ولی مادرم صدای مرا نمی شنید. می خواستم فرار کنم ولی غیر ممکن بود. سگ خود را صدا زدم. سگ به روی تخت من جست و شروع به نوازش کردن من نمود. تعیین مدت زمان آن حالت که بر من در جریان بود، برای من غیرممکن است؛ همین قدر می دانم که چهل و هشت ساعت در حال احتضار بودم که مداوا مؤثر شد و دوباره به زندگی برگشتم و حالم بهبود یافت و به منزل برگشتم.

دو ماه از این وقایع گذشت. خانواده ام تصمیم گرفتند به منزل یکی از خویشان که تازه از سفر آمده بودند و در بیلاق نزدیک شهر خانه داشتند برویم. پس از تشریفات اولیه در همان ویلا ناگهان با دیدن یک عکس در سالن پذیرایی، حیرت زده و با شتاب نام صاحب عکس را پرسیدم؛ به طوری که همه حضار متوجه حیرت و وحشت من شده بودند. این عکس همان روحی بود که در حال احتضار من ظاهر شده بود و با همان حال ملایمت و مهربانی و خوبی با لباس نظامی بود. چند لحظه متحیر و شگفت زده به تصور آن که خواب می بینم، بی حرکت ماندم. بعد از صاحب خانه سؤال کردم که این عکس کیست؟ جواب داد: جدش ژنرال بورژا که کاپیتان بود و چند سال قبل از تولد شما از دنیا رفته است.

آن وقت دانستم لطف و حضور او بالای سر من با آن حالت تأسف بار به جهت حال و بیماری من بوده که با حضور خود نگرانی مرا بر طرف می کرد.

این یکی از دلایل بقای روح بعد از مرگ بدن و امکان ارتباط و حمایت و یاری خویشان و وابستگان خود است.

خلاصه وقایع تجربه خانم بتی از مرگ موقتی وی در کتاب آغوش نور نوشته «بتی جین ایدی» ترجمه خانم «مهدوی دامغانی» مدرکی شگفت انگیز و انکارناپذیر درباره حیات پس از مرگ فیزیکی است. درک تجربیات خانم بتی می تواند انسان را به سطوح بالاتری از دانش و علم مجهول و اسرارآمیز هستی سوق دهد. وی شاید بیش از همه انسان هایی که قبل از او از این تجربه گذشته اند، چیزهای عجیب و آسمانی دیده و با خاطره ای دل پذیر و شورانگیز از عالم مرگ به عالم زندگان مراجعت نموده و در عالم ارواح پیامی به او داده شد تا با صدها هزار انسان دیگر سهیم شود.

کسانی که در آرزو و امید به سر می برند و همواره در میل به نیکی و دوست داشتن هم نوعان خود هستند، در آغوش نور از حقایق باشکوه و خارق العاده ای سخن می گویند که در عالم روحانی وجود دارد.

زندگی خانم بتی ایدی برای همیشه دست خوش تغییرات ژرف شد. تجربه او آن چنان قدرتمند و بی همتا بود که در هر لحظه از زندگیش با اوست و همواره او را تشویق به مرور آن خاطرات دل انگیز در عالم ارواح می کند.

او امیدوار است با تعریف داستان زندگی اش بتواند قلب هزاران هزار انسان را در سراسر عالم هستی به ارتعاش درآورده و کاری کند که به عشق الهی با شکوهی که به انتظار همه ما انسان ها است، نزدیک تر شوند.

مطالبی که در کتاب در آغوش نور موجود است، به مراتب دقیق تر و کامل تر از بسیاری از همین نوع کتاب ها و سفری جالب به اعماق معنا و مفهوم واقعی حیات در عالم هستی پروردگار است.

تجربه شبیه به مرگ در حقیقت همان تجربه مردن است. ما همه در هر حال به هنگام مردن این تجربه را آزمایش خواهیم کرد و تصورات غلط که ظلمت به حیاطمان پایان می دهد، صحیح نیست. مراحل از دنیا رفتن، اغلب از حالتی شاد و روحانی

غیرقابل وصف برخوردار است. از سخنان افراد بی شماری که از دنیای ارواح، دوباره به میان زندگان بازگشتند، پی برده شده که هیچ گونه تاریکی و ظلمت ترسناک در پایان عمرمان وجود ندارد و نوری سراسر آکنده از لطف و رحمت و عشق در انتظار و استقبال از ماست.

دکتر «بلوین مُرس» که مقدمه کتاب در آغوش نور را نوشته، می گوید:

من آدم ناباور و منکر و درباره خروج از کالبد جسمانی و حتی به تجربه معنوی و روحانی با عالم غیب، بدبین مافوق تصور بودم. بدیهی است که برای کسی که به علم و دانش ظاهری پای بند و متعهد است، دشوارترین کار این است که بخواهد درک کند و بفهمد که تجربه خروج از کالبد جسمانی چه حالتی دارد و یا آن که چگونه مراحل مردن می تواند تجربه دلپذیری شود.

خانم بتی با نوشته ای درخشان و تحسین برانگیز توضیح می دهد که ناشناخته ها برایمان قابل درک و فهمیدن بشود. وی با وارد شدن به مرحله مردن که احساس می کند لحظه به لحظه ضعیف تر می شود، به طوری که نوعی انرژی خارجی در وجودش حس می کند؛ حس آزادی از قید مادی و ملاقات او با محافظین جان او و کمک رسانی در مرحله مردن و یاری رساندن و عبور از تونلی سیاه و احساس آرامش بدون وحشت.

دکتر بلوین می افزاید: خانم بتی به سؤالات که مردم در طول سالیان دراز از من درباره تجربیات شبه مرگ پرسیده اند و من هرگز نتوانسته بودم به آن ها پاسخ گویم، پاسخ داد.

او توضیح می دهد که چرا زندگی اغلب دشوار و آکنده از سختی ها می شود و چرا اتفاقات بد و مصیبت بار همیشه برای انسان های خوب و نیکوکار رخ می دهد و بسیاری از مسائل دیگر از زبان خود خانم بتی ایدی برای همه با هر معلومات و عقاید، شنیدنی و جالب و شگفت انگیز است.

خانم بتی ایدی در سن ۳۱ سالگی پس از یک عمل جراحی در اتاق بیمارستان بدرود حیات گفت. وقایعی که بعد از مرگ فیزیکی او رخ داده، جالب ترین و

باشکوه ترین تجربه شبه مرگ معرفی شده است. ما بر آن شدیم عناوین مطالب مفید را در این مختصر مورد مطالعه قرار دهیم.

این وقایع صرفاً داستان تجربه جالب و فراموش نشدنی خانم بتی ایدی نیست که در بیمارستان پس از عمل جراحی بدورود حیات گفته و دوباره زنده شده، بلکه داستان سفری جالب به اعماق معنا و مفهوم حیات و هستی در عالم مجهول است.

به یاد پسرک خردسالی افتادم که پس از به هوش آمدن از یک ایست قلبی بسیار مهلک رو به پدر و مادرش می کند و می گوید: راز خیلی زیبایی دارم که باید برایتان تعریف کنم. من در حال بالا رفتن از پلکانی بودم که به بهشت ختم می شد و... این پسرک خردسال تر از آن بود که بتواند معنای واقعی اظهاراتش را تفهیم کند.

خانم بتی می گوید:

در بیمارستان بعد از عمل جراحی در اتاقم تنها خوابیده بودم. حس می کردم که بدنم لحظه به لحظه ضعیف تر و ناتوان تر می شود. خواستم زنگ پرستار را به صدا درآورم، اما هر قدر کوشش کردم موفق به تکان دادن اعضای بدنم نشدم؛ گویی آخرین قطرات خون بدنم در حال تخلیه شدن بودند. صدای وز وز ملایمی را در سرم می شنیدم تا آن که بدنم بی حرکت و بی جان شد.

بلافاصله انرژی و نیروی تازه ای احساس کردم. درست مثل این بود که چیزی در وجودم ترکیده یا رها شده بود. ناگهان روحم از میان سینه ام به جلو و به سمت بالا کشیده شد. انگار آهن ربایی عظیم در حال بیرون آوردن روح از کالبدم بود.

نخستین احساسم نوعی آزادی و رهایی بود. من درست بالای تخت بیمارستان، نزدیک سقف اتاق در حال پرواز بودم. به نظر می رسید که این کار را از روز اول بلد بودم. بعد کالبدی که شبیه خودم بود، روی تخت مشاهده کردم. کنجکاو بودم که این کالبد از کیست. نزدیک جسد بی رنگ پایین آمدم. یقین کردم که روحی در آن وجود نداشت. به تدریج متوجه شدم که این کالبد بی روح خودم بودم. قبل از تعجب، نوعی احساس هم دردی و محبت به آن

کالبد داشتم. درست مثل این که جامه کار کرده و فرسوده ای را از تن در آورده بودم و به دور انداخته بودم. این به نظرم غمگین می رسید، زیرا فکر می کردم آن جامه هنوز می توانست کار کند...

سپس متوجه شدم که خودم را هرگز به صورت سه بعدی ندیده بودم. (ارواح ابعاد بیشتری از هر چیزی را می بینند.)

خطوط صورتم را مشاهده کردم که هرگز از وجود آن ها اطلاعی نداشتم و شاید همین امر باعث شده بود که در وهله نخست موفق به شناختن کالبد فیزیکی ام نشده بودم.

جسم جدیدم سبک و بی وزن و بی اندازه متحرک بود. از درد بعد از عمل احساس ناراحتی نمی کردم یا مشکلی در وجودم مشاهده نمی کردم. با خودم می اندیشیدم که این من واقعی می باشد و...

کالبد عاریتی مزاحم بود، ولی توجهم به سوی او بود. هرگز نمی توانستم از او دل بکنم. در همین فکر بودم که متوجه سه مرد که ردهای بلند بسیار زیبا به رنگ قهوه ای روشن (شتری) به دوش داشتند، شدم. درخشش خاصی از آنان ساطع می شد و هاله های ما در همدیگر ادغام شده بود. من کوچک ترین احساس وحشت نمی کردم. به نظر می رسید آن مردان سالخورده حدود هفتاد یا هشتاد ساله باشند. من در وجود آن ها روحانیتی والا احساس می کردم. آن ها با لبخند پدران و بسیار مهربان و دل انگیز شروع به صحبت با من کردند و گفتند از مدت های مدید در کنار من حضور داشتند و...

درک این موضوع بیش از پیش برایم دشوار بود. با تصاویری که از زمان حیاتم دیدم، یقین کردم که از روز ازل با این بزرگان آشنا بودم. مشاهده می نمودم مرگ چیزی جز تولد دوباره نبوده که آدمی را به دنیا و حیاتی بزرگ تر هدایت می کرد. دریافتم هیچ مانعی نمی تواند جلوی مرا بگیرد، به طوری که از میان دیوار ها نیز عبور می کردم. بعد زمان هم مطرح نبود، زیرا در عرض چند ثانیه من در خانه ام حضور داشتم. شوهرم را روی مبل مورد علاقه اش مشاهده کردم، سپس فرزندانم را دیدم که از پلکان می دویدند و خود را برای بستر

خواب آماده می کردند.

من نگران زندگی آن ها پس از آگاهی از مرگم بودم. در حالی که به تماشای آن ها می پرداختم، ناگهان فیلمی از مقابل دیدگان ذهنم گذشت، به طوری که توانستم زندگی آتی آن ها را مشاهده کنم. دریافتم که هر یک از فرزندان عزیزم برای تجربه کردن و آموختن یک سری دروس و سایر تجارب به روی زمین آمده بودند تحت سرپرستی ظاهری من و پدرشان؛ در حالی که آن ها هم تحت نظر فرشتگان بودند. خداوند در حیات زمینی مسئولیت و مراقبت آن ها را به عهده ما گذاشته بود و من آینده آن ها را مشاهده کردم و به خوبی دانستم که بعضی از مشکلات برای رشد و پرورش معنوی آن ها الزامی است و جای هیچ گونه نگرانی یا ترس و اندوهی وجود ندارد. احساس کردم هر وقت اراده کنم در کنار آن ها خواهم بود.

در نوعی احساس آرامش و سکون غوطه ور شده بودم و نگرانی من به کلی برطرف شده بود. دوباره به محوطه بیمارستان در کنار کالبد بی روحم باز گردانده شدم.

دوباره کالبدم را مشاهده کردم که هنوز هم روی تخت خوابیده و من تقریباً یک متر بالاتر از کالبدم در هوا شناور بودم. ناگهان صدای غرّشی عظیم که هم چون سوتی طویل بود، فضای اتاق را در بر گرفت. متوجه قدرتی بودم که در پس این انرژی نهفته شده بود. حرکتی بود که گویی پایان نداشت. آن صدا و آن انرژی و قدرت، بسیار شدید و بااهت و ترسناک بود، ولی احساس مطبوع و خوشایندی داشتم.

تاریکی و ظلمت دوباره تمام وجودم را در بر گرفت. من بی درنگ و بی اختیار با ملایمت هرچه تمام تر به سمت توده ای عظیم کشیده شدم. بسیار به وحشت افتادم، ولی بلافاصله یک آرامش دلپذیر وجودم را در بر گرفت. صدای سوت کمی کاهش یافت. من در حالت درازکش با سرعت غیر قابل توصیف حرکت می کردم. ناگهان از حضور انسان ها و حیواناتی که در اطرافم مانند من سفر می کردند آگاه شدم؛ البته آن ها دور تر از من بودند و من قادر به دیدن کامل

آن ها نمی شدم و احساس می کردم هیچ تهدیدی برایم نیستند.

در دوردست نقطه ای نورانی مشاهده کردم. توده سیاه رنگی که در اطاقم بود، به شکل یک راهرو یا تونل در آمد. خود را در حال عبور از میان آن مشاهده کردم و بی اراده به سوی آن نور جذب شدم. هنگامی که به آن نقطه نور نزدیک شدم، شکل مردی با هاله ای بسیار نورانی مشاهده کردم که در آن جا ایستاده بود. هر چه نزدیک تر می شدم درخشش آن نور بیشتر می شد. تابندگی آن مافوق تمام توضیحات و توصیفات است که من با ذهن ناقصم قادر به بیان آن نیستم. پیوسته به خودم می گفتم: من به خانه خودم رسیده ام و به سرای واقعی ام آمده ام.

از طرفی پیوسته به گوشم و ذهنم می رسید که هنوز زمان مرگ تو فرا نرسیده است. در این حال خیلی مایل بودم از هدف واقعی و اصلی حیات در روی زمین اطلاعاتی به دست آورم که چرا ما در زمین حضور داریم، ولی نمی توانستم دریابم چرا ارواح با میل و رغبت شخصی حاضر می شوند این بهشت زیبا و بی نظیر را ترک کنند، از آرامش آن چشم پوشند و به روی زمین با همه گرفتاری هایش بیایند.

به ذهنم رسید آمدن انسان به روی زمین آن هم برای مدت محدود و پایان پذیر، فقط برای رشد و تکامل بیشتر معنویت و ادراک روحانی انسان می باشد و بس. برای پیش برد میزان درک و آگاهی ام، به من گفته شد که خلقت آفرینش روحانی را می توان به یکی از تصویرهای عکاسی معمولی در روی زمین مقایسه و تشبیه کرد. در واقع خلقت روحانی مانند تصویر چاپ شده ای براق و درخشان است، در حالی که کره زمین نگاتیو تیره و دقیقاً همان تصویر اولیه می باشد. کره زمین فقط سایه ای (۱) از زیبایی و افتخار جلال خلقت روحانی می باشد و زمین در هر حال مکانی است که انسان ها برای رشد و کمال خود

۱- . در کتاب جمهوریت افلاطون به طور مفصل درباره این موضوع توضیح داده شده است. در این کتاب در مورد سایه ها در دنیا که به نظر ما حقیقی می آیند، بحث شده که ما فقط در دنیا سایه های حقیقت را می بینیم نه خود حقیقت را. در صفحات قبل در این مورد توضیح داده شده است.

به آن نیاز مبرم دارند.

مطالب را کاملاً درک می کردم، ولی آن احساس را نمی توانم آن طوری که باید به زینت طبع بیاریم. همین قدر فهمیدم که همه ما در آفریدن شرایطمان بر روی زمین، همکاری مستقیم داشتیم و فهمیدم که بسیاری از اختراعات مهم ما و حتی پیشرفت های فنی و تکنولوژی ما نخست در عالم روحانی به وسیله ارواحی نابغه خلق شده اند که بعداً به ذهن نابغه های زمینی ما خطور کرده اند.

انسان ها برای پیشرفت خود به ارواح نیاز مبرم دارند. دریافتم که ارواح دنیای باقی از این که بتوانند هرگونه کمکی برای پیشرفت و تکامل در هر زمینه انجام دهند، بسیار خوشنود و راضی هستند.

خانم بتی ایدی می افزاید:

من به فکر بچه ها و شوهرم افتادم. در همین حال آن روح شریف و بزرگوار که همواره با من و به شکل یک مرد بود، در ذهن من نجوا کرد: تو مأموریتت را روی زمین به انجام نرسانده ای؛ تو باید برگردی، اما تو را در این کار مجبور نخواهم کرد.

من بدون درنگ و تردید پاسخ دادم: نه، نه، من نمی توانم به زمین برگردم، من به این جا تعلق دارم. یکی از آن مردهای شریف با قاطعیت گفت: کار تو تکمیل نشده، بهتر است بازگردی.

من گریستم و ناله کنان و ملتسانه گفتم: من باز نمی گردم، مرا وادار به مراجعت نکنید. آن موجود شریف گفت: مأموریتی از آن توست و برای تو مشخص و آشکار خواهد شد، به طوری که قادر باشی پس از اطلاع یافتن از آن تصمیمی دقیق تر اتخاذ کنی و پس از مطلع شدن آن و قبل از بازگشت به زمین از ذهنت پاک خواهد شد.

با گریه و بی میلی موافقت کردم تا مأموریت را به من نشان دهند. از قرار معلوم پس از مشاهده آن، فهمیدم که لازم است به زمین بازگردم. نمی دانم چگونه ترتیب مراجعت من به زمین داده شد.

آخرین گفته هایشان که برایم بسیار دلپذیر بود، هنوز در گوشم طنین انداز است:

روزهای زندگی زمینی کوتاه است و به زودی به میان ما بازخواهی گشت. ما همواره با تو خواهیم بود و از تو حمایت خواهیم کرد. این آخرین ملاقات من با آن ها بود.

ناگهان خود را دوباره در اتاق بیمارستان یافتیم. کالبد جسمانی من روی تخت زیر پتو قرار داشت و من در هوا معلق بودم. نگاهی به کالبدم انداختم. سراپا آکنده از غم و اندوه شدم. کالبد من مثل یک بارانی کثیف قدیمی به نظر می آمد. ناچار بودم دوباره همان لباس کثیف و گل آلود را بر تن کنم. به محض حلول در کالبدم، احساس کردم سوزن های الکتریکی در پوست و گوشتم فرو می رود و دوباره احساس سوزش و درد و بیماری را در وجودم حس کردم. به طور غیر معمول دچار افسردگی شده ام و هنوز هم به حالت طبیعی برنگشته ام...

این هم خلاصه ای از تجربیات خانم بتی و دلیل محکم و استواری بر بقای روح بعد از مرگ بود.

استاد «چوانگ تزو» می گوید:

تور ماهی گیری برای صید ماهی است؛

ماهی را بگیر و تور را فراموش کن.

تله برای گرفتن خرگوش است؛

خرگوش را بگیر و تله را فراموش کن.

استاد «باگون اشو» در کتاب راز، ترجمه استاد «محسن خاتمی» جلد یک، می گوید:

آنچه را که می خوانید باور نکنید، فقط بخوانید، بدون این که داوری کنید که درست است یا غلط. این سخنان همان تور و تله است. اگر ماهی و خرگوش گرفتید که خوش به حالتان، و گرنه بدانید که صیاد نیستید و بهتر است به کار دیگری بپردازید.

پیام من نظریه نیست، فلسفه نیست؛ پیام من کیمیاگری دانش روحانی است؛ بنابراین فقط آنان که مایل و طالب اند که حقیقت جو بمرند و دوباره با چیزی جدید و تازه که حتی تصورش را هم نمی توانند بکنند متولد گردند، این پیام را بخوانند.

این مطالب تفکرآمیز و نیز مخاطره آمیز است. با خواندن و شنیدن آن به زایش دوباره قدم برداشته اید. باید از شرّ پرسش های مزاحم تسلی یابید و جهل و نادانی به اسرار هستی را کاهش دهید؛ زیرا تو کلید اسرار هستی و نباید هستی خود را بی ارزش بدانید.

واقعه دیگری که برای دکتر «ویلتز» اتفاق افتاده و شرح ماجرا را خود او که به مسئله روح و مرگ واقف بود، می نویسد. وی پس از شرح بیماری سختی که گریبان گیر او شده بود، یقین پیدا می کند که مردنی است، بنابراین آخرین وداع خود را با اقوام و خویشان و دوستان نموده و چنین می نویسد:

تقریباً چهار ساعت گذشت، بدون آن که نبض من بزند یا ضربان قلب مرا حس کنند. [پزشک معالج که یکی از نزدیکان دکتر ویلتز که بر بالینش حاضر بود، مرگ دکتر ویلتز را تأیید و اجازه دفن می دهد.]

در یک لحظه همه حضار از مرگ من باخبر شدند و خبر در خارج از اقامت گاه من منتشر شد. ناقوس کلیسا تشییع جنازه را اعلام کرد. من خیال می کنم در یک حالت بی هوشی کامل بودم و دقیقاً نمی توانم زمان آن را معین کنم، زیرا یک دقیقه یا یک قرن در چنین حالی مساوی به نظر می رسید. با این حال من از جسد بیرون آمدم. حس می کردم بین من و جسد هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. برای اولین بار متعجب و خوشحال خود را تماشا می کردم؛ یعنی من حقیقی که از هر طرف خود را به وسیله غیر من تحت فشار می دید؛ همان غیر منی که من را هم چون گور خاکی زندانی کرده بود. با همه مزایای یک پزشک حاذق، من تمام عجایب تشریحی بدن خود را حس می کردم، یعنی روح زنده این جسد بی حرکت را به هر یک از الیاف آن بسته می دیدم. من خود را در حالی که غشاء پوستی سرحدات مشترک سلسله به هم پیوسته انساج می دیدم، کاملاً حالت خود را می فهمیدم و با یک آرامش کامل این طور استدلال می کردم که من مرده ام، به همان معنی که این کلمه استعمال می شود.

بنابراین مثل همیشه خود را بشر حس کردم و دیدم دارم از بدنم جدا می شوم، سپس با کمال دقت، پیشرفت جالب توجه جدایی روح از بدنم را نظاره

می کردم. با کمک یک نیروی خارجی (من) حس می کردم مانند آن که در گهواره است، از سوی پهلو به جلو و عقب کشیده می شود و به وسیله این حرکت پیوستگی هایی که او را با انساج بدن متصل کرده بود، به تدریج گسسته می شوند.

چند لحظه بعد حرکت گهواره ای قطع شد. در همین لحظه در کف پاها در ناحیه انگشتان و سپس در پاشنه پا احساس کردم الیاف کوچک بی حسایی پاره شدند. بعد حس کردم که از پا به سوی سر کشیده می شوم. خوب به خاطر دارم وقتی به بالای کمر رسیدم، به خودم گفتم حالا دیگر کمر به پایین من حیات ندارد. هنگامی که از شکم و سینه ام خارج شدم را به خاطر ندارم، اما زمانی که من در سرم متمرکز شده بودم، این طور فکر می کردم اکنون من در سر هستم و به زودی کاملاً آزاد خواهم شد. بعد خود را در قطر منحنی الشکل مغز دیدم که خود را در پوشش مغز و در طول این خطوط می فشردم. پس از آن مثل آن که از درزها و شکاف جمجمه تدریجاً به خارج نفوذ می کنم، مانند یک جسم پوستی که از اطراف خود را برای خارج شدن از خلال یک شکاف جمع کرده باشد، از جمجمه خارج شدم.

در حال خروج از سر، حس می کردم مانند یک حباب صابون که هنوز به سری چسبیده باشد، به بالا و پایین و چپ و راست حرکت می کنم، تا آن که دیدم از جسم به طرف بالا حرکت کردم و بعد آهسته به سوی زمین پایین آمدم و آن جا به تدریج خود را منبسط کردم تا حجم یک آدم را پیدا کردم. پس خود را به رنگ آبی شفاف و به کلی برهنه دیدم. این برهنگی مرا ناراحت می کرد. برای دوری از نگاه دو خانمی که در مقابل من بودند و مرا نظاره می کردند و همچنین سایر حضار، به طرف دری که باز بود فرار کردم، ولی به محض آن که به آن جا رسیدم، ناگهان خود را با لباس پوشیده دیدم. وقتی از این جهت مطمئن شدم، به جای خود برگشتم که با سایرین باشم. در این حرکت آرنج چپ من با مردی که در آستانه در بود، تصادف کرد. با نهایت تعجب دیدم بازوی او بدون هیچ گونه مقاومتی از میان دست من گذشت و دو قطعه دست

من بدون آن که خودم متوجه شوم به یکدیگر متصل شدند. من بادقت به او نگاه می کردم که بینم متوجه این تصادف شده است یا نه، ولی علامتی که دلیل بر توجه باشد نشان نداد و با کمال تأسف به تخت خوابی که جسد من آن جا بود و من تازه آن را ترک کرده بودم، نگاه می کرد. من هم به آن طرف نگاه کردم و جسد خود را که بی حرکت و طاق باز خوابیده و پاهایش کشیده شده و دست هایش صلیب وار قرار گرفته بود، دیدم. چند نفر را در اطراف خود ایستاده و نشسته می دیدم؛ به خصوص دو نفر را که در طرف چپ زانو زده و می گریستند، مشاهده می کردم. فوراً دانستم که یکی همسر و دیگری خواهرم بود، اما دقیقاً نمی توانستم جنسیت ها را تشخیص دهم که مرد هستند یا زن.

حالم خوب بود و در آرامشی نسبی به سر می بردم. چند لحظه پیش من به طور وحشتناکی رنج می بردم. این تغییر که مرگ نامیده می شود و همه را متوحش می کند، مرا آزاد و راحت ساخت. با این تغییر، من هنوز خود را بشر می دانستم که مثل سابق زنده هستم، فکر می کنم بیمار نیستم و نباید بمیرم.

خواستم نظر اشخاصی را که آن جا بودند به خود جلب کنم و حقیقت بقای انسان را تأیید کنم. به آن ها تعارفات نشاط آوری کردم، با دست راست سلام دادم و بین ایشان رفتم، ولی هیچ توجهی به من نکردند. از آن وضعیت خنده آور، آزادانه خندیدم؛ فکر می کردم که بایستی مرا ببینند، ولی چنین به نظر نمی آمد. حضار جسد را از نظر دور نمی داشتند. من با خود می گفتم: آن ها با چشم جسم نمی توانند ارواح را ببینند؛ آن ها به جسم بی روح من می گریند، در حالی که من زنده تر از همه وقت آن جا بودم.

خود را به در رسانیدم. از پله پایین آمدم. در خیابان راه می رفتم و به اطراف خود نگاه می کردم؛ هیچ وقت خیابان را تا آن اندازه واضح و روشن ندیده بودم. رنگ خاک و برگ هایی که از باران تر شده بود، نگاه می کردم. مانند اشخاصی که مسکن خود را برای مدت طولانی می خواهند ترک کنند، نگاهی پر از اشتیاق به اطراف انداختم. آن وقت کشف کردم که خیلی بزرگ تر از زندگی زمینی خودم هستم و از این موضوع بسیار خوشحال شدم زیرا من

جسماً از آنچه که آرزو داشتم کوچک تر بودم. با خود فکر می کردم که زندگی جدیدم بر حسب میل خودم خواهم شد، لباسم کاملاً اندازه و برازنده قد بلند من است، اما با تعجب از خودم پرسیدم که این لباس ها از کجا آمده و چه طور تا این اندازه قالب تن من است؟ لباس خوبی بود؛ خیلی شیک نبود، ولی برازنده بود. من چون خود را کاملاً سلامت می دیدم با خود فکر می کردم که چقدر مریض بودم و چقدر رنج می بردم. پس این است آن تغییری که ما مرگ می نامیم و از آن این قدر وحشت داشتیم.

با یک لرزش نشاط انگیز روح از خوشحالی می جهیدم و مجدداً به تماشای شکل لباس خود می پرداختم. ناگهان مشاهده کردم که می توانم درز باریکی که در پشت لباس هست بینم. با خود گفتم چه طور ممکن است پشت سر خود را بینم. برای اطمینان دوباره نگاه کردم. از پشت لباس عقب ساق پا تا پاشنه پا را می دیدم. به صورتم دست زدم بینم آیا چشم هایم به جای خود هستند یا نه؟ چشم هایم به جای خود بودند، ولی آیا من مثل جغد شدم که می توانم سرم را یک نیم دایره به عقب برگردانم؟

این امتحان را کردم، ولی نتیجه نداد. ممکن است به علت خارج شدن از بدنم برای یک لحظه توانایی آن را داشته باشم که به وسیله چشم های جسم از لای در نیمه باز پشت خود را بینم. آن وقت مشاهده کردم که یک رشته خیلی باریک شبیه به یک تار عنکبوت از قفای من شروع شده و در مقطع گردن به جسم من متصل می شود. این رشته باریک نورانی مرا با جسد خاکی مرتبط می کرد و نمی توانستم از او دل بکنم.

مجدداً خود را در اتاقم با حضور خویشاوندان و پزشک معالج که در حال مداوای جسد من بود دیدم. من به تدریج به او نزدیک تر می شدم. نمی دانم چه اتفاقی افتاد که همه حضار از خوشحالی فریاد می کشیدند و می گفتند: برگشت، برگشت. نفهمیدم چه شد؛ مثل این که وارد کالبدم شدم و بقیه ماجرا...

استاد در جای دیگر در مورد تجربه خود در مبحث بقای روح چنین می گوید:

من اخیراً برای اولین بار در زندگی خود موقعیت خوبی برای مطالعه برزخ و

روح پیدا کردم. آن قدر از این تجربه آموختم که یقین دارم شرح آن برای دیگران هم مفید است. این موضوع به یکی از اقوام نزدیک من مربوط است که هشتاد سال از عمرش گذشته بود و به علت بیماری مخصوص به سوی مرگ کشیده می شد. با بعضی از علایم که ظاهراً غیر محسوس بود، دانستم که پایان عمرش نزدیک است. برای این که آخرین وظایف اسفناک خود را انجام داده باشم، نزد او ماندم و با کمک حس مخصوص خود، بخار ابرمانندی (اتر) را که بایستی با روح ترکیب شده و سایه اصلی روح را تشکیل دهد را در اطراف جسم مریض قسمت بالای آن توانستم بینم. دیدم از حیث حجم و وزن اضافه می شود و گاهی به علت کم و زیاد شدن ماده حیاتی جسم تغییر می کرد. همچنین ملاحظه کردم که بعضی اوقات به واسطه غذایی که به مریض محتضر می دهند یا به علت مانیه تیسیم (۱) که از شخص به او می رسد، فوراً جسد را تحریک می کند و روح به عقب کشیده می شود. به نظر می آمد که این بخار دائماً در جزر و مد است. در این نمایش یکنواخت در مدت دوازده شبانه روزی که حضور داشتم و پس از هفتمین روز که جسم علایم فساد واقعی خود را ظاهر کرد، رنگ بخار تغییر کرده و به همان اندازه که ساعت آزادی روح نزدیک می شد، یعنی ۲۴ ساعت قبل از مرگ، هنگامی که جسد بی حرکت افتاده و دست هایش صلیب وار روی سینه اش قرار گرفته بود، آن بخار شکل معینی به خود گرفت. در لحظه آخر دیدم که هیكل هایی شبیه به نگهبانان روح ظاهر و به محتضر نزدیک شده و بدون زحمت و با آرامش خاص روح را از جسم جدا کردند.

در همین لحظه گفتند که مریض مرده است، زیرا نبض و قلبش نشانه حیات نداشتند. با این حال رشته های الکتریکی هنوز روح را به جسد متصل کرده بود. تا ۳۸ ساعت به همین وضع باقی بود. من تصور می کنم که اگر در این مدت شرایط مساعدی برقرار می شد و یک اراده قوی روی این جسد عمل کرده بود،

۱- . قوه جاذبه انسان، نوعی نیروی مغناطیس انسانی که در بدن است.

می توانست روح را دوباره به جسد برگرداند. بالاخره هنگامی که رشته ها پاره شدند، خطوط چهره جسد که رنج های تحمل شده او از آن ها خوانده می شد، تغییر کرد و یک حالت آرامش و آسایش فوق العاده به خود گرفت و به دیار حق شتافت.

در جای دیگر مجدداً از تجربیات استاد در مورد واکنش های روحی در حال مرگ جسم خاکی، چنین می گوید:

نیروی روشن بین به من اجازه می داد که روان شناسی روحی مرگ را در بالین یک زن محتضر دوباره مطالعه کنم.

خانم شصت ساله ای بود که من همیشه دستور پزشکی به او می دادم. ساعت مرگ او فرا رسید. خوشبختانه من در بهترین حالات روحی بودم که نیروی روشن من اجازه می داد آزدانه عمل کنم. ابتدا در محلی قرار گرفتم که دیده نشوم تا برای مشاهدات روحی من مزاحمی فراهم نشود. شروع به مطالعه طرز عمل عجیب مرگ کردم. وقتی دیدم که تشکیلات فیزیکی نمی تواند برای لوازم اصلی فهم کافی باشد، اعضای مختلف داخلی به نظر می آید که در برابر عزیمت روح مقاومت می کند. ساختمان عروقی دست و پا می زد که ماده اصلی حیات را نگاه دارد. ساختمان عصبی با تمام قوا در مقابل نابودی حواس فیزیکی می جنگید. ساختمان دماغی هم کوشش می نمود که اصل مدرکه را نگاه دارد. جسم و روح مانند زن و شوهر در مقابل جدایی حتمی مقاومت می کردند. این کشمکش های داخلی ابتدا به نظر می آید که احساسات دردناکی ایجاد کند، ولی من وقتی که مشاهده کردم که این تظاهرات فیزیکی درد و ناراحتی نشان نمی دهد و فوق العاده در آرامش بود، خوشحال شدم و دانستم که فقط جدایی روح از ساختمان بدنی است.

اندکی بعد، سر به وسیله فضای درخشنده ای احاطه شد. ناگهان دیدم قسمت درونی مغز و دماغ کوچک (مخچه) از بین رفت و عمل ارتباط اعصاب با مغز متوقف شد؛ در عوض از ماده حیاتی الکتریسته بلافاصله مغز ده مرتبه تواناتر از حالت طبیعی خود شد. به دنبال این جریان اثر فساد و انقطاع فیزیکی انجام

شد. پس از آن عمل که من آن روح یا قوه مدرکه را که از بدن جدا می شد، مشاهده می کردم مغز عناصر الکتریسیته و مغناطیس و حرکات در حیات حساسیت منتشره در تمام ساختمان بدن را به خود جذب کرد.

سر روشن شده بود. من مشاهده می کردم که در همین لحظه انتهای دیگر جسد تاریک و سرد است. مغز اشعه خاصی داشت. در اطراف آن فضا سیاله نورانی که سر را احاطه کرده بود، سر دیگری تشکیل شده بود که خطوط آن پی در پی واضح تر می شد؛ آن قدر درخشان بود که من به زحمت می توانستم به آن خیره شوم. به همان اندازه که در سیر سیال متراکم می شد، فضای درخشنده تحلیل می رفت. من از آن چنین نتیجه گرفتم مواد سیاله ای که از همه قسمت های بدن به طرف مغز کشیده شده بود، به شکل فضای مخصوصی خارج شده است.

سابق بر این بر حسب اصل عالی قابلیت ترکیب جسمانی که در هر ذره همیشه احساس می شود خیلی محکم به هم متصل بوده است. با کمال تعجب و تحسین تحولات آثار طبیعی را تعقیب نمودم. به همان طریقی که سر سیال از مغز خارج شده بود، دیدم به تدریج گردن، شانه ها، کمر و بالاخره یک بدن کامل سیال تشکیل شد. در طول مدتی که این موجود روحانی خود را در مقابل نیروهای مخصوص من ظاهر می کرد، از آن طرف برای چشم های مادی اشخاص حاضر در اتاق جسد محض، علایم رنج و ناراحتی را نشان می داد، اما این ها موهوم بودند، زیرا فقط اثر عزیمت قوای حیاتی و مدرکه بود که از تمام بدن به طرف مغز جذب و در آن جا متمرکز گردیده بعد در ساختمان جدید وارد شدند. روح در گوشه راست بالای سر جسد بلند شد (قبل از قطع آخرین رشته هایی که مدت زیادی قسمت های مادی و مدرکه را به هم متصل کرده بود).

من یک جریان الکتریسته حیاتی میان سر مرده و قسمت پایین بدن سیاله جدیدی دیدم و یقین کردم که مرگ جز تولد دوباره روح از حالت پست تر به مقام عالی تر نیست.

تولد یک طفل در این عالم با تولد روح در آن عالم یک واقعه است که با یکدیگر اختلافی ندارند. در روح یک بند باریک الکتریسیته حیاتی مانند بند ناف بچه است که این بند مدتی بین دو ساختمان قدیم و جدید باقی می ماند. من این موضوع را که در تفحصات روحی قبلی خود مشاهده نکرده بودم، کشف کردم.

در همان لحظه که بند های سیاله پاره شدند، یک قسمت از سیاله حیاتی به طرف جسم مادی برگشت. این عنصر سیاله یا الکتریسیته، با انتشار خود در ساختمان جسد از فساد آن جلوگیری کرد. دور از احتیاط است که جسد را قبل از فساد، دفن کنند. چون بند نافی که گفتیم هنوز قطع نشده است، گاهی اتفاق می افتد اشخاص به ظاهر مرده، پس از دو یا سه روز به هوش آمده اند و آنچه را احساس کرده اند شرح می دهند (مثل وقایعی که در صفحات گذشته آمد). این حالات که سکتیه یا مرض خواب و... نام گذاشته اند، در آن لحظه که روح بدن را ترک می کند، مغز خیلی به ندرت از آنچه گذشته است به خاطر می آورد. حالات انکسیانس (۱) برای یک مشاهده کننده بی دقت و سطحی، نابودی و عدم تصور می شود. این توقف آنی حافظه غالباً برای اثبات بقای روح دلیل است.

روح شخصی که من مشاهده می کردم، همین که از قید رشته های بدنی رهایی یافت، برای من محقق شد که ساختمان جدید سیاله اش حالت تازه و مخصوصی دارد، ولی روی هم رفته شبیه به ظاهر زمینی اوست.

اشک ها و ناله های اقوام و دوستان اگر دروغ و تظاهر نباشد، لاقلاً از اعتقاد آن هاست که تصور می کنند با مرگ جسم، همه چیز تمام می شود. من می توانم با تجربیات مختلف خود ثابت کنم شخصی که به مرگ طبیعی بمیرد، روح او هیچ گونه احساس درد و ناراحتی نمی کند. همه مدتی را که شرح دادم تقریباً دو ساعت به طول انجامید.

۱- . انسان در حال بی خودی، در حال خواب و بیداری.

بر ما مسلّم و محقق است که اشخاص محتضر در هنگام ورود به دهلیز مرگ، خوشحالی مافوق تصویری دارند؛ مخصوصاً این که ارواح خویشان و نزدیکان مثل: پدر و مادر، برادر و خواهر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و دوستان و آشنایان خود را که قبلاً مرده اند، مشاهده می کنند که نزد محتضر حضور یافته و می خواهند با مهربانی او را همراه خود ببرند.

با این ادله روشن آیا کسی هست که همه آن ها را وهم و تصادف بداند؟

اثبات بقای روح برای یک فیلسوف شکاک

«مستر اولیفر لدج» فیلسوف انگلیسی و یکی از بزرگان علم طبیعی و از منکرین سرسخت بقای روح و مخالف با امکان ارتباط با روح که پس از آزمایش های علمی عاقبت به وجود روح و بقای آن بعد از مرگ و اثبات ارتباط بین عالمین معترف شده، با روح فرزند خویش به نام «ریمند» که در جنگ کشته شده بود، به وسیله مدیوم مجرّبی مربوط شد. وی جلسات متعددی تشکیل داد. در این جلسات مطالب قابل توجهی گفته و شنیده که خلاصه آن از نظر شما می گذرد.

در جلسه سوم، در دسامبر ۱۹۷۵ پدر و مادر ریمند نزد مدیوم رفتند و حسب المعمول با روح فرزندشان ریمند ارتباط یافتند. در این جلسه، ریمند چنین گفت:

بدن من به شکل جسمی است که در زمین داشتم. اگر سوزنی به بدنم فرو برود مثل بدن دنیوی متأثر می شوم، اما در بدن کنونی شکم و اعضا و احشا مثل بدن دنیوی نیست. این جا کسی را ندیدم که از بدنش خون بیاید و گوش و چشم و ابرو به شکل آنچه در دنیا داشته باشد. برای من چشمی جای چشم پیشین رویده است. این جا شخصی را می شناسم که به جای دستش که قطع شده بود، دستی رویده است. اگر بدن کسی در دنیا به کلی در جنگ متلاشی شده باشد، مدتی وقت لازم است اجسام تکمیل شوند، زیرا از اجسام متلاشی شده از بمب یا توپ، بعضی مواد اثری بیرون می آید که برای جمع آوری و به کار بردن آن مرور زمان لازم است. ارواح، متلاشی شدن اجساد خود را نمی بینند،

بلکه می شنوند.

پدرش از ریمند پرسید:

حال اجسادى که می سوزانند چیست؟

ریمند گفت:

وقتی جسد کسی سوخت و خیرش پراکنده شد، اول روحش می آید، سپس طیب ارواح در رجعت جسم فلکی به او کمک می کند. واجب است از سوزانیدن جسد جلوگیری شود، زیرا برای جمع آوری ذرات آن ما به زحمت می افیم. حتی اگر می سوزانید لااقل نباید زودتر از یک هفته از تاریخ مرگش باشد.

پدرش پرسید:

وقتی جسد متلاشی شد چگونه جسم روحانی از آن زاییده می شود؟

ریمند پاسخ داد:

آن دقیقه که می گویند فلانی مُرد، هنوز روحش از جسمش به کلی خارج نشده است، بلکه مدتی در آن باقی می ماند. دیشب مردی مرده بود. او را آوردند که بسوزانند. از یک طیب روحانی تمنا شد روح او را از جسدش خلاص کند. طیب هم به وسیله مغناطیس روحش را خارج کرد، اما یک رشته نازک نورانی متصل به جسد باقی ماند که قطع آن مشکل بود. او عقیده داشت که از جسم زمینی او ماده اتری مزبور در جسم روحانی که برای میت آماده شده، داخل می شود و آن را به شکل جسم زمینی درمی آورد.

پدرش پرسید:

در آن جا بین زن و مرد فرقی هست؟

ریمند گفت:

این جا مرد و زن هر دو هستند، ولی گمان ندارم مناسباتی مانند رابطه زمینی داشته باشند. تا به حال دیده نشده اولادی زاییده شود، اما از این جا ارواحی به

زمین فرستاده شده اند که در زمین مولودی به دنیا آید. (۱)

پرسیده شد:

آیا در آن جا غذا و خوراکی هست؟

ریمند پاسخ داد:

من از وقتی که به این جا آمده ام غذا نخواسته ام و نخورده ام. لباسی که این جا استفاده می شود از نور ساخته شده است. اشخاصی که در حیات دنیوی خود زندگی علمی و روحانی داشته اند، این جا هم از دیگران پیشرفته تر هستند.

ریمند در مورد گل ها و گیاهان گفت:

در این جا همان روایح متصاعده از گل ها و گیاهان زمینی احساس می شود.

در جلسه بعدی ریمند مطالبی گفت که برای همه دانستن آن ها سودمند است.

مادر ریمند از او پرسید:

آیا همه ارواح در آسمان یا هر جا که هستند، به یک درجه و مقام هستند؟

ریمند گفت:

درجات و مقام بر حسب فضایل و علم است، ولی ارواح عموماً باید از درجات پست عبور کنند و از چگونگی هر درجه آگاه شوند.

وی افزود:

سر تا پای مرا پاک کردند تا من صدای حضرت مسیح را که مانند زنگ در گوشم طنین انداخت، شنیدم و او را در غلافی درخشان و رنگین که از شرح آنچه دیدم عاجزم، مشاهده کردم که به من مهربانی و رحمت کرد.

پرسیده شد:

آیا کسی کیفیات را با گفت و شنود می تواند درک کند؟

ریمند گفت:

من از توضیح آن عاجزم و شما از شنیدن.

مادر ریمند از اوضاع خودش سؤال کرد. ریمند با حالت بشاش که توسط مدیوم

۱- . این مربوط به مسئله تناسخ است که بحث جداگانه دارد و نه نفی می شود نه تأیید.

منعکس می شد، گفت:

پس از ارتقا به درجه یا فلک سوم که نام آن «سمرلند» است و مکان بسیار نظیفی است، به من اجازه دادند که ارواح عالی مقام تر را ببینم. پس از دیدن به منزل خود رسیدم. هم چنین فهمیدم که نیروی تازه ای به من اعطا شده است که قادرم آن ها را از جریان خود بازدارم و کارهای غیر قابل توصیف انجام دهم.

ریمند به مادرش که در غم و اندوه او اشک می ریخت، گفت:

اندوه و غم سنگین شما نیروی منفی به من وارد می کند و مرا آزار می دهد. من نمی توانم به شما پیغام بدهم که من زنده و سالم و شاداب در انتظار شما هستم.

وی اضافه می کند:

ما در حال رسیدن به فلک اعلی که مخصوص بزرگان و اهل باطن است، هستیم. اگر انسان قلبی مطمئن داشته باشد و اعمال زمینی او نیک و قلب کسی را به ظلم نیاززده باشد، در حیاتش راضی و جزء بزرگان عالی مقام خواهد بود.

معلوم می شود عمل صالح انسان و نوع دوستی مورد توجه است، نه آنچه را که با تقلید صرف پذیرفته و انجام داده است. اگر با قلبی مطمئن و معتقد اعمال نیک به جا آورده باشد مثل خیرات، ملکات فاضله، نوع دوستی، محبت و گذشت، در هر مرحله زندگی راحت و رضایت بخش خواهد بود.

پدر ریمند که از منکرین سرسخت بقای روح و مخالف ارتباط با روح توسط مدیوم بود، پس از چند جلسه ارتباط، آن چنان به این وقایع معتقد شد که چندین کتاب در مورد بقای روح و ارتباط با ارواح منتشر کرد.

پوشش روح

پوشش روح تجسد یافته اکثراً سفید است؛ این به آن معنا نیست که آخرین و اولین پوشش کفن باشد.

به نکات زیر توجه کنید:

این مسئله محرز است که هر وقت روح با تجسد کامل یا ناقص، خود را ظاهر

می کند لخت نیست؛ بلکه همیشه پوششی از انواع مختلف همراه دارد. عده ای از متخصصین علم روحی در مورد حل این موضوع و این که روح چگونه با این پوشش ها ظاهر می شود، زحمت کشیده و بحث های متعددی کرده اند.

حتی بعضی از این دانشمندان در این باره کتابی نوشته اند، ولی به طور مطلق و قانع کننده نبوده است، بلکه تعبیر و تصورات خودشان بوده است و مطلبی دیگر نداشتند و بالاجبار روی آخرین نظریه توقف کرده اند.

پروفسور «روبرت کروکس» دانشمند معاصر معروف در علم ژئولوژی و نبات و استاد دانشگاه ایردین انگلیس در سال ۱۹۷۶ کتابی در این باره به نام عالم پس از مرگ و پوشش لباس گونه ارواح نوشت.

از جمله مطالبی که در این کتاب راجع به لباس ارواح آمده است این است که بعضی ارواح هنگام تجسد لباس را می پوشند که شبیه لباس زمان حیات و یا آخرین لباس آن ها می باشد. شاید علت این امر این باشد که برای هر لباس فیزیکی، لباس اثری هم هست؛ برای همین است که اشباح آدمی همیشه با لباس زمان خود ظاهر می شوند.

در آینده در این مورد که همه اجسام مادی، جسم اثری هم دارد و در علم جدید متافیزیکی کشف شده، بحث خواهیم کرد.

این پروفسور در کتابش اشاره می کند و می گوید:

می توان گفت که بر حسب تعبیر «ملدون» که هم مدیوم و هم عالم روحی بود، لباس های ارواح چون عقلشان صورت آن لباس های سابق مادی خود را که در حال حیات داشته اند در حافظه خود ذخیره نموده، در نتیجه ارواح هنگام تجسد برای نشان دادن لباس های خود با استفاده از همان قانون تأثیر مستقیم عقل در ماده، در قسمتی از هاله خود که نصف آن مادی است اثر گذاشته و آن را به شکل لباس زمان حیات خود ظاهر می سازند.

باید توجه کنیم که برای هر جسم مادی یک جسم اثری هم هست که در واقع نصف جسم فیزیکی محسوب می شود که شخصیت واحد آدمی را ظاهر می سازد.

مدیوم «کارولین. د. لارس» در کتاب خود به نام سفرهای من به جهان روح درباره توصیف لباس های ارواح چنین می گوید:

از هر روح یک هاله نیرومند به روشنی فسفر می تابد و این هاله کاملاً در اختیار روح است، بنابراین هنگام تجسد در اثر تصرف عقل در آن هاله، لباس روح شکل می گیرد.

درباره تجسد پوشش روح باید اذعان کرد این مسئله غامض، پدیده ای است که درک و شرح آن از لحاظ عقلی و توصیف دقیق آن برای علمای علم روح و بزرگان اهل فن و متفکران بسیار مشکل و غیر قابل درک است، ولی ظهور آن یک حقیقت مسلم است که به وسیله مشاهدات مکرر در جلسات روحی ثابت شده است. در آخرین نظریه تجسد در علم روحی جدید چنین توصیف شده که لباس روح تجسد یافته با همان عناصر به وجود آورنده خود جسد روح قوام (۱) دارد، یعنی تجسد خود لباس روح هم از همان عناصر است که تجسد روح از آن پدید می آید.

مدیوم های بنام

در تاریخ پیدایش تفکر روحی، تعداد زیادی از مدیوم های بزرگی هستند که خدمات شایان و گران بهایی به علم روح جدید کرده اند. مدیوم به معنی چاره و واسطه اسپریتسم است. ظواهر کشف شده به وسیله این ها پایه محکمی است که علم روحی روی آن قرار گرفته است.

«امانوئل سوید نبرج» مدیوم سوئسی الاصل و از افتخارات بزرگ حرکت روحی می باشد که تعداد ظواهر مدیومی در او در میان ظواهر روحی و الهامی، بیشتر از دیگر مدیوم هاست. وی کتاب های متعددی در این مورد منتشر کرده که تاکنون جزء مهم ترین مراجع محسوب می شود. تاریخ مدیومی او به زمان های قبل از ظهور فلسفه علم روحی می رسد. این شخص در سال ۱۷۸۸ میلادی متولد شد و در سال ۱۸۶۲

۱- . استواری و چیزی که به آن قائم است، مایه زیست.

وفات یافت. با توجه به این که تاریخ طرح مسائل روحی و هم چنین بحث درباره الهامات روحی مانند تاریخ پیدایش خود انسان، قدیم می باشد. برای همین او نیز به عضویت آکادمی سلطنتی استکهلم در سوئد درآمد.

پروفسور «مصطفی حلمی مصری» استاد فلسفه و عرفان در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره درباره این مدیوم چنین می گوید:

امانوئل سوید نبرج از بیست سالگی این علوم را فراگرفت و آثار زیادی در علوم زمان خود به جا گذاشت، به طوری که گفته می شود تعداد تألیفات وی بیشتر از تعداد نوشته های شکسپیر معروف می باشد. این شخص نه فقط در میان دانشمندان علوم دینی و الهی، زمین شناسی، ریاضی، فلکی، طبیعی، شیمی و زیست شناسی هم استاد بنام بود و در همه این علوم فقط از لحاظ نظری عالم نبود، از لحاظ آزمایش های علمی، سود زیادی به این علوم رسانیده است.

این مطالب، نمونه ای است که درباره این مدیوم نوشته شده است، مدیومی که موهبت ذاتی او را به طرف علم روحی جدید کشانید و در نتیجه فلسفه روحی توانست به نتایجی که وی در ظرف ۲۷ سال تلاش به آن رسیده بود، استناد کند.

او صاحب جلای بصری و مکاشفه و آگاهی از غیب بود که اشیای نامرئی را می دید و صدای آن ها را می شنید. می توان تألیفات او را که در مورد بقای روح و ارتباط با ارواح را با دلایل مستدل و روشن و قابل قبول علمای روحیون و دانشمندان متافیزیک است، منتشر کرد و در اختیار طالبان این علوم قرار داد. این آثار مهم ترین سرمایه های علمی و فلسفی و روحی برای جوامع بشری است.

مهم ترین تألیفات وی عبارت است از: اسرار آسمان، بهشت و جهنم، حکمت وجود ملائکه برای حب و عنایت خداوند، رابطه نفس با جسد مادی، نشریات روحی و... که بیش از ۱۵۰ جلد به روح اختصاص دارد. بقیه تألیفات وی در مورد فلسفه و عرفان، طبیعت، فلکی، زیست شناسی، علوم دینی و سایر مسائل مربوط به فضای علمی، مجهولات اسرار هستی و... می باشد. سوید نبرج این کتاب ها و نشریات را به زبان لاتین

نوشته، ولی بعداً به هجده زبان دیگر ترجمه شده است.

یکی دیگر از مدیوم های معروف آمریکایی و صاحب علم روحی و اکتشاف اسرار هستی و حیات بعد از مرگ بنام «آندرو جاکسون دافیز» است که از حیث علم و اطلاعات، کمتر از سوید نبرج نیست. وی در سال ۱۸۶۲ در نیویورک متولد شد و از سن نوزده سالگی شروع به تفحص و آزمایش های علمی و مطالعه کتاب های علوم روحی و اسرار هستی و تألیف کتاب هایی در این باره کرد که معروف ترین آن ها عبارت است از: قانون انسانیت، نظم بزرگ در جهان هستی، عصر حاضر و حیات داخلی، مرگ و زندگی دیگر، راه ستاره ای جهان، تاریخ بشر و فلسفه، نگاه به مسکن آسمانی، بعد از این جهان در کجا خواهید بود و متجاوز از پنجاه جلد درباره متافیزیک، خدا و هستی که همه آن ها سرمایه های علمی و فلسفی و روحی بزرگی به جامعه بشری، الوهیت و محققان پی گیر این علوم بوده است.

«آندرو جاکسون» اولین مدرسه روحی را برای محققان جوان در سال ۱۸۷۳ در آمریکا تأسیس کرد و در مدیومی خود با راهنمایی چندین روح کار می کرد. یکی از آن روح ها سوید نبرج بود که شدیداً تحت تأثیر علمی او قرار گرفته بود. وی بعد از مرگ ظاهری سوید نبرج با روح او در ارتباط بود و با راهنمایی او پی به مسائل مختلف روحی برد که در تألیفات خود به آن اشاره کرده است. آندرو دافیز در سال ۱۹۲۰ وفات کرد. بیشتر دانشمندان علوم روحی و اساتید دانشگاه های نیویورک و سایر ایالات آن ضمن تأیید وی متفق القول گفته و نوشته اند که این شخص همیشه یکی از بزرگان علم روحی محسوب می شود و کتاب های او هم برای شرح فلسفه بزرگ روحی قابل احترام و اعتماد می باشد.

«هدسون تاتل» یکی از مبرزترین مدیوم ها در آمریکاست که از تجارب علمی روحی خود تألیفات بسیاری از خود به جا گذاشته است که مهم ترین آن ها: اسرار روحی، اخلاق روحی، تحقیق در اطراف علم روحی، دیانت انسان و اخلاق علمی، فلسفه و عالم روح، مدیومی و قوانین آن، حیات در فضای داخل دو جهان، پیشرفت افکار

روحی و... می باشد که تعدادشان متجاوز از شصت جلد می باشد. وی پس از سال ها خدمت به علم روحی، در سال ۱۹۲۰ وفات یافت. همدسون تاتل اقرار کرد که مطالب کتاب های او را ارواح به وی تلقین کرده اند، مثلاً کتاب اسرار طبیعت را ارواح «لامارک» و «همبولد» که از دانشمندان روحی و از مدیوم های معروف بودند، به وی القا کرده بودند.

خانم «لیونورپیز» از بهترین مدیوم های تواناست که سالیان سال افکار و عقاید او مورد استفاده علمای روحی قرار گرفت. قدرت مدیومی وی سبب شد که دشمن ترین عقل ها به مسائل روحی، این علم را تصدیق کنند.

وی اهل بوستون آمریکا است و موهبت مدیومی اش از سن هفت سالگی هنگامی که به مادرش خبر داد که صدایی شنیده که می گوید: عمه سارا نمرده و همیشه با توست، برایش ظاهر شده است. بعداً معلوم شد همان موقع که او این صدا را شنیده عمه اش می میرد. وی در سن ۲۲ سالگی با اشباح صحبت می کرد و رساله های زیادی که به او القا می شد از خود به یادگار گذاشته است.

در شهر غوغایی به پا و قرار شد قاضی بوستون به نام «فروست» چند آزمایش از وی به عمل بیاورد یا وی را راهی زندان کند. قاضی پس از انجام چند آزمایش مدیومی او را تصدیق کرد و بعد یکی از علمای روحیون به نام دکتر «ویلیام جیمس» از مدیومی و ادعای او آزمایش های متعددی نمود و در جلد ششم انتشارات جمعیت بحث روحی آمریکا در سال ۱۸۹۰ آن را تألیف کرد. وی درباره این خانم مدیوم نوشت خصوصیتی که من در بانو لیونورپیز سراغ دارم، مرا وادار کرد که بگویم او به طور مطلق مدیوم و همه ادعا های وی صحیح است و در همه آزمایش ها موفق و راستگو از آب درآمد.

توضیحات زیاد از این بانو و سایر مدیوم ها که تعدادشان بیش از پیش است و از حوصله خوانندگان محترم خارج است، فقط برای آشنایی با چند تن از مدیوم ها و علمای روحیون برای اعتماد و اعتقاد به بقای روح و ارتباط با ارواح نوشته شد. برای اطلاعات بیشتر و شناخت علمای روحیون و مدیوم های جدید می توانید به کتاب انسان

روح است نه جسد نوشته دکتر «رئوف عبید» به ترجمه استاد «کاظمی خلخالی» مراجعه فرمایید.

علم روحی جدید

علم روحی جدید از هر جهت رسالت های مهم و متعددی دارد، زیرا این علم در نخستین وهله مهم ترین حقیقت وجودی را که عقل انسان است آن را بالفطره درک نمود، بعد هم با فلسفه نظری آن را ثابت کرد و بعد با تجربه علمی آن را شناخت، یعنی روح را معرفی کرد. پس این علم طوری درباره روح به آدمی اطمینان می دهد که هیچ گونه شکی را درباره آن قبول نمی کند.

علم روحی، ذهن آدمی را برای درک امور زیادی که جزء مشکلات حیات محسوب می شوند، باز می کند. علم روحی به منزله پلی است که آدمی به وسیله آن به جهان حیات وسیع تر و بلکه به عوالم غیر محدود که موجودات نامرئی بشری در آن زندگی می کنند، راه می یابد و به وسیله این علم می فهمد که این ها قبلاً در میان ما بوده اند و به زودی ما هم از ساکنان آن جهان خواهیم شد، زیرا این سرنوشت قطعی و تقدیر است. اگر ما بخواهیم در آن جهان سعادت مند باشیم، باید از هم اکنون توشه ای شامل نیکویی، نوع دوستی، خیرات، پاکی و صداقت برای زندگی در آن جهان حقیقی آماده سازیم.

دل بستگی های دنیوی ارواح

«رودلف آشیمان» پرفسور آلمانی که از اندیشمندان علوم اسپریتسم بود، در جنگ جهانی دوم آلمان کشته شد. دوستان و هم فکران وی همواره در آزمایش های روحی فعالیت داشتند، این پروفیسور را احضار کردند و گفت و گویی توسط مدیوم به نام کلادیس انجام دادند.

او چنین گفت:

من از مرگ می ترسیدم و مفارقت از حیات دنیوی موجب حسرت و تأسفم بود. به بقای روح اعتقاد داشتم، ولی باطناً و کلاً از مرگ می ترسیدم. اکنون کاملاً برایم ثابت شد که مرگ غیر قابل ذکر و بی ترس و حیات هم ناقابل است؛

هیچ کس به این موضوع معرفت ندارد مگر پس از جدایی بدن از روح. آن وقت به قدر معرفت و استعداد خویش می فهمد که مرگ یک امر ساده و سهل بیش نیست.

در جنگ آلمان یک روز ضربه ای به گردنم اصابت و مرا از خود بی خود کرد. حس می کردم که در بین ابرها در حرکت و صور محسوسات از نظرم پوشیده است و صداها را نمی شنیدم مگر بسیار ضعیف. همه چیز را با غلاف ابر می دیدم و زمین به کلی از لشکر و سپاه خالی بود یا آن که اشیا را به صورتی می دیدم که گویی در آینه یا در آب واقع و به جانب مخالف منعکس شده اند و هیچ چیز به حقیقت اصلی خودش باقی نمانده است. گویا در قله کوه یا بالای ابرها بودم یا مثل کسی که در خواب عمیق باشد. بعد دیدم رفقا جسم مرا حمل کردند و فوراً خودم هم به آن ها کمک کردم، ولی عمل من برعکس اعمال رفقا بی اثر و هرچه کوشش می کردم بی نتیجه بود.

در تمام این جریانات هنوز نمی دانستم که مرده ام، سپس غرق خواب شدم. وقتی بیدار شدم دیگر جسد خود را ندیدم. بر من روشن و هویدا شد که در جنگ کشته شده ام. متحیر بودم این امور چگونه گذشت که من نفهمیدم مرده ام! به اطراف خود متوجه شدم، اما کسی را ندیدم. تنها بودم و نمی دانستم در جسم مادی دنیوی هستم یا در حیات اخروی. من قادر نیستم آنچه بر من گذشت توضیح دهم.

اسائه قلم (مدیوم) تو را می بینم و حس می کنم که فکرم جمع شده و صورت ها را می بینم. شاید کلماتی به فکر تو منتقل شود. الآن حس می کنم زنده ام و جسمم شبیه جسم دنیوی است. تعجب این است که زندگی این جا مانند زندگی زمینی است، ولی این جا خوراک موجود و معمول نیست و ضرورت هم ندارد. آزادی و سبکی و لطافت این جا زیادتز از زمین است.

روح دکتر رودلف مکثی می کند و باز می گوید:

همین که از حالت غش و بی هوشی و خواب به هوش آمدم یا بیدار شدم، به مردن خود پی بردم. برادرم را که سه سال قبل به عالم آخرت رفته بود، دیدم و

پس از تعارفات به او گفتم: من حین مرگت با تو بودم، اما تو در جوی سماط (۱) بودی که مانند شب تاریک بود و هیچ گونه عاطفه ای تو را احاطه نمی کرد، بلکه همان صفات و اخلاقی که در دنیا کسب کرده بودی به تو بافته شده بود. وی دست مرا گرفت و با هم به منزل جدید رفتیم.

وی اضافه کرد:

این جا منزل های مطمئن و راحتی برای کسانی که از آن دنیا آمده اند، تهیه شده است. الان با برادرم در همان محل نشسته ایم که دارای قبه بلوری و چشمه ای است که آب آن دارای نواهای موسیقی و آهنگ های مسرت بخش و نظام های زیبا و بدیعی است که عاجز از توصیف آن هستم و هرگز به تعریف نمی آید و فقط باید دید.

از وی در مورد کار و شغل سؤال شد. قبل از دکتر رودلف برادرش که قبل از او فوت کرده بود، با دست مدیوم می نویسد: روزنامه نگاری در ۸۱ سالگی فوت کرد، ولی او هنوز وابستگی های دنیوی را رها نکرده و گمان می کند پسرش دستورات او را در چاپ روزنامه اجرا می کند. این خیال در او بافته شده بود که مسئولیت روزنامه هنوز به عهده اوست. من به برادرم گفتم که انسان بعد از مرگ گرفتار و متوجه اعمال خودش است و به هر چه که در دنیا علاقه مند بوده گرفتار آن است و آن از ترقی روح جلوگیری می کند. در این اثنا روحی منور و مرشد که او را رسول می نامیدند، حاضر شد و این پیرمرد را از الهام و خیالات تهی کرد. فوراً محسوسات اطراف او متزلزل و تاریک شد و پیرمرد به خواب عمیق فرو رفت.

قلم که دست مدیوم بود، با اندکی مکث دوباره می نویسد: روح رسول و مرشد با نوری که تسلط به امور داشت، تأکید کرد چرا به مدیوم، الهام غلط و خیالی به جای حقیقت می گویند. رسول، این طیب روح، جنگ و مسببان آن را نکوهش و مذمت کرد که این همه اشخاص بی گناه را از هستی ساقط و آن ها را فدای هوس ها و خودکامگی ها

۱- . بین زمین و آسمان، فضا یا گسترده، سفره، طعام.

و قدرت طلبی های چند روز عمر کوتاه خود می کنند و هنوز هم از نادانی و جهل و خودخواهی گمان می کنند که عمل درست را مرتکب شده اند. زهی جهالت غیرقابل بخشش که مانع ترقی و تعالی روح و لذایذ دائمی ملکوتی خود می شوند و همواره در خیال بافته شده خود در ظلمت و وحشت خواهند بود. این جهنم آن هاست و هر کس برای خود جهنم مخصوص دارد.

افسوس القائات و راهنمایی ارواح عالی مقام که برای پرورش و تعالی روح گمراه هستند، افراد ناپاک و غافل در هر قدرت و مقام که هستند نمی پذیرند و به وقت دیگر موکول می کنند. ناگهان چشم باز می کنند که زمان مرگشان فرا رسیده است و خود را گرفتار عذاب الیم و رنج های بی پایان می کنند و هر چه تخم های تلخی که در زندگی زمینی کاشته اند، برداشته و کام خود را قرن ها تلخ و در وحشت تاریکی سیاه چال نگه می دارند. خداوند همواره در صدد اصلاح بندگانش است و از ظلم و ستم مبڑا و مهربان و رحیم است و گمراهی آن ها را نمی خواهد.

قلم در دست مدیوم مکث می کند و بعد از چند لحظه دوباره به حرکت درمی آید. وقتی روح انسان هنگام خواب با یکی از ارواح نزدیک خود مربوط می شود، از گذشته و حال و آینده اطلاعاتی از آن ها کسب می کند و روح جواب او را به اندازه درک و علم او می دهد نه بیشتر. روح پاک همواره با ارواح پاکان و روح ناپاک با هم جنسان خود هم نشین هستند.

در مورد مدیوم ها اندکی صحبت شد. استعداد مدیوم، که بعضی استعداد نوشتن و برخی استعداد گفتن با صدای روح احضار شده در خواب مغناطیسی صورت می گیرد و در مواقع نوشتن دست و قلم در اختیار مدیوم نیست، بلکه روح احضار شده دست مدیوم را در اختیار خود گرفته و می نویسد و هر چه می خواهد یا سؤالات عامل را نسبت به اندازه اختیارات و بضاعت درک سؤال کننده جواب می دهد. در آن موقع مدیوم از دست خود و مداد و نوشته خبری ندارد و مثل عضوی که به خواب رفته، حتی با دست مدیوم های بی سواد هم ارواح مطالب علمی با زبان های خارجی نوشته اند که

اشخاص باسواد هم قادر نبودند بنویسند یا آن مسائل را حل کنند. اگر ارواح در زمان حیات املائی را غلط می نوشته، روحش نیز آن غلط را به دست مدیوم با همان شیوه خط که داشته می نویسد و این غلط املائی و شیوه ادبیات زمان حیات روح، برهانی قاطع بر صحت جریان و هویت مسلم روح است.

تمیز و استدلال و اراده و ادراک قوای طبیعی روح از آموزش کلاسیک بوده است، ولی حیات جداگانه روح از ماده و بقای آن پس از مرگ مورد بحث و قبول نیست. منظور ما بررسی و مطالعه و نجات از زندان جهل و کاهش ناآگاهی خود است. انسان قبل از هر چیز موجودی متفکر است.

ما می خواهیم به مدد این فکر موانع راه پیشرفت را براندازیم و آرزو می کنیم بنای زندان تیره جهل را در هم ریزیم و از این جایگاه تیره قدمی چند فراتر نهمیم و درهای بسته و حقیقی را باز کنیم و با راهنمایی قوای روحی که تا کنون مورد توجه نبوده اند، در دیگری از دانش به روی علاقه مندان بگشاییم و بکوشیم و کاوش کنیم شاید انسان ها را از سردرگمی به طرف مطالعه و پی بردن به راز هستی ببریم و اندکی راه را برای آیندگان هموار سازیم شاید نسل آینده از زندان جهلی که نسل ما در آن محبوس هستند، رهایی یابند.

در فصل های گذشته دلایلی برای وجود روح ذکر شد. در فصل بعدی شواهدی از قضایای دیگر روحی ذکر خواهد شد که به هیچ وجه نمی توان آن ها را به خواص ماده نسبت داد و علوم فیزیولوژی و فیزیک و شیمی و مکانیک از عهده تعبیر آن بر نمی آید. ما چندین منبع و مأخذ در این باره گرد آوردیم که بعضی از آن ها درج می شود.

دکتر «شارل ریشه» دانشمند علوم طبیعی و از منکرین سرسخت قضایای روحی، با کاوش و دقت در موضوع روح و آزمایش های دقیق و چند تألیف در این مورد، اشاره ای به بقای روح و قوای طبیعی روح می کند و با استدلال چنین می گوید:

قبل از تجربه و آزمایش همواره مورد شماتت و ملامت علمای معرفت الروح بودم که چرا گفته و نوشته ام که درباره قضایای روح و ارتباط با ارواح نامعقول

و غیرقابل قبول است، با رنج ها و زحمت های فراوان و با تحقیق و آزمایش های متعدد، این قضایا را قبول کرده ام، زیرا برای یک نفر طبیعی دان و شیمی و فیزیک دان، خیلی ناگوار است بپذیرد که از بدن انسان هیكلی خارج می شود که خودش علی حده دارای حرارت بدنی، وزن و قوه تفکر و تکلم مستقل باشد، با تنفس اکسیژن جذب و اسید کربنیک خارج نماید. واقعاً برای من و کسانی که در علوم طبیعی با من هم رتبه هستند، قبول این مسائل بسیار مشکل است. با این حال ناگزیرم تصدیق کنم این قضایا واقع شده و صحت دارد.

یکی از دانشمندان دیگر می گوید:

من با حضور پروفیسور شارل ریشه از فانتوم، خارج شدن اسید کربنیک را به هنگام تنفس مشاهده کردم و این قضیه مخصوصاً با امتحان علمی برای هر دو نفر ما ثابت شد، به این طرز که محلول مخصوص در شیشه ریختم، بعد از فانتوم که لوله بلندی را که سرش را داخل آن شیشه و سر دیگرش را در دهانش گذاشته بودیم، تقاضا کردیم نفس خود را در آن بدمد. همین که در آب شیشه محلول، غلیان ظاهر شد دانستیم که نفس او داخل آب شد. مقابل چشم ما فوراً رسوب کربنات دوبرایت در آن شیشه به وجود آمد که نتیجه اختلاط باریت با اسید کربنیک بود. برای اثبات این وقایع و ضمناً جدا بودن روح از مدیوم در همه چیز امتحانات علمی بسیاری شده که هر یک جواب دندان شکن در مقابل منکرین است.

آدم منطقی، محقق، باانصاف و با فکر روشن هیچ وقت چیزی را انکار نمی کند و منکر نمی شود. وقتی چیزی به نظرش عجیب آمد در آن جست و جو می کند تا علت آن را بیابد و یا با دلایل محکم علمی آن را ثابت یا رد کند. تازه آن استدلال مطلق نیست، بلکه تعبیر و تصورات ذهنی در جسم محدود که فکر و دانش و علم هم در این حیطه وجود محدود می باشد است.

تکامل روح یا اندیشه

در کتاب روح، ماده، کائنات از استاد دکتر «محسن فرشاد» در مورد این نکته بحث های بسیار جامع و دل نشین انجام شده است که در این مختصر خلاصه و عناوین مطالب ذکر می شود.

روح قادر نیست به تنهایی قوانین فیزیکی ماده را همان طور که فیزیک تعیین می کند، مشخص و تأیید کند؛ روح فقط می تواند این قوانین را برای خلق جریان ها و فرآیندهای مخصوصی به کار برد، درست همان طوری که ما انسان ها از روح خود برای وضع قوانین موضوعه سود می جوییم.

گرچه ممکن است ایراد گرفته شود که ما برای وضع قوانین، نوشتن مقاله و کتاب، اختراع و اکتشاف از فکر خود استفاده می کنیم، اما در پاسخ باید گفت که منبع فکر فقط مغز انسان نیست و فکر روح به طور مستقل از ارگان های بدن وجود دارد، اما روح نمی تواند تراکم متوسط کائنات، شعاع آن یا حرارت آن را تغییر داده یا اصلاح نماید.

باید اذعان کرد که روح جهان باشعور و حاکم بر طرح کائنات است. روح با ماده می تواند تکامل خود را دنبال نماید و از لحاظ علمی آنچه که درباره تکامل ماده با روح در سطح کلی بیان شده است، معتبر می باشد و نیز از طریق قباس روح با ماده می توان چنین استنباط کرد هر دو لازم و ملزوم یکدیگر می باشند و ماده قادر نیست آگاهی و شعور زنده را مبنی بر حضور خود در زمان و مکان داشته باشد.

متفکران و اندیشمندان معتقد هستند که تمام عالم هستی از کوچک ترین ذره تا انسان متفکر باهوش، زندگی مکانیزم و شعور خاص خود را دارد و از این حیث هیچ فرقی بین ذره و انسان و کهکشان و کائنات نیست؛ به همین دلیل کل عالم هستی باهوش و زنده است. مولکول ها، سلول ها، ذرات و دیگر اندام های طبیعت و هستی، مشکلات خود را طوری حل می کنند که انسان حتی از درک عمل آن عاجز است.

به نظر بزرگان علوم روح آنچه که واقعیت دارد این است که انسان که ذات ناطقه ما را مجسم می کند، تنها روح است، اما جسد مادی نشان دهنده نمو ما در طبیعت و تا دم

مرگ قالب روح می باشد و رابطه ای با انسان بودن ما ندارد. باید اذعان کرد روح همان چیزی است که به آدمی شخصیت می دهد و حقیقت عقل و اخلاق وی را هم تحقق می بخشد. مسئله به قدری روشن است که کوچک ترین شبهه به آن راه ندارد، زیرا جسد بدون روح چیزی جز یک مشت استخوان و گوشت و عضلات مادی نمی باشد؛ پس نتیجه قطعی این می شود که روح اگر از جسد جدا شود، چیزی جز یک مشت ماده را از دست نمی دهد. جوهر و حقیقت انسان روح است. نیاز روح به جسم فقط در حیطة طبیعت و برای این است که به وجود آمدن شخصیت خود را در ظرف جسد تحقق ببخشد.

تا امروز کسی پیدا نشده که حقیقت را بشناسد و شاید بعد از این هم کسی پیدا نشود که قادر به شناسایی حقیقت باشد. اگر شخصی به وجود آمد که حقیقت را یافت، خود او نخواهد دانست که حقیقت را یافته است و هر حقیقتی در همه حال نسبی است، نه مطلق.

مطلبی حائز اهمیت در مورد روح

تنها عمل دایره ارتباط روحی این است که سخن ارواح را به وسیله مدیوم ها ضبط کند. گاهی حتی لهجه و آهنگ صدای روح گوینده و ادبیات واژه ها که در حیات زمینی به کار می برده، از طریق صوت مستقیم ظاهر می شود. پس همان طوری که دانش و معرفت ارواح پس از مرگ در شخصیت آن ها باقی می ماند، تمایلات و عواطف و خواسته های آن ها هم باقی می ماند، چنان که نظریات و آراء علمی و ادبی آن ها هم نشان دهنده شخصیت آن ها می باشد. همان طوری که در مناسبات مختلف بیان شد، خصوصیات شخصی، اخلاقی، علمی و فنی هر شخص در جهان ارواح با او همراه است تا بعداً رشد و نمو پیدا کنند؛ البته مدت طولانی لازم است تا ارتقا کنند چون قانون تکامل فکری و شخصیت در آن جهان کامل تر از این جهان عمل می کند و همه آزمایش ها و تحقیقات علمی در این مسئله بر بقای شخصیت و معلومات اتفاق نظر دارند.

ارواح دانشمند به زمینی‌ها فایده می‌رسانند. با توجه به این مطالب، بعضی از علمای مهم روی زمین گاهی بر اثر ارتباط با ارواح مترقی و پیشرفته، معلومات مهمی کسب می‌کنند که قبلاً آن مطالب به ذهنشان خطور نمی‌کرده و هیچ کدام از آن‌ها تصور نمی‌کردند که از طریق مدیوم‌های روحی به چنین معلوماتی دست یابند.

چنان که «سر اولیور لودژ» عالم طبیعی و مدیر دانشگاه بیرمنگام و عضو جمعیت علمی و سلطنتی، در کتاب خود ریموند یا حیات و مرگ به این مسئله، یعنی دریافت معلومات از ارواح مترقی اشاره کرده و می‌گوید:

من خودم شخصاً به واسطه معلوماتی که از بعضی ارواح در مورد ماه، نیرو، زمان و مکان، انسان، بقای روح، ارتباط صحیح با ارواح مترقی، موجودیت، اتر و سایر علوم مجهول دریافت کردم، در عقاید قدیم خود تجدیدنظر کردم.

وی می‌افزاید:

من به واسطه معلومات دریافتی از بعضی ارواح عالم، عقیده قبلی خود را در مورد جوانب فلسفی حیات تغییر دادم.

مطالب این دانشمند به قدری درباره این موضوع زیاد است که نصف کتاب نظریات جدید او را که مخالف با نظریات گذشته او بود، بیان می‌کند.

الفاء معلومات مفید ارواح به محققان

واقعه ای که در مجله روحی پاریس نقل شده چنین است:

یکی از علمای حاضر در جلسه ارتباط با روحی که خود را با کلمه «سیمبول» که گویا اسم مستعار وی بوده معرفی کرده، درباره اشعه ای به نام «میلیکان» سخن گفته است.

در تاریخ ۸ ژوئیه سال ۱۹۴۱ روح به سؤالات آن عالم روحی چنین پاسخ داد که این اشعه هم از زمین صادر می‌شود و هم از فضا. این اشعه صادره از زمین با امواج منتشره از فضا در نقطه ای با هم تلاقی کرده و باعث می‌شوند که آن امواج بزرگی که سیال هستند و حرکتشان از این دو اشعه کندتر است، به سطح پایین بیایند و آن اشعه‌های میلیکان که نیروی خرد کننده دارند رد بشوند و از

نیروی حاصله از برخورد آن دو امواج، کربن و هیدروکربنات سیال و بسیار قوی به وجود می آیند. از فضایل این عناصر این است که قشر اوزون را که گازی است از تکاثف اکسیژن به وجود می آید، از طریق احتراق آن تصفیه کند. اخیراً نوعی گازهای مخرب از زمین بیرون می آید که اوزون نمی تواند به آن گازها غلبه کند و آن ها را تصفیه نماید، در نتیجه اوزون نازک تر شده و احتمالاً سوراخ می شود و خطراتی جبران ناپذیر بر زمین وارد می کند.

استاد «لیون شیر» در تشریح سخنان این روح چنین گفته است: در اوایل سال ۱۹۴۱ علمای طبیعی معتقد بودند که اشعه های میلیکان از منابع ابرها و مکان های ستارگان در آسمان به وجود می آیند، ولی در آگوست ۱۹۴۲ دانشمندی به نام خانم «ایرن گوری» در آکادمی علوم با سخنرانی خود نظریه بالا را در مورد امواج میلیکان به هم زد. بعد از آن دو دانشمند پژوهشگر به نام «دوفیلیه» و «رینیه» از استونگارت و بعد از او «پیکارد» شواهدی نشان دادند که نظریه روح سیمبل را در مورد این امواج و اشعه ها تأیید می کرد.

یک واقعه باورنکردنی اما با مآخذ و منابع محکم تر در روزنامه دیاویر داتوات برزیلی هم درج شده است.

خلاصه این واقعه چنین است:

یک بیمار ایتالیایی به نام «آندرویا ردی برنارد» کارگر کارخانه انجماد فلز بود. ارواح با عمل جراحی آپاندیس حاد غیرقابل جراحی که پزشکان از جراحی آن ناامید شده بودند، او را معالجه کردند. این ارواح پس از تجسد یافتن جراحی را انجام دادند. عمل در اتاق در بسته مهر و موم شده انجام شد. در نزدیکی آن اتاق یازده پزشک و دستیار از پنجره اتاق ناظر عمل جراحی بودند. تعدادی از پزشکان که منکر وجود روح و ارتباط با ارواح بودند، از این عمل، انگشت حیرت به دندان گرفته بودند، چون آن ها بیمار را قبل از عمل معاینه کرده بودند و اظهار کرده بودند که دیگر عمل جراحی دیر شده است.

بعد از عمل جراحی توسط ارواح مشاهده کردند که آپاندیس بیمار در یک

شیشه برای مشاهده گذاشته شده است. پزشکان منکر و بی اعتقاد شهادت دادند که امکان ندارد به جز جراح مافوق مهارت، اقدام به چنین عمل جراحی سخت و غیرقابل جراحی انجام دهد، حتی اگر داخل آن اتاق عمل روشن هم باشد، تا چه رسد به این که در اتاق نیمه تاریک این عمل انجام شود. آن پزشکان منکر، اعتراف به بقای روح و ارتباط با ارواح کردند و خودشان از طرف داران علوم ارواح شده و به جمع محققان این علوم پیوستند.

محققان توانستند از این اشعه های عجیب در جلسه روحی عکس بگیرند. در پایان این مختصر، بعضی از آن عکس ها از نظر شما عزیزان خواهد گذشت. این ظواهر فیزیکی به حدی می رسد تا پزشک روحی تجسد پیدا کند، خواه فقط نیم تنه بالا و خواه تجسد تام داشته باشد. نظیر این قبیل معالجات روحی بسیار نادر است. هیچ کس نباید تصور کند که این روش معمولی علاج روحی است، بلکه معالجات روحی همان طوری که «لُرد داوینیچ» بیان کرد از طریق وسایل دیگر غیر از تجسد کلی یا جزئی انجام می شود. بدین طریق معالجات روحی به وسیله ارواح نامرئی انجام می شود که فقط به وسیله مدیوم هایی که جلای بصری دارند با وسایل غیرمادی که معمولاً اشعه های مختلف از منابع غیرزمینی به عمل می آید که گاهی اوقات هم حاضران آن اشعه و نورها را در جلسات مشاهده می کنند. تصویربرداری از آن اشعه ها به وسیله فتوگرافی یا دستگاه دیگر ممکن شده است. این کارها با تحقیقات «ج. لویس» از سوت ویلز انگلستان در دانشکده علم روحی بریتانیا کامل تر شده است. آن ها حتی توانسته اند تصویر دستگاه هایی را که برای ما انسان ها شناخته نشده بردارند.

یکی از بهترین منابع علاج روحی کتابی به نام سی سال در میان مردگان است. این کتاب خلاصه تجربیات سی ساله دکتر آمریکایی به نام «کارل ویکلاند» عضو مجمع پیشرفت علوم در آمریکا می باشد. این پزشک عالی قدر پس از نوشتن این کتاب، پانزده سال دیگر در مجمع مخصوص معالجات روحی لوس آنجلس در کالیفرنیا به تحقیقات خود ادامه داد. در واقع این پزشک نزدیک ۴۵ سال درباره معالجه تماس یا تسلط روح به بدن زنده تحقیق و آزمایش کرده است. آزمایش های این دکتر فقط موقعی متوقف

شد که همسرش (مدیوم معالجات روحی او) در سال ۱۹۴۷ درگذشت. نتایج تحقیقات و آزمایش های این محقق بزرگ را دکتر «تینوس» معاون جمعیت بحث روحی آمریکا که بیست سال تحقیقات انجام داده بود، تأیید و تدوین کرد و نتیجه تحقیقات خود را در کتابی به نام آزمایشات معالجات عقل ها توسط روح انتشار داد. مدیوم این پزشک محقق در راندن ارواح شریر از بدن یک بیمار به نام خانم «دیوک» بود که درباره تجربیات این پزشک محقق و مدیوم های قوی، شرح مفصلی در مجله روحی دانشکده بریتانیا نوشته شده است که همه این تحقیقات درباره معالجه بیماری های غیر قابل علاج روانی و روحی نوشته شده و حاکی از سلامتی کامل بیماران است.

واقعه ای به نام معجزه واتیسکا که از بارز تر

ین نمونه های تسلط روحی به روح بیماران می باشد، به طور مختصر نقل می شود:

دکتر «وستونز» در کتاب خود به نام معجزه واتیسکا چنین می نویسد: در سال ۱۸۷۵ دختر جوانی به نام «ماری روف» در ناحیه واتیسکا بر اثر بیماری جنون بسیار حاد درگذشت.

پس از گذشت سیزده سال از مرگ ماری روف، دختر دیگری در همان ناحیه به بیماری جنون مبتلا شد. این دختر دومی مربوط به خانواده ماری روف نبود. نام آن دختر «لورانس ویتوم» بود. دکتر «وستونز» پزشک ماری روف که سیزده سال پیش درگذشته بود، در مورد بیماری جنون تحقیقات فراوانی کرده بود. وی تشخیص داد که این حالت بر اثر تماس یک روح شرور با این دختر به وجود آمده است.

با این که این دختر در حالت بی هوشی مغناطیسی (هیپنوتیسم) خود را سالم می دانست، پزشک وستونز به او پیشنهاد کرد که از یک روح پاکیزه و خیرخواه طلب یاری و معالجه کند، تا آن روح مدتی به بدن تو مسلط شود و روح شریر را از بدن تو براند.

لورانس ویتوم در عالم هیپنوتیسم در همان حالت بی هوشی می گوید: ارواح زیادی هستند که این تقاضای مرا قبول کنند. یکی از آن ها که خیلی مؤثر و کنار من ایستاده،

دختر جوانی است به نام ماری روف.

به او دستور می دهد که از ماریا تقاضای کمک کند. لورانس، روح ماری را پذیرفت و در جلسه احضار روح، پدر و مادر ماریا هم حضور داشتند که این واقعه اتفاق می افتد. پدر ماری روف از روح دخترش خواست که به لورانس مسلط شود و به او کمک کند تا روح شریر از بدن او خارج شود. روح ماری روف پذیرفت که این کار را انجام دهد.

این تسلط روحی در اول فوریه ۱۸۷۸ شروع شد. روح ماری روف به مدت شانزده هفته به جسد لورانس مسلط شد و همه رفتار و کردار جسم لورانس شبیه کارهای ماری روف در حال حیاتش بود.

لورانس خویشان و فامیل خود را نمی شناخت و به طرف خانه ماری روف رفت و هر کسی که در خانه بود را شناخت. همه فامیل و کسان انگشت به دهان با تعجب فقط نگاه می کردند.

بر اثر این تسلط، لورانس ملکات فوق عادی را کسب کرد و از موهبت جلای بصری و خبر دادن از آینده برخوردار شد. وی در حالت هیپنوتیسم (بی هوشی) آزمایش های برون فکنی روح شریر را آغاز کرد. وقتی که از بی هوشی خارج می شد، گردش های خود را در جهان های کوبی توصیف می کرد، یعنی در حال بی هوشی به واسطه برون فکنی روح با جسد اثری، به جهان های ارواح می رفت و وضع آن جا را پس از رفع بی هوشی کاملاً توصیف می کرد. روز ۲۱ می ۱۸۷۸ لورانس با گریه و زاری از پدر مادر ماری روف خواهش کرد که ماری روف تسلط خود را به بدن وی خاتمه دهد.

بعد از این درخواست توسط مدیوم و دکتر وستونیز او به بی هوشی کامل رفت. پس از چند ساعت، به دستور مدیوم و دکتر وستونیز که کاملاً خسته و تمام وجودشان غرق شده بود، دختر بیمار روانی از بی هوشی خارج شد در حالی که سلامتی کامل خود را بازیافته بود. چنین استنباط می شد که او تحت حمایت روح ماری روف است و

اطمینان می داد که هرگز ارواح شریر مزاحم او نخواهند شد. پس از چندی لورانس ازدواج کرد. در هنگام وضع حملش روح ماری روف به او کمک کرد تا درد زایمان برایش آسان شود و...

دکتر «ریتشارد هوجسون» رئیس جمعیت بحث روح آمریکا A.S.P.R در صحت و سلامتی در مورد کار دکتر وستوبز کتابی نوشت که من شک ندارم وقایعی که دکتر وستوبز انجام داده، حقیقت دارد و مسلم بودن این وقایع از لحاظ علم روحی شبیه همان حالت تسلط ارواح به مدیوم ها در حال بی هوشی می باشد.

واقعۀ شگفت انگیز از یک جلسۀ روحی

فیلسوف بزرگ استاد عنقا درباره این واقعۀ که شخصاً زیر نظر داشته و نقل قول نیست و هیچ گونه شبه و تردید در آن وجود ندارد، چنین می گوید:

یکی از دوستان مرا با عده ای از رفقای خود به خانۀ خود دعوت کرد. خودمان را آماده ارتباط با روح نمودیم. به دور میز مخصوص نشستیم و مطابق مقررات عمل احضار، یک روح را به پای میز احضار کرده به وسیله قرائت حروف تهجی به سؤال و جواب مشغول شده و از روح خواستم که پایه میز را از زمین بلند کند. اولاً میز چهار پایه بود، ثانیاً برخلاف معمول هر چهار پایه میز از زمین بلند شد و به تدریج رو به بالا رفت تا حدی که ما از روی صندلی برخاسته و ایستاه فقط نوک انگشتان سبابه ما به پایه های میز ساییده می شد. بعد میز با شدت تمام به طرف سقف اتاق پرتاب شد. همین که به سقف خورد و فشارش تمام شد، طبق قانون ثقل می بایست با خط عمودی به مکان اول برگردد، ولی برعکس، با یک خط اریب پنج و شش ذرع طول اتاق را با سرعت طی کرد و به دامان شخصی خورد که در اول جلسۀ در اطراف روح و مانیه تیزم با من مباحثه می نمود. من به سوی میز که در آخر اتاق افتاده بود رفته به محض این که سر نوک انگشت را به پایه میز رسانیدم فوراً میز به حرکت درآمد و رو به مبلی که در مقابل بود رفت. سر میز از زمین بلند شد و روی مبل افتاد و بالاخره خود را به جا چراغی رسانید و صفحه میز که مربع

مستطیل بود با شیشه جاچراغی که در دیوار اتاق مشرف به حیاط بود، منطبق شد و چسبید که روشنایی حیاط را به اتاق که قبلاً با حروف تهجی دستور داده شده بود بپوشاند و چندین عمل خارق عادت در این حادثه اتفاق افتاد که اگر با نظر انصاف مطالعه شود، می بینیم که عامل اگر روح نیست پس کیست؟ آیا از جماد چنین توقع را می شود داشت؟ وی اضافه می کند که این اتفاق خارق العاده که به دست من اتفاق افتاد، آیا حق ندارم صحت انتقال تخت بلقیس ملکه سبا را قبول کنم؟

به تعبیر بزرگان اهل فن، حقیقت روح برزخی و محل آن در بدن روح آدمی مراد و معنی است. روح بخاری که از لطیفه خون تولید و وارد قلب می شود، به مغز متصاعد می شود و به وسیله رگ ها در همه اعضای بدن سیر می کند و حیات بدن و حرکت اعضا به سیر آن خون بستگی دارد و سبب روح بخاری است که انسان می بیند، می شنود، می بوید و حس می کند. کثرت این روح در بدن مثل روشنی چراغ در خانه است؛ همان طوری که چراغ در جایی از خانه است و نور آن در اطراف همه چیز را روشن می کند، روح بخاری هم اصلش در قلب و فراوانی حرارتش در اجزای بدن در حرکت می باشد که آن را به این معنی جان می گویند.

همه حیوانات جاندار در این قسمت با انسان مشترکند. روح همان قوه و جوهر حیات است که در همه مادیات مانند سیاله اتر جاری است و آن را به معنی روح حیوانی یا نفس نباتی گویند. این روح حیوانی هنگام مرگ از بدن بیرون می رود و فنا می شود، یعنی تغییر می کند.

دوم روح مجرد، لطیفه الهی و شعاع نور احدی که عالم فعال و مدرکه است و هرگز نمی میرد، زیرا قائم به حق تعالی و باقی به بقای اوست و هنگام مرگ بدن بر قوت و شدت و نورانیت او افزوده می شود. او را حقیقت انسان و نفس ناطقه اش می خوانند و به اعتبار آن که منشأ تمیز و ادراک است، عقل می نامند.

شناختن حقیقت و کنه او وقتی میسر است که آن روح در کشور بدن فرمانروایی کند، بر قوای حیوانی غالب گردد، و گرنه به هیچ وجه راهی به شناسایی وی یافت

نمی شود.

برای همین است که بعضی بزرگان و عرفا گفته اند شناختن روح محال است و حتی برخی معتقدند آن کس که خود را شناخت خدا را شناخت و آن گاه تازه به عزم لایتناهی او می رسند و می بینند که «نادان کرد دانایی مرا...»

همان طوری که شناختن حقیقت نفس و روح محال است، شناختن حق تعالی هم جزء محالات است. مادامی که نفس ناطقه و روح مجرد پشت حجاب قوای حیوانی مخفی شده است، چگونه ممکن است او را بشناسیم و با ساحت قدس وی آشنا شویم.

خلاصه در انسان سوای اجزای خارجی و قوای حیوانی، یک حقیقت نورانی، لطیفه ربانی و جوهر غیرجسمانی است که انسان حقیقی را از سایر موجودات متمایز می کند.

وجدان هر کس حس قوه باطنی است که تعبیر از او به من و تو و او می کند. غیر از بدن و اجزا، قوای بدن در اوست؛ چنان که می گوئیم دست من، پای من، گوش من، چشم من، دهان من، زبان من، قلب من، دل من، یعنی من مالک و این ها آلت کار و در اختیار من می باشند.

ممکن است سؤال شود همان طوری که اجزا و قوای بدن را از خود می دانیم و می گوئیم دست من، پای من، روح و جان را هم از خود می دانیم و می گوئیم روح من، جان من؛ پس چه فرقی است بین این دو که اول را دلیل بر دوگانگی و غیریت بدانیم و دوم را ملاک وحدت و یگانگی؟

پاسخ آن است که مقصود از روح و جان که از خود می دانیم و می گوئیم روح و جان من، روح، بخار و حیوانی است که در بدن است و مقصود از روحی که حقیقت انسانی است آن روح مجرد و آن لطیفه ربانی است که آگاه به خود و خالق خود است و حقیقت نحوه وجود او هنوز ناشناخته و برای جهانیان اعم از محققان و اهل معنی، عرفا، اولیا و اندیشمندان مجهول و ناپیداست و هر کسی در صحنه ذهنی خود آن را تعبیر می کند؛ در حالی که آن حقیقت نیست بلکه تصور است.

«براه لو» در کتاب سیر و سلوک یک بانوی گم نام و اندیشمند، برای اثبات فرق

میان جسم و روح، مکالمه فیلسوف یونانی «سقراط» و «الکی بیا» از دانشمندان زمان خود درباره شناخت نفس و استقلال روح چنین آمده است:

سقراط می پرسد:

آیا شناختن خویش کار آسانی است و آیا آن کسی که در بالای معبد نوشته بود که خود را بشناس، آدم نادانی بوده است؟ یا آن که برعکس، این چیز بسیار سخت و غیر معمول است؟

الکی بیا می گوید:

من غالباً خیال می کردم که این چیزی بسیار عمومی است و گاهی هم تصور می کردم که کار بسیار سختی است.

سقراط می گوید:

پس به حرف های من خوب دقت کن. در این وقت با که صحبت می کنی؟ با من یا با دیگری؟

الکی بیا: البته که با تو.

سقراط: آیا من هم با تو صحبت می کنم؟

الکی بیا: مسلّم است.

سقراط: آیا سقراط حرف می زند؟

الکی بیا: بلی.

سقراط: آیا الکی بیا است که گوش می دهد؟

الکی بیا: بلی این طور است.

سقراط: آیا سقراط است که با الفاظ سخن می گوید؟

الکی بیا: بلی. چه نتیجه ای می خواهی بگیری؟

سقراط: آیا حرف زدن و استعمال کلمات یکی است؟

الکی بیا: البته.

سقراط: آیا آن کس که چیزی استعمال می کند و آن چیز استعمال شده، دو چیز جداگانه نیست؟

الکی بیا: مقصود تو چیست؟ گیج شده ام.

سقراط: یک کفش دوز درفش و آلات دیگری را به کار می برد. آیا این کفش دوز که آلات را به کار می برد خودش غیر از این آلات است؟ البته این طور است و یا مردی که عود می زند، خودش غیر از عود نیست؟ مسلماً همین طور است.

سقراط: این همان سؤالی است که من الآن از تو پرسیدم که آیا کسی که چیزی را استعمال می کند در نظر تو غیر از خود آن چیز است؟

الکی بیا: البته غیر از آن است.

سقراط: آیا کفش دوز غیر از آلات، با دست خود هم کار می کند؟

الکی بیا: بله، با دست هایش هم کار می کند.

سقراط: پس با هم اتفاق کردیم که کسی که چیزی را استعمال می کند خودش غیر از آن چیز است.

الکی بیا: بله چنین است.

سقراط: آیا انسان تمام بدن خود را به کار نمی گیرد؟

الکی بیا: چرا، با اعضای بدن خود مشغول می شود.

سقراط: پس انسان خودش چیست؟

الکی بیا: نمی دانم.

سقراط: ولی این را لااقل می دانی که انسان آن چیز است که بدن را به کار می برد؛ در این صورت آیا غیر از روح چیزی است که بدن را به کار می برد؟

الکی بیا: نه چیز دیگری نیست.

سقراط: پس آیا این روح نیست که امر و نهی می کند؟

الکی بیا: درست است؛ همان روح است که فرمان قطعاً از او صادر می شود.

سقراط: پس هیچ آدمی پیدا نمی شود که مجبور به قبول یکی از سه چیز که ذیلاً توضیح داده می شود باشد.

یکی از این سه چیز عبارت است از: روح یا بدن یا چیزی که مرکب از روح و بدن باشد.

قبلاً پذیرفتیم که انسان آن چیزی است که بدن را فرمان می دهد و این را قبول کردیم. حالا آیا بدن خودش به خودش فرمان می دهد؟ نه، هرگز. پس آن انسان

نیست که ما می‌جوییم؟ بلکه چنین دیده می‌شود. آیا آن چیز ترکیب از بدن و روح است که به بدن حکم رانی می‌کند؟ نه، زیرا وقتی که یک جزء چیزی بتواند مانند جزء دیگرش امر کند، مجموع آن دو چیز هم نمی‌تواند امر شود.

پس حالا که نه بدن به تنهایی و نه بدن با روح در یک جا نمی‌تواند انسان باشند، یکی از دو چیز می‌ماند: یا اصلاً آن چیزی که ما انسان می‌نامیم وجود ندارد یا آن که روح به تنهایی انسان است. این دلیل واضح و ثابت کرد که انسان روح است و جسم رکاب و آلت او.

مصاحبه سقراط با الکی بیا تمام شد. حال اگر کسی بگوید به این دلیل سقراط نمی‌تواند مجرد روح انسان را ثابت کند، همین قدر معلوم می‌شود که در انسان و حیوان چیزی هست که بدن را فرمان می‌دهد و هر یک از اعضا را به کاری امر می‌کند و این مطلب مشترک بین انسان و حیوان است.

همان طور که بدن آلت کار در انسان است، در حیوان هم همین طور است؛ بلکه در حیوان این معنی واضح تر است، زیرا انسان قسمت عمده کار خود را از روی فکر و رویه و تدبیر انجام می‌دهد، لیکن حیوان راه حيله و آلت کار او بدن و اجزای اوست.

این مسئله به نظر درست می‌آید. این دلیل اختصاص به انسان ندارد و شامل حیوان هم می‌شود. سقراط حکیم می‌خواهد با این استدلال بقا و استقلال روح انسان را ثابت کند.

پس از اندکی تأمل به نتیجه ای می‌رسیم که طرز کار انسان در اجرای اوامر خود غیر از طرز کار حیوان است، زیرا انسان در اراده مستقل است، یعنی هر چه که بکند از روی فکر و صلاح اندیشی است؛ پس می‌توان گفت روح انسان مستقل در وجود اوست و بدن رکاب او و خدمه اوست.

اما حیوان این طور نیست، ولو آن که حیوان را هم فاعل مختارش گویند؛ یعنی افعال و حرکات از روی اختیار اوست. وی مسبوق به فکر و رویه نیست، بلکه غریزی و طبیعت نوعی او اقتضا می‌کند و روی احتیاجات وی اقدام می‌نماید و برای بقای خود هنگام گرسنگی، بالطبع به شکار می‌رود و هر جا شکاری به دستش آمد، بی‌درنگ

می درد و می خورد، درست مثل طفل نوزاد بشر که هنگام گرسنگی گریه و بی تابی می کند، بدون آن که بفهمد گریه و بی تابی او باعث شفقت مادر می شود.

در تجرد روح و ادله بر بقای آن، مطلب بسیار است ولی در این مختصر گنجایش ذکر آن نیست.

روح حیوانات

بزرگان و اندیشمندان معتقدند که اگرچه حیوان هم روح و هم بدنی دارد که آن را روح بخاری می گویند و ادراک جزئیات هم مقدر است، ولی روح حیوانی در وجود و بقا محتاج بدن اوست و مستقل نیست، یعنی با فساد بدن از بین می رود؛ اما روح انسانی اگر چه آن هم ابتدا در وجود محتاج به بدن است، ولی در بقا محتاج به بدن نیست و مستقل از وجود اوست و فقط در افعال خارجی بدن، آلت کار اوست.

حکما و عرفا و متفکران و دانشمندان علوم طبیعی و اسپریتسم درباره عقل، روح، نفس، قلب، فکر، مغز و مراتب و طریق و تمیز بین آن ها در نوشته های خود تفسیر و تعبیرها و نظریات زیادی دارند، ولی این عقاید و تعبیر آن ها تعیین کننده و مطلق نیست، بلکه فعلاً بالاتر از این افکار در ادبیات علوم مورد بحث وجود ندارد و خود آن بزرگواران به جهل و نادانی خود در این موضوع اعتراف کرده اند و فعلاً همه متفق القول هستند که انسان به جز جسم خاکی و قوای حیوانی، روح افلاکی و قوای روحانی دارد که اشرف مخلوقات لقب یافته و طبیعت و سایر موجودات تحت فرمان و اراده اوست.

مقایسه روح

همان طوری که نمی دانیم خدا چیست، روح را هم نمی دانیم که چیست، ولی با در نظر گرفتن تجارب اندیشمندان به طور یقین برخلاف نظر مادیون، روح وجود دارد و در جای دیگری غیر از کره خاکی زندگی می کند. آنچه نزدیک به یقین می باشد این است که روح و جسم با ماده و نیرویی که آن ها را به حرکت درمی آورد در اصل یک چیز است و این سه با هم تفاوتی ندارند، اما در چشم و فکر ما این طور نمایان می شوند و

هر وقت که ما می خواهیم روح را در نظر مجسم کنیم، او را در قالب خود جا می دهیم و تصور می کنیم که روح مثل ماست که دارای آرزوها و خاطره ها و حسرت ها می باشد، همان گونه که برای مجسم کردن خدا هم همواره او را شبیه به خود تصور می کنیم.

تفاوت نگاه ها

تماشای طبیعت، به خصوص آسمان، ستارگان، ماه، مهتاب شب و این همه دیدنی ها در طبیعت از لحاظ فهم و اسرار آفرینش به ما چه می دهد و چه فایده دارد؟ ما فقط آن را به صورت تماشاخانه می نگریم، ولی دیدن همه مظاهر طبیعت در چشم های متفاوت یکی است. به طور ساده آیا یک دانشمند روشن بین همان شکل را می بیند که یک آدم ساده و بی نظر که فاقد شعور معنوی است، می بیند؟

مشاهده کردن ستارگان چشمک زن زیبا و نورافشانی آن ها در صورتی که شاعر مسلک باشیم، به ما لذتی گذرا چون حباب می دهد و بعد آن حباب می ترکد و تمام می شود و آن مناظر هم از صحنه ذهنی ما محو می شود و دوباره به زندگی عادی برمی گردیم. آیا همین کافی است؟

این طور مشاهده کردن فایده ندارد، بلکه باید با دیده بصیرت و با تعمق به آن نگریست. باید فهمید که آیا ستارگان و این همه نورفشانی بالأخره به ما چیزی خواهند آموخت؟ آیا می توانند اندکی از نادانی ما را در مقابل این همه اسرار کاهش دهند؟ آیا راجع به آغاز و انجام دنیا چیزی خواهند گفت یا چیزی خواهیم فهمید؟ آیا مقاصد دنیا را برای ما افشا خواهند کرد و بالأخره آیا به ما خواهند گفت که ما برای چه آمده ایم و برای چه می میریم؟

بزرگ ترین آرزو و علاقه ما این است که بدانیم تکلیف ما چیست، از کجا آمده، به کجا می رویم و عاقبت چه خواهیم شد، زیرا مسائل مربوط به دنیا در نظر ما در درجات دوم، سوم و چهارم از اهمیت است.

یک دانشمند متفکر در علوم طبیعی و فیزیک و کشف اسرار خلقت، به نام پروفیسور «پرنس لوئی دو بروکلی» اهل فرانسه که بدون شک یکی از نوابغ دوره معاصر است،

کتابی با عنوان ماده و نور که بی تردید از شاه کارهای دوره کنونی محسوب می شود، نوشته است.

برای فهم بیشتر مطالب این کتاب، باید به بعضی از اصول و اصطلاحات علمی و فیزیکی آشنا بود. سعی کردیم خلاصه و عناوین مطالب مفید و قابل درک برای کلیه خوانندگان عزیز با هر معلومات که طالب این مسائل باشند، ذکر کنیم.

وی می گوید:

روشنایی هم مثل سنگ و درخت جسمیت دارد و آن ذرات خیلی کوچکی که نور چراغ برق یا نور خورشید از مجموع آن ها درست می شود و به زبان لاتین توتون می خوانند، جسمیت دارد.

دکتر پرنس لوئی، دو شیء را وارد عوالم بی پایان می کند. بزرگ ترین موجودات آن جا به قدری کوچک هستند که بزرگ ترین آن ها در قبال یک سر سوزن، به اندازه یک ارزن در مقابل کره زمین است. این موجودات هیجان و حرکت دارند و کارهایی که می کنند مرتب و منظم است. محال است که یکی از آن ها در موقع به خصوص، وظیفه خود را انجام ندهد.

هنوز معلوم نیست که چه نیرویی این موجودات را حرکت می دهد، ولی شاید روزی بفهمیم که ممکن است نیروی الکتریسیته این موجودات کوچک را به حرکت وامی دارد. فرض شود که این موضوع کشف شد و ما دانستیم که محرک این ذرات نیروی الکتریسیته است و نیز دانستیم که روشنایی جسمیت دارد و جسم جز ذرات روشنایی و یا الکتریسیته چیز دیگری نیست، تازه به اسرار دنیا پی نبرده ایم و هنوز یک گام هم در عرصه ظلمات رازها به جلو برنداشته ایم.

آیا ممکن است روزی به حقایق و اسرار عالم پی ببریم؟ حضرت مولانا پاسخ می دهد:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیستخ—ام بُ—دم پخت—ه ش—دم سوختم

در یکی از کتاب های استاد مترلینگ، به ترجمه استاد بزرگوار ذبیح الله منصور در

مورد گرمای زمین چنین آمده است:

هر دانش آموزی که به دبستان می رود، در کلاس های اولیه می آموزد که بدون هوا (اکسیژن) انسان و موجودات دیگر نمی توانند به زندگی خود ادامه دهند و حتی بدون هوا آفریختن آتش ممکن نیست و نیز می آموزد که اگر در محلی آتش آفریختیم و هوای آن را تجدید نکردیم، اکسیژن موجود در هوا به زودی از بین خواهد رفت و جایش را دود بخار و زغال (کربن) خواهد گرفت و آتش خاموش می شود.

شگفت انگیز این است که آتش درونی کره زمین از کجا هوا و اکسیژن می گیرد که هنوز با گذشت میلیون ها سال خاموش نشده است؛ در صورتی که هیچ راهی به هوای خارج ندارد و از اکسیژن هوا سود نمی گیرد. اگر در وسط کره زمین، هوا یا اکسیژن بوده قطعاً میلیون ها سال است که بر اثر وجود آتش مهیب که هر چیز را مبدل به مایع و بخار می کند، از بین رفته و تبدیل به کربن شده است.

برخی از دانشمندان معاصر نظریه ذیل را ارائه داده اند:

برای انجام واکنش شیمیایی سوختن همیشه به اکسیژن نیازی نیست. دلیل آن را با چند مثال و نمونه بررسی می کنیم. مثلاً برخی سؤال می کنند چگونه در هسته کره زمین یا در سطوح ستارگان، مثلاً خورشید، چگونه عمل سوختن انجام می شود.

تفاوت فرآیند سوختن و احتراق در این است که فرآیند سوختن صرفاً فقط نیاز به اکسیژن ندارد، اما احتراق فقط و فقط نیاز به اکسیژن دارد، یعنی با مصرف سوخت مانند بنزین و نفت و... و ترکیب آن با اکسیژن، فرآیند احتراق میسر می شود.

....+ گاز دی اکسید کربن $CO_2 =$ (اکسیژن) $O_2 +$ بنزین

در هسته کره زمین مواد مذاب (ماگما) از زمین خارج می شود که اساس آن مصرف سوخت عناصر داخل هسته زمین است. در خورشید هم به همین صورت توصیف می شود، یعنی ابتدا به صورت واکنش های گداخته هسته ای یا شکاف هسته ای شروع به سوختن می کنند. سوخت آن ها در ابتدا هیدروژن موجود در خورشید است و سپس با

پایان این سوخت فراوان به ناچار شروع به سوختن با مصرف هلیوم ناشی از فرآورده محصول سوختن هیدروژن می شود.

پس به همین ترتیب به سمت سوختن عناصر سنگین تر می رود مانند: کربن (C) و آهن (Fe) و تا نقطه ای می رسد که آن قدر چگال می شود که زمینه مرگ فرا می رسد و دیگر هیچ سوختی برای مصرف ندارد. از کتاب آشنایی با نجوم مقدماتی.

یادآور می شود که قشر زمین را که روی این کوره عظیم می باشد، در بعضی نقاط بیش از دو هزار کیلومتر تخمین زده اند که به طور حتم بیش از این ارقام است، یعنی کوچک ترین منفذی وجود ندارد که هوای خارج را به زمین برساند. در این صورت آیا جای شگفتی نیست که چرا آتش درونی زمین خاموش نمی شود؟

شاید بعضی بگویند که مرکز کره زمین از کوه های آتش فشانی به خارج مربوط است، ولی همه می دانیم که در قبال عظمت کره خاکی این چند روزنه کوچک قابل ملاحظه نیست؛ به علاوه کوه آتش فشان از ابتدا وجود نداشت و بعد بر اثر فشار گرمای زمین ایجاد شده و در موقعیتی که مشغول فوران بوده فشار آتش اجازه نمی داده که هوا وارد مرکز زمین بشود و پس از خاموش شدن آتش فشان قطعاً فروریختگی های درونی کوه، راه هواکش را مسدود کرده است.

یکی از شگفتی های دنیای کوچک ما یعنی عالم شمسی همین است که چرا آتش درونی زمین خاموش نمی شود و هر روز هم قوی تر و باعظمت تر از قبل جلوه می کند و هیچ نشانه ای از ضعف یا کم شدن قدرتش مشاهده نمی شود؟ چرا؟

به طور کلی می خواهم نظریات یک انسان عادی و خصوصاً منطقی را که قدری شعور و حسن نیت داشته و لجوج نباشد درباره زندگی خودمان به طور خلاصه بیان کنم. ماحصل نظریات مزبور این است که تمام چیزهایی را که ما در خصوص دنیا و آخرت و یا هر اسم دیگری که برای آن انتخاب شده می دانیم، از طرف خود ما اختراع شده است و با جرأت باید گفت هنوز هیچ کس از آن دنیا نیامده که چیزی را به ما بیاموزد. همه افکار ما در خصوص مرگ و بقای روح و... از مغز ناقص ما ساخته و

پرداخته شده که از علم و بیش ما بالاتر بوده و قبول نسبی کرده ایم نه مطلق. (۱)

نظریه انیشتین

انیشتین دانشمند ریاضی و فیزیک که صاحب نظریه معروف نسبی است می گوید: در جهان چیزی هست که نمی دانم چیست و کاری می کند که نمی دانم چه کاری است (هر چه می دانیم از بضاعت علمی ما است) و تمام عمر همواره در انتظار هستیم. امروز منتظر فردا هستیم و فردا که شد انتظار پس فردا را داریم و پس فردا منتظر هفته بعد آن هفته و منتظر ماه و سال بعد سال منتظر سال های آینده می باشیم. تا وقتی که جوان هستیم تصور می کنیم انتظار ما برای تشکیل خانواده است و پس از ازدواج به وجود آمدن فرزندان و در روزهای سال خوردگی هم مرتباً انتظار فردا را داریم. یک وقت متوجه می شویم که انتظار ما برای وصول فردا هیچ علتی نداشته جز این که منتظر مرگ بودیم. نمی دانیم که ساعت مرگ ما کی فرا می رسد در انتظارش عمر می گذرانیم.

صاحب نظران اندیشمند معتقدند مرگ پایان دردهای جسمانی و روحانی است، نظیر همان خواب لذت بخش؛ پس چرا باید از مرگ هراس داشته باشیم.

باز باید دانست که مرگ برخلاف نظر برخی از مفسرین عادی، دروازه و مرز نیست که بین این جهان و جهان بی پایان کار گذاشته شود و تصور کنیم که وقتی از این مرز عبور کردیم، یعنی مردیم، مسافرت ما به پایان رسیده باشد، نه... بلکه مرگ یکی از مراحل این سفر بی انتهاست؛ باید راه پیمود تا به مقصد رسید.

مسافرت بی بازگشت

هر شب بر اثر خوابیدن، به دیار دیگر می رویم و بعد از آن جا مراجعت می کنیم، ولی در مسافرت مرگ برگشتنی نیست؛ دنیای دیگری است، اما آن جا دنیای مادی نیست. قطره پس از طی مسافت ها و تبدیل شدن ها، گرما و سرما دیدن ها بالاخره ابری بالای

۱- در صفحات قبل گفتیم که بعضی از نظریات اساتید علم اسپریتسم مبنی بر این بود که اغلب دانش های پیچیده را ارواح احضار شده توسط مدیوم به نابغه ها و دانشمندان القا می کنند و...

دریا خواهد شد و مستقیماً به دریا خواهد افتاد که وطن اصلی اوست.

هرگز کسی از آن جهان نیامده است که اوضاع آن جا و لحظات مرگ را برای ما بیان نماید، هر چه گفته و نوشته شده تعبیر ذهنی است و حتی در احضار روح، ارواح احضار شده که توسط مدیوم سخن می گویند هم از حقیقت بی خبرند، ولی از ما آگاه ترند و با محدودیت خاص جواب سؤالات را می دهند. این است راز مرگ که انسان در قبال آن مبهوت می شود.

انسان هر چه سعی می کند چیزی بفهمد نمی تواند، چون کسی نیست که جواب او را بدهد و تازه اگر کسی چیزی بفهمد دیگر وجود ندارد، زیرا اگر چیزی از حقیقت را درک کند مبدل به همان چیز می شود و دیگر وجود مادی ندارد.

اظهارات روح «لومن» منجم به شاگردش

از مقالات «کامیل فلاماریون» که شناخته شده در علم اسپریتسم و طرف دار جدی وجود مستقل روح و حیات بعد از مرگ می باشد، مطلبی به طور خلاصه بیان می شود.

روح لومن هفتاد و دو ساله، منجم و متفکر علم مخفی که عمر خود را با شاگردش در رصدخانه محبوب خود گذرانده، توسط مدیوم به شاگردش بعد از مرگ ظاهر شده، مطالبی با احتساب دقیق نجومی روی کاغذ آورده که به این شرح است:

می خواهم حادثه ای را که به اصطلاح اهل زمین مرگ نامیده می شود، به تو بفهمانم و شمه ای از سیر خود را که چشم ظاهربین خاکیان از درک آن عاجز است، به طور ساده که قابل درک برای تو باشد، با توجه به بینش و علم محدودت شرح دهم.

اگر می خواهی به معنای مرگ پی ببری باید فکر خاک آلود خود را از کدورات و تعلقات خاک نشینان، پاک کرده و به قلب و باطن خویش متوجه و متمرکز شوی تا حقایق گفتار آزاد مرا درک کنی.

بدان ای دوست عزیز! مرگ وجود مستقلی ندارد که بتوان آن را با فعل و انفعال مواد شیمیایی و عناصر طبیعی قیاس کرد. بعد از مرگ اولین مرحله سیر روح مبهم و شبیه به حال کسی است که تازه از خواب بیدار شده و انعکاس های نیمه روشن و

لرزان رؤیا در ذهن او باقی است.

ندای این جهان جز وهم و پندار چو از خواب گران گردی تو بیدار

همین که آخرین ضربان قلب و رشته مغناطیسی بین جان و تن قطع شد، به شخصیت خود متوجه می شوند، با پاکی طینت خود به سیر این جهان می پردازند و به سرمنزل مقصود می روند.

روح شرور و غبارآلود با توجه به غلظت آرایش نفسانی مدتی دراز به حالت حیرت و بی سامانی و کدورات و گیج باقی می ماند (البته مدت دراز که لومن می گوید به علت نبودن بُعد زمان شاید سال های زمینی طول بکشد که این همان جهنم آن هاست).

ای فرزند عزیز و دوست من! به خاطر داری یک شب تنها، نزدیک تخت من که در حالت احتضار بودم نگران و افسرده و ناامید به من نگاه می کردی، من در سیر خود بودم ولی متوجه حالات تو هم بودم. چشم من به ستاره محبوبم کاپلا افتاد که در افق با اشعه نورانی می درخشید و مرا نزد خود می طلبد.

آه! چه شب دردناکی برای تو و چه شب فرح بخشی برای من بود که از آن مشاهده به کلی بی خود شده بودم.

وعده وصل چون شود نزدیکآت شش عشق تی زتر گردد

تو گمان می کردی من مرده ام، در صورتی که به علت مستی روحی از هستی بی خبر شدم. گریه بی هنگام تو و دخترم مرا از آن حالت باز می داشت و کلماتی چند برای تسکین شما از زبانم بیرون آمد.

گفتم: آرام بگیرید، بال های مرگ برای بردنم به آسمان باز است لحظه ای دیگر پرواز خواهم کرد و به وطن اصلی و آرامش ابدی خواهم پیوست.

به یگانه دخترم بگو هرگز در فراقم بی تابی نکنند، جز نیکی و نوع دوستی، کاری نکنند و توجه داشته باشد مرگ تولد دیگری است که قابل توصیف نیست.

حال حواسم کرخ و چشمم که در ستاره کاپلا خیره و مات بود تار شد. بی تابی و گریه تو و دخترم مرا از حالت روحانی دور می کند، حس مرا می گیرد و فضا را تیره

می کند. آرام به من نگاه کن؛ به عمق قضیه که همواره بحث و گفت و گو می کردیم فکر کن... حال به خودم آمدم. پای کوهی بسیار باصفا و باطراوت هستم که نظیر آن را هیچ گاه ندیدم و به تو هم نمی توانم با محدودیت فکری ات توضیح دهم. کلاً توصیف با زبان میسر نیست.

در چشمان من قوتی به وجود آمده که می توانم کواکب و سیارات را در آسمان آشکارا ببینم، حتی جزئیات قاره ها و شهر ها و کوچه ها و عمارات را روشن می بینم. کره زمین را که یک لحظه پیش ترک کرده بودم یافتم و تمام دقت خود را به آن متمرکز ساختم. طولی نکشید فرانسه و بعد پاریس را دیدم اولین چیزی را که جست و جو کردم رصدخانه محبوب خودمان بود که من و تو ساعات عمر خود را با لذت فراوان آن جا گذرانده بودیم همین فراز رصدخانه یادگار لذت بخش ترین ساعات عمر من و تو بود و بعد به خانه ام رفتم. از خاصیت چشم خود در حیرت بودم، من می توانستم مانند لوله های دوربین آن را بلند و کوتاه کنم. ناگهان دیدم دور از محوطه ای که من بودم، اهالی در میدان جمع شده و شخصی را زیر گیوتین اعدام می کنند. بسیار حیرت کردم. وقتی نزدیک شدم، دیدم شخص مقتول لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه است و حوادثی که اکنون یعنی ۱۸۶۴ می بینم مربوط به سال ۱۷۹۲ شورش فرانسه است. باور نمی کردم که وقایع ۷۱ سال قبل را امروز با چشم خود می بینم. افکارم را متمرکز کردم. ناگهان فهمیدم ستاره ای که در آن فرود آمدم کاپلای عزیز من است که در فاصله ۷۸۱ تریون کیلومتر از زمین است. فوراً معماً حل شد.

توجه شما را به همین مسئله اساسی که یکی از حقایق علمی است جلب می کنم. همه می دانیم که سیر نور با محاسبه زمینی ما در هر ثانیه ۳۴۰ هزار کیلومتر است. نور ماه در یک ثانیه، نور خورشید در مدت هشت دقیقه، نور مشتری در ۴۲ دقیقه، اورانوس در دو ساعت و نپتون در چهار ساعت به زمین می رسد و همین طور نور سیریوس در مدت ده سال بعد به نظر ما میرسد. ستاره کاپلا را با فاصله اش از زمین که حساب کنیم باید مدت هفتاد و یک سال و ۸ ماه در راه باشد تا به زمین برسد یا از زمین به آن جا

برسد.

خصائل انسان مربوط و منوط به حالت سیاره ای است که انسان در روی آن زیست می کند. هیچ یک از افعال شما مطمئناً آزادانه و اختیاری نیست و در حقیقت انسان نتیجه قوای معین است که در کره خاکی حکم فرماست. فقط روح انسان دارای وجود است که وابسته به فعل و انفعال مغزش نیست و...

شاگرد این منجم به روح استاد خود می گوید: می ترسم مشاهدات عجیبه و اظهارات حیرت انگیز تو صرفاً توهم بوده و قوه تصور آن ها را در نظرت مجسم نموده باشد.

استاد می گوید: می بینم که از استادت ایراد می گیری و تلویحاً می پرسی مناظر زمین را در مواقع ابری چگونه از آسمان می بینم و همچنان وقایعی که در اطاق و پشت دیوارها و سایر موانع اتفاق می افتد چه طور می توانم ببینم و به وقایع پی ببرم. جواب بسیار است، ولی فهم و درک برای زمینی ها محدود است و وقایع را با توجه به درک و فکر و اندیشه تو تعریف می کنم.

برای عبور از امواج اتر مانع و محدودیت نیست و در و دیوار و اجسام که شما آن ها را مانع برای عبور می دانید از عبور اشعه نامرئی و امواج اتری جلوگیری نمی کند غیر از چشم و عصب بینایی و خواص محدود و ناقص شما، حواس دیگری هست که ارتعاشات مرئی اتری را درک می کند. ایراد شما جز بی اطلاعی از اسرار طبیعت، حتی بی خبری از نیروهای خودتان علتی دیگر ندارد.

چرا باور ندارید که روح لطیف با همان فکر و اندیشه در جسم خاکی ولی مستقل، می تواند مناظر عالم را تماشا کرده و به تجربیات آن پی ببرد. بدانید آن علمی که شما دارید و موجب نخوت و غرور شماست، جز ادراک محدود از حواس ناقص چیز دیگری نیست.

بدانید ارتعاشاتی به نام نور، صوت، بو، طعم و... است که از راه حواس خمسسه به مغز شما می رسد. حواس شما در این عالم سفلی فقط چند حرکت و تموج نسبی را

می تواند درک کند و از ادراک بقیه آثار که اندازه زیاد و تعداد آن ها در فهم و عقل شما نمی گنجد، عاجز است.

حس شنوایی انسان به درک کلیه ارتعاشات صوتی و شنیدن همه آهنگ ها قادر نیست. وقتی این ارتعاشات خیلی کند و از چهل در ثانیه کمتر باشد، ضعیف و بسیار پست است که گوش آن را نمی شنود. هنگامی که این تموجات خیلی سریع و تند و بیش از ۳۶ هزار در ثانیه باشد، صوت بسیار بلند و قوی است که باز گوش قادر به شنیدن آن نیست. ارتعاشات پایین تر و بالاتر از این دو حد برای خاکیان ناشنیدنی است، ولی برای موجودات دیگر شنیدنی است. درباره نور همین مطالب با قدری اختلاف جاری است. تفاوت رنگ های دلربا و مناظر در نتیجه ارتعاشات و تموجات است که عصب بینایی شما را متأثر می کند که آن ها را ببیند. اگر این تموجات، کند یعنی پایین تر از ۴۵۸ ترلیون در ثانیه باشد، نورش ضعیف و در چشم شما نامرئی است و هرگاه تند باشد، یعنی بیش از ۷۲۷ ترلیون در ثانیه باشد، باز عصب بینایی قادر به دیدن نیست؛ اما برای سایر مخلوقات مرئی است؛ بنابراین آنچه را که اعصاب گوش و چشم شما ادراک نمی کند، نمی شناسید و موجودیت آن ها را منکر می شوید. چیزهای دیدنی و اسرار حیرت آور بسیار است، ولی تا از زندان تن و چاه ظلمانی هواهای نفسانی بیرون نیامده اید، درک عجایب عالم آفرینش محال است و بس...

زایشی دوباره

در مبحثی راجع به کلیه افعال و آثار و حیات در نتیجه فعل و انفعالات با سلول های دماغی بشر، مطالبی گفته شد که صرفاً از کبد و انسولین از لوزالمعده ترشح می شود؛ فکر هم از مغز تراوش می نماید، اما موقع مرگ مغز، فکر باقی و مستقل می ماند و دیگر رابطه ای با مغز ندارد.

سه عامل اصلی یعنی جسم و قالب فلکی و روح، موجودیت انسان است. بدن انسان مجموعه ای از مولکول های مادی متغیر است؛ بالعکس جسم فلکی غیر مادی (اتری) سیال، رقیق، ظرف روح و جوهر روان است. روح مدرک وجودی متفکر است

و محیطی که در آن زیست می کند مادی نیست و با تغییر تدریجی بدن عوض نمی شود، زیرا خودش موجد این تغییر و تبدیل است. اگر به عقیده مادیون روح، غیرمستقل و فکر، تراوش مغز باشد، پس با تغییر دائمی سلول های مغز، فکر و روح نیز تبدیل می شوند؛ در نتیجه انسان شخصیت خود را نمی شناسد و عمل فیزیکی و شیمیایی سلول های مغز هر قدر دقیق تر باشد نمی تواند در هیچ امری قضاوت کند، حتی شعوری ندارد که بداند حاصل دو در دو چهار می شود.

اتصال روح به بدن به وسیله جسم فلکی است که پس از مرگ هم آن را نگاه می دارد. پس از خروج از حیات غبارآلود زمینی، قوه متفکره لحظاتی بین خاطره گذشته که به کلی محو نشده و حقیقتی که هنوز آن را کاملاً درک نکرده است، قرار دارد.

دوام این به نسبت زیادی یا کمی، بستگی به علاقه روح به فریبندگی حیات دنیوی دارد که فعلاً او را مهار کرده و مانع ارتقاء روحش بوده؛ همچنان که نوزاد خروج خود را از رحم حس نمی کند، انسان نیز جدا شدن روح را از کالبد درک نمی نماید. مرگ ما تولد در حیات آسمانی است، مانند بدن که زایش در حیات زمینی است. جسم مادی از اجتماع مولکول ها و اتم ها تشکیل شده که به وسیله تنفس و تغذیه بلاانقطاع، نسوج سلول های بدن را تجدید می کند.

جسم در ظرف چند ماه به کلی عوض شده و حتی یک اتم از آنچه بود وجود نخواهد داشت. این اتم ها دائماً از جسمی به جسم دیگر در سفرند. آنچه انسان خاکی تنفس کرده و می خورد، هزاران بار پیش خورده و تنفس شده است؛ در واقع همه بازخورده یکدیگریم.

شعور باطن

روح فلکی یا همزاد یا شعور باطن کجاست و چه وظایفی دارد؟

دوست ارزشمندم جناب دکتر «محمد ولی مقدم زنجانی» استاد دانشگاه آزاد تهران مقاله ای به این حقیر ارائه کردند که به طور خلاصه عناوین مطالب آن از نظر تان می گذرد و بعد در مورد نظریه پردازی صحبت خواهد شد.

ضمیر ناخودآگاه دستگاهی مخفی و ناشناخته در درون ماست که از بدو تولد هر چه که ما می بینیم و می شنویم یا حس می کنیم یا هر فکری که از مغز ما عبور می کند، همه را مانند دستگاه فیلم برداری ثبت و ضبط می کند. سلامتی یا بیماری، شهوات و تمایلات، تلاش ها و کوشش ها، خواب دیدن، روشن بینی و خلاصه همه افکار و اعمال ما متأثر از سازمان ناخودآگاه ماست که همان شعور باطن است.

در واقع شعور باطن یا ناخودآگاه، نیروی عظیمی است که در اعماق روان ما مخفی بوده و حدود نود درصد حرکات و رفتار و گفتار و کردار ما را رهبری می کند.

لذا عقل و اراده ما تحت تأثیر عملکرد ناخودآگاه بوده و در اغلب مواقع، روان و شعور آگاه ما فرامین و تمایلات و خواسته های او یعنی شعور باطن را تأیید یا تصویب می کند.

نظریه پرفسور فروید

فروید (۱) اعتقاد داشت که زندگی بیرونی ما نسخه ای بدلی از زندگانی درونی ما است. اعمال روزانه ما آینه ای است که در آن اندیشه های درونی ما آشکار می گردد. خبط ها، بدی ها، خوبی ها، مهربانی ها، شادی ها، تلخی ها و... همه علل روانی دارند که چگونگی آن ها بر ما آشکار نیست.

وی همچنین معتقد بود که بیماری های روانی معلول تراکم آزردها است و برای درمان این نوع بیماری ها باید در منشأ و تأثیرات گذشته شخص تحقیق شود، زیرا تخم اول آزردها در دوران کودکی کاشته می شود. اگر ما بخواهیم در زندگی بر خود مسلط باشیم و از آسایش فکری برخوردار باشیم و به اختلالات روانی دچار نشویم باید از کشمکش بین نهاد و خود بکاهیم و با تلقین، افکار و تمایلات نیک و مثبت فراخور را قوی تر سازیم. هرگاه انرژی روانی و استعداد های خود را صد در واحد به حساب آوریم، حدود نود درصد آن در قید و بند های دنیای درون ما محبوس می باشند.

۱- . فروید روان شناس و پزشک فراخود استاد در علم متافیزیک اتریشی است.

حال اگر ما بتوانیم وارد دنیای درون خود بشویم، قادر خواهیم شد در اعماق تاریک دنیای درون خود نفوذ کرده و نیروهای زنجیر شده را کشف و آزاد سازیم که البته این عمل از طریق هیپنوتیزم و ورزش های مخصوص و ریاضت میسر خواهد بود.

(۱)

نظریه پرفسور رودلف آشتی نیر مبنی بر شعور باطن این است که اگر بدن انسان را به کره زمین تشبیه کنیم، شعور باطن قاره جدیدی است که فروید روان پزشکی آن را کشف کرد.

کشف این قاره جدید که به نام شعور باطن یا ناخودآگاه است به چه درد می خورد و چه قدر ارزش دارد؟

ارزش این قاره به نام شعور باطن زیاد است که با وصف زبان میسر نیست. عظمت و شکوه آن ارزش مند ترین شیء جهان هستی است که به هیچ وجه به وصف نمی آید.

حالا- با هم قدم به قدم در این قاره اسرارآمیز ارزشمند در دنیای درون آدمی پیش خواهیم رفت. انرژی روانی و فکری شما صد واحد است، ولی شاید بیش از نود واحد آن در قید و بندهای دنیای درون شما محبوس هستند و شما هر قدر در این سرزمین به نام دنیای درون، پیش بروید یکایک زندان ها را در اعماق تاریکی دنیای درون یافته و نیروهای زنجیر شده خود را از زندان ها آزاد خواهید کرد؛ در نتیجه استعداد جسمی، روانی و فکری شما به طور اعجاز انگیز فزونی خواهد یافت.

با پی بردن به اسرار درون اگر بگوییم عقل و اراده کهنه شده است یا عقل و اراده شکست خورده است، سخنی به گزاف نگفته ایم، زیرا آن قدرها هم که تصور می شد عقل و اراده و منطق در سرنوشت، اعمال، رفتار و فعالیت بشر مؤثر نبوده است، زیرا نیرو و عامل دیگری در اعماق درون بشر بوده که قدرت آن در فرمان دادن به اعمال و رفتار بشر خیلی قوی تر از عقل و اراده و منطق بوده است.

دانشمندان از زمان های بسیار قدیم تا بدو پیدایش اسرار دنیای درون، یعنی اسرار

۱- . در صفحه های قبل راجع به ورزش های یوگا و ریاضت و تمرین های لازم، توضیح داده شد که سه عضو خفته در بدن ما که بدون استفاده است را می توان از طریق ورزش و ممارست یا هیپنوتیزم بیدار کرد.

شعور باطن یا همان ضمیر ناخودآگاه، انسان را موجودی عاقل و منطقی تصور می کردند، در حالی که امروزه روان کاوان معتقدند که بر خلاف تصور و عقاید فلاسفه قدیم نظیر سقراط، افلاطون و ارسطو انسان موجودی احساسی است و عقل و منطق خیلی کم در زندگی او دخالت دارد.

هم اکنون شما شاید تصور کنید که هر کاری که بشر می کند از روی عقل و اراده و سنجیده است؛ با این حساب افراد حسود، دزد، دروغگو، خودخواه، عوام فریب، کلاهبردار، دورو، کینه توز، لاقید، تنبل، اغفالگر، ریاکار، منحرفین جنسی و... مقصر و مسئول هستند، در حالی که طبق نظریه جدید روان کاوی این قبیل اشخاص مقصر و مسئول نیستند، بلکه افرادی هستند که مبتلا به بیماری های روانی می باشند.

گرچه فلاسفه قدیم نظیر سقراط و به خصوص افلاطون، به طور غیرمستقیم اشاراتی در مورد ضمیر ناخودآگاه دارند، ولی آن نظریات اولاً کامل و قطعی نبوده اند، ثانیاً عقیده نداشتند که ضمیر باطن نیرومند تر از عقل و فکر و اراده، یعنی خودآگاهی باشد.

جایگاه شعور باطن

شعور باطن انسان که گوشه دوری از بدن جا گرفته، همه چیز را می داند و آگاه است، ولی دانستنی های خود را به شعور ظاهر، یعنی مغز، نمی تواند منتقل کند، چون شعور ظاهر یا مغز دارای معلومات محدود و مختصر و در تلاش برای کسب علم بیشتری است و چون می داند که این علم و آگاهی در شعور باطن می باشد، سعی می کند چیزی از این وقایع را از شعور باطن کسب کند، ولی شعور باطن امتناع می کند، چون ظرفیت آن را در مغز نمی بیند و نمی تواند یا اجازه ندارد دانستنی های خود را که جزء اسرار است، به او بگوید. چرا؟

ما تا وقتی که نفهمیم چرا جهان به وجود آمده و همواره وجود خواهد داشت، درنخواهیم یافت که آیا جهان همواره خواهد بود یا موقتی است؟ آنچه باعث حیرت و نادانی ما در این جهان بی پایان شده، همین «چرا» است که باید دانست. واژه «چرا» هم مثل عقل و فهم و... را ما وضع کرده ایم، اما این واژه برای جهان و خدا مفهومی ندارد.

آه خداوندا! علت این التهاب درونی و کنجکاوای چیست؟ تو آفریننده احساس بشر و همه چیز هستی. بین قلب و چشم چه ارتباطی ست که هر چه او می بیند قلب به تپش می افتد؟ سرمنشأ این همه اسرار کجاست؟ آیا این جاذبه مقدس را برای دوام هستی آفریده ای؟

باید اذعان کرد بشر هرگز به راز آفرینش و فلسفه خلقت پی نخواهد برد و هرچه کاوش کند، به همان اندازه در گرداب اسرار فرو خواهد رفت. پس چه باید کرد؟ باید به خودش پناه برد و از منبع فروزان عشقش مدد بگیرد.

به دریا نگریم، آرام و باشکوه بود و عظمت خاصی داشت. خورشید کم کم از افق بالا می آمد و انوار زرین خود را بر روی امواج معتدل و ملایم آب می لرزاند. نسیم روان بخش در سطح آب و ساحل می وزید. سکوت عمیقی را در درونم که حاکی از حیرت و تعجب و عجز بود، احساس می کردم. نوعی حرارت و هیجان مجهول در تمام عروق و اعصاب خود احساس می نمودم. قلبم از حیرت نزدیک بود که از حرکت بازایستد.

همه وجودم دست خوش انقلاب روحی خاصی شده بود که نمی توان آن را بیان کرد، زیرا الفاظ ناقل معانی نیستند.

آتش نامحسوسی در درونم زبانه می کشید و تار و پودم را در لهیب خود می سوزاند. برای نخستین بار استنباط کردم نه تنها اضطرابی از مرگ ندارم، بلکه اشتیاق و کشش مجهولی تمام ارکان وجودم را فرا گرفته، اعصابم آماج اشعه مرموزی قرار گرفته بود. این اشعه جز شوق دیدار چیز دیگری نبود. در این هنگام بی اختیار قطرات اشک هم چون ژاله های بهاری بر رخسارم چکید. آه خدایا! این چه آتش نهانی است که در درونم افروخته شده؟ آیا این شعله ها در درونم بوده، ولی بهانه ای برای شعله ور شدن نداشته اند؟ چگونه به وجود آمده نمی دانم. چه می گویم، چه دریافتم، همین قدر احساس غیرقابل توصیفی دارم که تعریفش با زبان و قلم میسر نیست.

هوش و عقل بشر جزء امتیازات او و پسندیده است. در این صورت چگونه شخصی را

که همیشه مشغول جست و جو است و همه چیز را با ترازوی عقل می سنجد و تا عقل او چیزی را قبول نکند بدان ایمان نمی آورد، به مراتب پست تر از آن نادان می دانید که کورکورانه هر افسانه و مو هومی را می پذیرد و بدان ایمان می آورد.

خواهید گفت که این شخص که مشغول تفحص است و همه چیز را با ترازوی عقل می سنجد، نظیر آن شخص نادان از اسرار جهان و خدا چیزی را دریافته است، ولی کدام پسندیده است: تحقیق کردن یا کورکورانه زیستن؟

«روبرت میلیکان» از دانشمندان فیزیک و بزرگ ترین اندیشمند عصر حاضر درباره اسرار جهان هستی می گوید: من و جینز که وی نیز از بزرگان دانش فلکی عصر حاضر است، می گوئیم: تنها چیزی که مورد اطمینان ماست، این است که هیچ یک از ما دو تن در خصوص اسرار جهان چیزی نمی دانیم و چیزی به دست نیاورده ایم. پس از سال ها مطالعه و تحقیق تنها پیشرفتی که در حل اسرار دنیا نصیب ما شده این است که یقین کرده ایم که قادر به حل اسرار جهان نیستیم. فایده این موفقیت منفی این است که اگر شاه راه را پیدا نکرده ایم، در عوض جاده فرعی را با شاه راه اشتباه نخواهیم کرد.

نهراسیدن از مرگ

پرفسور «ریموند» در کتاب خود به نام زندگی پس از زندگی که از پر فروش ترین کتاب هاست، نشان داده روح بعضی از بیماران که عمل جراحی شده بودند، موقتاً از جسم آن ها خارج شده است، به نحوی که خود شاهد کار پزشکان بوده و حتی در آن لحظات به منزل و نزدیکان خود سر زده و از حال آن ها باخبر شده و پس از بازگشت به جسم و بهبود یافتن عین وقایع را تعریف کرده اند.

این آزمایش ها در غرب آمریکا هم توسط پزشکان مختلف مثل دکتر «ملوین موریس» فوق تخصص در انواع جراحی و برنده جایزه خدمات ملی آمریکا نیز تکرار شده و بالاخره در سال ۱۹۸۱ دکتر «جورج آندرسین» کتاب معروف و پر فروش خود را با عنوان ما نمی میریم منتشر کرد که در آن بر اساس پدیده های علمی و تجربی نشان داده است که مرگ جسم، پایان موجودیت انسان نیست.

در سال ۱۹۸۴ کتابی با عنوان زندگی متوالی به قلم «سیلويا کراستون» افقی جدید در بقای روح مورد توجه همگان قرار گرفت. این انتشارات نه تنها ترس و واهمه از مرگ را در افراد کاهش داد، بلکه بیداری جدیدی در مورد هدف خلقت و وظیفه انسان در این دنیا را به زینت قلم آراسته است. این کتاب ترس و واهمه از مرگ را بی اساس خوانده است.

واقعه ای عجیب در مجتمع تحقیقات روحی انگلیس

این واقعه شنیدنی و خواندنی از مؤسسه ای است که از حدود نیم قرن به این طرف تجربه قابل قبول به دست آورده و کوچک ترین تردیدی در این مورد وجود ندارد. این مؤسسه چهل جلد کتاب در هر شش ماه منتشر می کند.

قبل از تعریف واقعه باید اذعان کرد به قول اساتید این علم، در هیچ کشوری مسئله ارتباط با ارواح و مکالمه با آن ها به اندازه انگلستان طرف دار ندارد. گرچه در فرانسه و آلمان و ایتالیا نیز مجامعی وجود دارد، لیکن این مجامع غالباً از هدف اصلی خود که صحبت با ارواح باشد، عدول کرده و در عوض به تحقیقات معرفت الروح و عصبی و غیره پرداخته اند؛ حال آن که مجتمع مکالمه با ارواح انگلستان که مرکز آن در لندن می باشد، به هدف خود وفادار مانده و امروز نیز مثل گذشته سعی می کند که با ارواح توسط مدیوم ها رابطه برقرار کند.

برای این که موضوع برای خوانندگان کاملاً روشن شود و نیز به مدعیانی که عقیده دارند مکالمه بین اشخاص زنده است نه بین مرده و زنده، باید گفت این ارتباط و مکالمه همان شعور باطنی اشخاص زنده است که با یکدیگر مکالمه و موضوعی را از یک نفر به شخص دیگر منتقل می کنند.

برای رد این تفکر اساتید و صاحب نظران با تجربه مجتمع ارتباط با اموات واقعه ای عجیب و شنیدنی را تجربه کرده و در اختیار مشتاقان و کنجکاوان مسئله مورد بحث قرار داده اند که با مآخذ و منابع معتبر ذیلاً شرح داده می شود.

این موضوع حکایت نیست، بلکه واقعیت محض است که توسط محققان و استادان

این امر انجام شده است. این واقعه جدید که اخیراً در انگلستان اتفاق افتاده و در چهلمین جلد کتاب ماهیانه مجتمعات ارتباط با اموات نوشته شده، حیرت و تعجب خود مسئولان را فراهم آورده که از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

یکی از اساتید این مجتمعات به نام دکتر «دریتون توماس» شخصاً در رأس این واقعه بوده و بیش از صد بار با ارواح شخصاً توسط مدیوم خود خانم «لئونارد» در لندن مکالمه کرده و در این مورد کتابی با عنوان زندگی بعد از مرگ را تألیف کرده که یکی از پر فروش ترین کتاب های مؤسسه می باشد که مطالب مهم و خلاصه شده آن را بیان می کنیم.

در سپتامبر سال ۱۹۶۷ میلادی دکتر دریتون توماس نامه ای دریافت می کند که نویسنده نامه «هاچ» می باشد. این شخص در شهری نزدیک لندن به نام نلسون زندگی می کند.

وی نوشته است: آشنایی من با شما فقط از طریق کتاب زندگی بعد از مرگ شما انجام شد. من در این شهر با دختر خوانده ام که شوهرش فوت کرده و با پسر کوچک او که طفلی باهوش و دوست داشتنی بود، زندگی می کردیم، ولی افسوس که این طفل کوچک که من به شدت به او علاقه داشتم، بر اثر حصبه درگذشت.

اینک از شما تقاضا می کنم که در صورت امکان به وسیله یکی از مدیوم هایی که شما در کتاب خودتان ذکر کرده اید با روح این طفل مربوط شوم.

هاچ در همین نامه مختصر، مشخصات کلی طفل را داده و منتظر نتیجه می ماند. آقای دریتون توماس بعد از دریافت این نامه با این که زیاد اطمینان نداشت که بتواند برای هاچ کاری انجام دهد، برای همین قضیه را با خانم لئونارد (مدیوم) در میان می گذارد و نامه و مشخصات این پسر ده ساله را هم به او می دهد و خواهش می کند که اگر می تواند به این خانواده کمکی کند.

مدیوم خانم لئونارد در میان ارواح دوستی به نام «فدا» داشت. در عالم خواب مغناطیسی از دوست خود می پرسد که آیا ممکن است در عالم ارواح یک کودک ده

ساله به نام ترولو پیدا کند؟

فدا (رابط مدیوم در عالم ارواح) پس از قدری تفحص می گوید: بله، چنین کودک ده ساله ای بین ارواح است، ولی نامش ترولو نیست تولو است (اسم واقعی طفل تولو بوده و خانم لئونارد به اشتباه ترولو گفته بود که فدا دوست روحی خانم لئو آن را بدون شناخت قبلی اصلاح کرد). با این وصف با این که دکتر دریتوس توماس و خانم لئونارد اسم کودک را اشتباه خوانده بودند، فدا در دنیای دیگر او را پیدا می کند و اسم اصلی او را به مدیوم می گوید و حتی در خصوص خانواده او صحبت می کند و راجع به وضع مزاجی کودک و غده های گلوی او اطلاعاتی به آن ها می دهد.

در جلسه دوم و سوم علاوه بر فدا دو روح دیگر هم حاضر می شوند و در خصوص آن کودک و پدر و مادر او صحبت می کنند. از همه مهم تر صحبت هایی است که روح تولو می کند و از دنیای دیگر بادقت درباره بازی های خود و رفقای که داشته و معلمی که به او درس داده سخن می گوید و حتی محل قبر خود را نشان می دهد، در حالی که نه دکتر دریتوس توماس نه خانم لئونارد و نه رابط روحی فدا کوچک ترین اطلاعاتی درباره قبر او نداشتند.

طفل ده ساله به قدری با دقت مناظر اطراف خانه خود را که در آن زندگی می کرده و نشانه قبرستان خود را برای مدیوم مجسم می نماید که مایه حیرت و تعجب آن ها می شود. بلافاصله پس از پایان جلسه، دریتوس توماس همراه خانم لئونارد به ناچار برای روشن شدن قضیه با همان نشانی که طفل داده بود، به منزل هاچ می روند و با هاچ و مادر آن کودک ملاقات می کنند. با این که قبلاً کوچک ترین آشنایی با آن خانواده نداشتند، همه نشانه هایی که روح طفل داده بود با خصوصیات مادرش مطابقت داشت بدون حتی یک نقطه اشتباه.

البته این طور حوادث تاکنون اتفاق افتاده و اهل فن این علم با بررسی های دقیق ثابت کرده اند روح بقای خود را با راه های مختلف ثابت کرده است. این قضیه چه ارتباطی با ضمیر ناخودآگاه دارد؟ آیا ضمیر ناخودآگاه مناظر خانه و قبرستان طفل را

برای دریتون توماس توصیف کرده بود یا ضمیر ناخودآگاه هاچ و مادر طفل که در حومه لندن زندگی می کنند، منظره خانه و نشانه قبرستان را برای مدیوم خانم لئونارد توصیف نموده است؟

در جلسه چهارم، فدا گفت: این کودک قبل از این که مبتلا به حصبه شود، به مرض گلوئی مبتلا بوده که مزاج او را ضعیف کرده، در نتیجه وی را برای ابتلا به حصبه آماده کرده است.

دکتر دریتون توماس این قضایا را با هاچ و مادر طفل در میان می گذارد. آن ها با تعجب و حیرت تأیید می کنند که تولو مدتی قبل از مرگ خود مبتلا به مرض لوزتین شده و لوزه های گلوئی او ورم کرده بود و بالاخره با عمل جراحی، لوزتین او را بیرون آوردیم.

روح کودک مطالبی را اظهار کرده که هیچ یک از سکنه آن شهر بلکه آن کشور و اقوام و نزدیکان طفل از آن اطلاع نداشتند، حتی هاچ و مادرش از قضیه ای که تعریف می شود کاملاً بی اطلاع بودند.

در جلسه پنجم و ششم مکالمه با ارواح که گروه مجتمع ارتباط روح انگلستان تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته بودند، مجدداً با روح کودک رابطه برقرار می کنند. یک روح راهنمای کودک که هیچ نسبتی با کودک و خانواده او نداشته ناگهان در ارتباط می گوید: لوله... لوله.

دریتوس توماس از شنیدن کلمه لوله خیلی حیرت کرد و از مدیوم خود مادام لئونارد که در حالت مخصوص بود، خواهش کرد که به طور جدی تحقیق کند که منظور روح از کلمه لوله چیست؟

در اثر اصرار و تقاضای متوالی مدیوم، بالاخره جواب داده می شود که علت ابتلای کودک به مرض حصبه لوله می باشد.

مجدداً دریتوس توماس نامه ای به هاچ نوشت و از او پرسید: از عالم ارواح گفته شده که علت مبتلا شدن کودک به حصبه، لوله بوده است. آیا صحت دارد یا نه؟

هاج در پاسخ نوشت که هیچ اطلاعی نداریم و اصلاً من و مادرش نمی توانیم بفهمیم مقصود روح از کلمه لوله چیست؟

در جلسه بعدی دکتر دریتوس توماس بار دیگر مدیوم را تحت فشار قرار داده و از روح کودک مستقیماً درباره لوله توضیح می خواهد. با پافشاری توماس، روح تولو اطلاع داد که مقصود از لوله، لوله آبی است که در نیم کیلومتری خانه ما در یک غار که من و دوستم ژاک آن جا می رفتیم و بازی تارزان می کردیم و در جنگل حادثه جویی می کردیم، وجود داشت. گاهی که من احساس تشنگی می کردم از آب آن لوله می خوردم و...

دریتوس توماس بعد از دریافت این جواب هیچ اطلاعی به هاج نداد تا توضیحات دیگر از روح کودک بخواهد. مقصود او از اطلاع ندادن به اولیای کودک آن بود که اطمینان کند هر مطلبی که راجع به نشان و محل لوله از دنیای دیگر می آید از دهان کودک خارج شده است نه از شعور باطنی اولیای طفل. روح کودک از دنیای دیگر بادقت نشانی محل و لوله را به دریتوس توماس توسط مدیوم داد. دریتوس توماس به همراه مادام لئونارد بدون اطلاع اولیای طفل مسافرتی به آن محل کرده و دانست که آن غار نیست، بلکه محلی است که سابقاً برای بیرون آوردن سنگ معدن از دامنه تپه حفر شده بود و لوله هم عبارت از یک لوله فلزی است که برای بیرون آوردن زه کشی آب های معدن در آن جا نصب شده است.

پس از پیدا کردن و مشاهده آن که کاملاً با گفته های کودک مطابقت می کرد، به سراغ اولیای کودک می روند و آنچه را که از روح کودک شنیده و شخصاً هم دیده و بازرسی کرده بودند، برای اولیای کودک توضیح می دهند. اولیای کودک از این موضوع در شگفت می شوند، زیرا اصلاً نه از آن حفره بزرگ و نه از آن لوله اطلاع داشتند و نمی دانستند که کودک در زمان حیات خود از آب آلوده لوله نوشیده و به مرض حصبه دچار شده است.

آب لوله را برای تجزیه به آزمایشگاه اتحادیه پزشکان در انگلستان فرستادند. آزمایشگاه بعد از آزمایش های متعدد نوشت:

«هر کس از این آب بنوشد اعم از کودک یا بالغ، به امراض عفونی ناشی از ویروس خطرناک موجود در این آب ارسالی مبتلا می شود.»

دریتوس توماس سراغ دوست طفل به نام ژاک را که روح تولو به آن اشاره کرده و هم بازی او بود را گرفت. پس از ملاقات با ژاک، او تأیید کرد که یک روز در میان، بعد از خروج از مدرسه به اتفاق تولو به آن غار می رفتیم و در آن جا تارزان بازی می کردیم. تولو چند بار از آن آب خورد و من تصور نمی کردم بر اثر خوردن آب لوله او مریض می شود و می میرد. او شروع به گریه کرد و اطرافیان بسیار متأثر شدند.

هیچ یک از موجودات زنده این جهان از علت مسمومیت تولو و ابتلای او به مرض حصه اطلاع نداشتند که بتوانند بدون اراده خویش به وسیله شعور باطنی (۱) که اختیارش در دست ما نیست و در دست خودش می باشد، به آن آگاه باشند و این موضوع را به اشخاص زنده دیگر افشا کنند.

بنابراین ناچار باید قبول کرد که این مطلب از دنیای دیگر و از عالم ارواح آمده است و باز ممکن است مدعیان و منکرین دیرباور بگویند که شاید از طریق شعور باطن ژاک دوست تولو به این مطلب پی بردند، آن وقت به مشکلات زیادی برخورد می کنیم و لازمه اش این است که دکتر دریتوس توماس با کمک مدیوم با شعور باطنی خود به سراغ شعور باطنی ژاک رفته، از او سؤالاتی کرده باشند و ژاک بدون اطلاع خویش با شعور باطنی خود به آن ها جواب هایی داده باشد. تازه اگر این فرض تقریباً محال را بپذیریم، موضوع مسمومیت طفل مرده به میان می آید، زیرا ژاک به هیچ وجه نمی دانست که مرض دوستش ناشی از آشامیدن آب آلوده لوله بوده است.

۱- . به ظن قوی ما نمی توانیم به زبان شعور باطن خودمان آشنا شویم و بفهمیم که او چه می گوید، اما اگر امکان پذیر بود آن وقت به اسرار خواب و سایر اسرار مجهول حیات پی می بردیم. آیا در این جهان کسی بوده است که بتواند زبان شعور باطن خود را بفهمد؟ جواب منفی است زیرا مغز محدود انسان نمی تواند از آن حدود تجاوز کند و اگر از آن حدود تجاوز کرد، دیگر انسان نیست و مبدل به همان اسرار می شود. مولانا می فرماید: آنچه اندر وهم ناید آن شوم.

دکتر دریتون توماس در کتاب خود اعتراف می کند که در تاریخچه ارتباط با ارواح این مجتمع، قریب نیم قرن است هیچ واقعه ای را عجیب تر و بهت انگیز تر از این واقعه تجربه نکرده است، زیرا این قضیه برخلاف موارد دیگر صدایی از عالم دیگر می آید که مربوط به اشخاص زنده نیست و ما را از یک حقیقت بزرگ آگاه می کند. گرچه این واقعه به طور کلی اعضای مربوط به مکالمه ارواح را در یازده جلسه خسته کرد، ولی یک واقعیت بزرگ را درک کردم. بدون شک و تردید باید اذعان کرد روح بقا دارد و می تواند ما را در بعضی از مسائل دنیوی اعم از پزشکی، ریاضی و سایر علوم دیگر راهنمایی کند، زیرا آن ها چیزهایی می دانند که ما نمی دانیم.

حال هر کسی می تواند طبق سلیقه و قضاوت خود هر طور که مایل است از این موضوع نتیجه بگیرد.

باید همواره به یاد اموات باشیم و از آن ها برای حل مشکلات زندگی خود کمک بخواهیم.

در پایان، این نکته مهم یادآور می شود که وظیفه نگارنده، گردآوری و تدوین نوشته های بزرگان اهل فن و روشن بینان علوم مورد بحث است و دیگر کاری به تحلیل و تجزیه و اظهار نظر درباره چگونگی تجربیات و بیانات محققان را ندارد که کدام مطلب مستند و کدام افسانه است و هیچ گونه تعصبی درباره نوشته ها ندارد (چون از دل برخاسته است، لاجرم بر دل نشیند).

از طرفی بنده همه گفته های بزرگان اهل معنی و تجربه اظهارات از رفت و بازگشت اشخاص عادی از عالم کما را باور دارم و به آن ها معتقد هستم، ولی اگر دلایلی بخواهید، عاجز از توضیح آن هستم. از طرفی هر نگارنده همواره در مورد پیدایش یک موضوع نشان می طلبد و آن گاه مأخذ را نیز می نگارد و تقدیم به طالبان و حقیقت جویان می نماید.

اندکی بود آن چه آمد در بیان بیش از این را از درون خود بخوان

اینک با عذر از اطاله کلام، اگر در سیاق عبارت بر حسب عادت حشوی به نظر آمد

یا در فصاحت و بلاغت آن ضعفی باشد با بزرگواری خود از عیب جویی چشم پوشیده ولی از هدف اصلی هرگز چشم پوشید و همواره حقیقت جو باشید زیرا فرموده اند: «جوینده یابنده است».

به امید حق تعالی

بی مقدار: مقصود اقتصاد

۱۷/۳/۱۳۸۹

برگرفته از کتاب از جنین تا جنان، اثر میر قطب الدین محمد عنقا و تصویرهایی از تجسد روح توسط استادان فن از کتاب انسان روح است نه جسد، تألیف دکتر رئوف عیدی

دستور اعمال مغناطیسی، احضار ارواح، نمو نیروهای باطنی، تقویت اراده، تصرف از نزدیک و دور، طرز ریاضات هندی، و منشأ کشف، کرامات و خوارق عادات و شفای بیماران

قبل از هر چیز تمرین، فراگیر باید عشق، صبر، حوصله و امید داشته باشد و بعد دستور حضوری استاد، مکمل عوامل مؤثر در پیشرفت هستند.

از شرایط ویژه ی «احضار ارواح»، خلوت بودن مکان و فارغ بودن مغز انسان از افکار پراکنده است. همچنین معده باید خالی باشد و از هر نظر آسوده خاطر باشد. عامل و حضار میل مفرط و عشق به کار داشته باشند. و نیز عزم ثابت، صبر و حوصله داشته باشند و بی اضطراب و عجله، اقدام کنند. به ارواح احترام بگذارند و باطناً به خداوند پناه بجویند. مدت تمرین پانزده دقیقه در هر شبانه روز است (مدت این تمرین از یک ماه الی شش ماه به نسبت اختلاف مردم است و به ندرت افراد با استعداد در جلسات اول با روح مربوط می شوند).

دستور اول: با چند نفر دوست و هم فکر یا خانواده خود، دور یک میز چوبی سه پایه بنشیند و کف دست های خود را با انگشت ها از یکدیگر باز کنید؛ بدون تکیه و فشار روی میز طوری بگذارید که انگشت کوچک دست راست شما با انگشت کوچک

دست چپ شخص دیگر (کسی که در طرف راست شما نشسته) مماس گردد. همچنین انگشت کوچک دست چپ شما انگشت کوچک دست راست دوست شما (از طرف چپ) را لمس کند و مانند این ارتباط بین دست های سایر افراد دور میز باشد؛ سپس همه متوجه حضور یک روح باشید و فاتحه بخوانید و عامل (از بین جالسین دور میز، یکی که باصفا تر و با سابقه تر است عامل و طرف صحبت با روح شود) از روح بخواهد که تا وقت حاضر شد، حضور خود را با حرکت دادن میز اعلام کند. ظرف پانزده دقیقه اگر اعلام کرد؛ بعد از سپاس گزاری از او بخواهید روح یکی از دوستان یا اقوام از دنیا رفته ی شما را پای میز دعوت کند. همین که روح منظور، حضور یافت، با قرائت حروف تهجی با روح مکالمه کنید و طبق آن جواب سؤال خود را بگیرید؛ مثلاً عامل، حروف تهجی و ترجیحاً ابجد هوز را با صدای گرم و واضح بخواند و از روح بخواهد که به هر حرفی از حروف جواب که در یکی از قطعات ابجد بود و قرائت شد یک یا دو پایه میز از زمین بلند کند (برای نویسنده تمام میز از زمین بلند شد و به سقف اتاق رسید که در جزوه ی حکایات شرح آن را نوشتم و شاید برای کمتر کسی چنین شده باشد) همین طور، یکی یکی حروف منظور را یادداشت کنید (اگر صفحه ی میز گرد و گردنده است صفحه ی اول را بچرخانند)؛ سپس حروف مقطعه را پهلوی یکدیگر بنویسید تا جواب سؤالتان را بگیرید. اوایل امر ممکن است جواب مبهم و حروف نامرتب باشد، ولی به تدریج بهتر خواهد شد.

دستور دوم: حروف تهجی را با خط خوانا روی صفحه کاغذی به نحو نیم دایره بنویسید و روی میز نصب کنید. بعد فنجان را وارونه کنید و وسط میز، مقابل نیم دایره بگذارید. سپس سرانگشت سبابه ی دست راست را به آرامی و بدون فشار در ته فنجان قرار دهید و با توجه تام و تمرکز فکر تا یک ربع ساعت منتظر بمانید تا فنجان به حرکت افتد و دسته ی فنجان، مقابل هر حرفی که روی کاغذ نوشته اید، واقع شود آن حرف را یادداشت نمایید که جواب شماست. حضار توجه عمیق خود را باید به روحی صالح متوجه و متمرکز سازند؛ وقتی حاضر شد نامش را به همین وسیله بپرسد و از

پرسش امر مادی و اسرار مردم و ضرر رساندن به دیگران باید بپرهیزند؛ زیرا در ابتدای امر غالباً ارواح پست و ول گرد برای استهزاء اشخاص تازه کار، با حرف های بیهوده شما را زحمت می دهند و از اسرار اطلاعی ندارند؛ اما به تدریج که سطح فکر و درجه ی روحانیت عاملان ارتقا یافت، به همان نسبت با ارواح عالیه مربوط می شوند و مطالب مهم تری کشف خواهد شد، اگر ظرف پانزده دقیقه نتیجه حاصل نشد، باید عمل را قطع و به روز دیگر موکول نمود.

دستور سوم: چون دستورهای ابتدایی طولانی و پرزحمت می باشند، ارواح صالح راهنمایی کرده اند که یک قطعه چوب سه گوشه انتخاب کرده که در هر کدام آن یک پایه و در هر پایه چرخ کوچکی تعبیه شده باشد. (ساخت فرنگ است که نامش پلانسه می باشد. نوک یک زاویه ی آن، چوب مثلث جای مداد تعبیه شده است و در دو پایه ی دیگر از زیر ساچمه گذاشته اند که به سهولت به تمام جهات می چرخد) مداد را به یکی از پایه های آن نصب کنند؛ طوری که نوک مداد روی کاغذ سفید باشد. شخص عامل یا یکی از افراد که استعداد مدیومیت (ارتباط با ارواح) بیشتر دارند، دست خود را آهسته روی پلانسه بدهد و آن را در اختیار روح گذارد تا بنویسد. با کمی توجه و تمرکز، روحی که حضور یافته باشد، دست مدیوم، پلانسه و مداد را به اختیار خود می گیرد و شروع به نوشتن حروف عبارات حتی مسائل و مطالب مهم می کند. معروف است که به این شیوه کتاب ها نوشته شده است. (رفیقی داشتم به نام الکساندر که می گفت: در کتب تاریخی ملت ما آمده که کشیشی فوت کرد و کتابی که می نوشت، نیمه تمام ماند. بعد از فوتش که با روح او ارتباط برقرار کردند، بقیه ی مطالب آن کتاب به دست مدیوم نوشته شد و عجیب آن است که هم خطش و هم طرز انشا، شبیه کشیش مرحوم بود؛ حتی لغاتی که کشیش در زمان حیات غلط می نوشت، با دست مدیوم هم آن لغات همچنان غلط نوشته می شد!)

دستور چهارم: یک صفحه کاغذ روی میز گذاشته شود، بعد مدیوم، مداد در دست بگیرد، مثل کسی که مشغول تحریر است، دست و مداد را روی کاغذ، آزادانه رها کند و

در نتیجه ی مراقبه و به خود فرو رفتن، روح بر او چیره می شود و بدون دخالت مدیوم (وسیط) مداد شروع می کند به نوشتن مطالبی به زبان های مختلف که گاهی مدیوم با آن زبان ها بیگانه است؛ همچنین روح با دست مدیوم نقاشی می کند که وسیط کاملاً از کسیدن آن ناتوان است.

دستور پنجم: صفحه ی کاغذ را با مداد درون جعبه بگذارید و در آن را ببندید. فقط مدیوم، دست خود را روی آن جعبه بگذارد؛ بعد از مدت کوتاهی نوشته یا نقاشی خود به خود انجام گرفته را از جعبه بیرون خواهید آورد.

دستور ششم: اشباح، نورها، صور و دست های نورانی انسانی ظاهر می شود؛ به طوری که بعضی علمای مادی شخصاً دیده و تصدیق کرده اند. گاهی آن تا آن جا تجسم می یابد که می توان آن را لمس نمود. این قسمت در اتاق سیاه (شامبر نوار) و شرایط دیگری انجام می شود که یکی از آن ها خواب عمیق مغناطیسی مدیوم و صفحات منیزیوم است.

تمرین راجیوجا

تمرین ۱: صبح بعد از برخاستن از خواب، مقداری آب سرد و پاک استنشاق کنید؛ این کار تا ظهر، مغز را تر و تازه نگاه می دارد و از سرماخوردگی پیش گیری می کند و برای بدن بسیار سودمند است. طرز اجرای این دستور این گونه است که بینی را در ظرف آب داخل کنید و آب را بالا بکشید تا به حلق برسد. منظور از اجرای این دستور حفظ سلامتی و طول عمر است (حداقل ۱۵۰ سال).

تمرین ۲: عقل قوه ی پر فیض و کار گزار است. وقتی از او هام فارغ باشد، متوجه عالم قدس و خیر محض می شود از حبس شدن نیرو در جسم مصون می ماند. در ابتدا باید اعصاب تطهیر شود. و برای اجرای این دستور، انگشت ابهام را به سوراخ راست بینی بگذارید، از سوراخ چپ بینی، هوای پاک با تمام قدرت استنشاق کنید؛ وقتی ریه از هوا پر شد، انگشت سبابه را به سوراخ چپ محکم بنهید سپس ابهام را از سوراخ

راست بینی بردارید، هوای داخل ریه را با سرعت بیرون کنید. چنان چه این عمل سه الی پنج بار در شبانه روز در نصف شب یا طلوع فجر به مدت پانزده روز یا یک ماه انجام شود، اعصاب پاک و قوی می شود و به انسان شخصیت دیگری خواهد بخشید. صبر و مداومت در این کار، در ماه های اول انسان به مقامی از پاکی مغز می رساند که می تواند افکار دیگری را بفهمد و می تواند اصوات را از فاصله های دور بشنود. وقتی حواس را جمع و متمرکز کند، و این حالات موجب نشاط و تمایل بسیار به سوی تعالی و اجتهاد خواهد شد. وقتی از این تمرین ها آثار ثابتی مشاهده شد، بقیه ی دستورها را هم با نهایت امید و ایمان به کار بندند و بر خوارق عادات بیشتری قادر شوند.

تمرین ۳: تمام فکر خود را تا نهایت توان، به نوک بینی متوجه کنید و چند دقیقه به همین حالت بمانید. مدتی پی در پی این دستور را اجرا کنید اما طول زمان هر دفعه زیادت از زمان قبل باشد. بعد از مدتی که خوب اجرا کردید، بوهای پاک و خوب از دور می شنوید. فایده ی این تمرین پاک شدن مشاعر است بدون آن که به شیئی طبیعی اتصال داشته باشد. باید بدانید که این سه تمرین فقط مقدمات کار است.

تمرین ۴: وقتی توانستید حواس و قوای خود را جمع کنید، مسلماً فهم، شعور و ادراک خاصی که قبلاً مانند آن را نداشتید، در وجودتان پیدا می شود که عقل شما نشاط و راهی برای فهم مسائل می یابد و انسانی دیگر می شوید. مثلاً در چنین حال تمرکز، اگر فکر خود را به اطراف زبان متوجه سازید، صداهای غریبی می شنوید که خطاب به شما حرف می زند و نیز وقتی متوجه نوک بینی شوید، رایحه هایی را می بویید و هنگامی که متوجه اطراف زبانتان شوید، حس می کنید چیزی به زبان متصل شده است؛ وقتی به سقف دهان و حلقوم متوجه شوید، اشکالی به نظرتان خواهد رسید که دیگران از دیدن آن عاجزند.

تمرین ۵: تصور کنید نوری را که تاریکی در آن اثری ندارد، از عروق قلب و متفرعات آن شروع می شود و از عصب مرکزی و ستون فقرات عبور می کند. در همین حال، نفس را به درون ریه بکشید و بعد بیرون دهید، سپس تصور کنید تمام عروق

تغییر کرده و طوری نورانی شده اند که اطراف خود را روشن می کنند. این تمرین باید تکرار شود و هر چه فکر در یک نقطه متمرکز باشد زودتر و زیادتر به نتیجه می رسد.

تمرین ۶: فکر را فقط متوجه قلب کن بی دخالت حواس و محسوسات دیگر.

تمرین ۷: به دستاورد اجرای تمرین ها فکر کن؛ مخصوصاً آن چه در عالم خواب از ارواح طاهره و ملائکه دریافته و انس گرفته ای. پیوسته با آن ها در حالات غیر عادی هم صحبت شو. وقتی از خواب، بیدار می شوی، درک می کنی که اثر مصاحبه با ارواح و ملائکه در تو باقی است که باعث دوام ارتباط باطن تو با ارواح و لذت کیفیت روحانی است.

تمرین ۸: به یکی از خاطرات خوب زندگی خود فکر کن؛ یا به چیز سودمندی که فکرت با آن آرامش می یابد. منظور اصلی از این تمرین عادت دادن فکر به تمرکز طولانی مدت است.

تقویت اراده

دستور اول: شرایط این دستور را باید کاملاً و با دقت اجرا کنید؛ زیرا پایه و اصل سایر دستورهاست. با آسودگی خاطر و عشق در زمان و مکان مناسب و خلوت در محل راحتی بنشینید. یک شیء ساده و عادی مثلاً یک دوات بلور ساده که فقط یک مکعب صاف باشد در مقابل چشم بگیرید؛ طوری در آن شیء توجه خود را متمرکز کنید که تمام سطوح و اضلاع آن در چشم تو مثل آینه منعکس و نمایان گردد. بالاخره این تمرین را آن قدر باید تکرار کنید که تمام جزئیات ساختارش در فکرت چنان هویدا گردد که گویا آن شیء را در آینه می بینی. می توانید برای تسهیل عمل یکی دو بار چشم ها را باز کنید و آن شیء را بررسی نمایید تا منظور حاصل گردد. هر قدر آن شیء در فکر روشن تر مجسم شود و بیشتر طول بکشد، موفقیت بیشتری کسب شده است. اگر عامل، تمام استعدادش را به کار برده باشد، آن شیء را با چشم بسته طوری می نگرد که گویی پلک چشمش مانند شیشه ی عینک است! که اگر چشم را باز کند و آن شیء

را ببیند که روی میز مقابل خود نهاده بود، با آن وقتی که با چشم بسته آن شیء را تصور می کرد، فرق نمایانی بلکه هیچ فرق نداشته باشد.

دستور دوم: بعد از تکمیل دستور اول و فراغت از اجرای آن، عکس یکی از دوستان را که بیش از سایرین با شما مأنوس باشد، به جای دوات بلور قرار دهید. تمام ساختار صورت و نواحی برجسته ی آن را دقیقاً در نظر بگیرید؛ حتی یک خال هم از خیال شما محو نشود. وقتی صورت آن دوست در فکر شما ثابت و نمایان شد، در خیال احضارش کنید و مانند زمانی که او واقعاً نزد شما بوده است خواهش یا امر کنید که در ساعتی که مشخص می کنید، به ملاقات شما بیاید.

دستور سوم: وقتی دستور قبل به دل خواه به پایان رسید، می توانید با غریبه ها مانند دوست خود عمل نمایید و در او اثر کنید.

دستور چهارم: وقتی صورت اشخاص یا اشیا در فکر شما تجسم یافت، به آن ها می توانید تغییر قیافه ی خوش یا ناخوش بدهید و هر چه بخواهید (از راه دور) در باطن آن ها ثبت نمایید که آن گونه رفتار کنند؛ بایستند، بنشینند، بروند، بیایند خوش رفتار باشند یا بدرفتار.

دستور پنجم: اگر دستور قبل را انجام دادید و نتیجه ی مطلوب گرفتید، خواهید دید که دوست شما در هر حال (خوش یا ناخوش) باشد، در حال شما هم بدون اطلاع قبلی اثر می کند. به این دلیل که از لحاظ ارتباط و هماهنگی معنوی دو طرف، ارتعاشات امواج مغناطیسی منتشر شده ی مغز فرستنده را مغز دیگر مانند آنتن رادیو گرفته است. در اوایل مرین ها باید همیشه عادات و حرکات معمولی دوست را در نظر بگیرید که سهل الحصول تر است، اما همین که فکر و مغز شما ورزیده شد و به راه افتاد، حرکات و اعمال غیر عادی دوستان یا بیگانگان را می توانید تجسم کنید و آن ها را به کاری وا دارید که عادت و سابقه نداشته اند. وقتی تمرین ها از نظر زمان و مکان به دل خواه نتیجه دهد، باید بدانید که اشکال و صور اشیا و اشخاص که تجسمات ذهنی تان شده است، ثابت و پایدار نیست و با اختیار شما در فکر باقی نمی ماند و ممکن است پس از تجسم و

تظاهر به زودی بگریزند و محو شوند.

برای جلوگیری از فرار تجسمات ذهنی باید دیده های ذهنی را از یک تا پنج دقیقه در فکر نگاه دارید؛ به شرط آن که فکر دیگری داخل مغز نشود و مغز هم از این کار خسته و در نتیجه بی رغبت نشود که همین بی رغبتی مسبب محو شدن است. پس به محض خستگی مغز، دست از تمرین بردارید. وقتی دوباره شروع کنید که عشق سرشار به عمل داشته باشید که همین عشق موجب دوام تجسمات ذهنی است. نکته ی مهم دیگر برای پیشرفت کار و نتیجه گرفتن در تمام معنویات صوری و معنوی آن است که عامل بیش از استعداد و استحقاق واقعی خود، چیزی را توقع و درخواست نکند و بیشتر از حدود و حقوق خود نطلبد. شاید احتیاج به وجود استاد مخصوصاً در امور پوشیده ی روحانی به این دلیل است که فراگیر را از تجاوز و زیاده روی بازدارد و به حقوق و گنجایش آشنا و قانع کند تا از تعویق اثر یا بی نتیجه ماندن عمل ناامید و خسته نشود.

تحکیم اراده بر وفق جریان مادی و سیر طبیعی

مقصود از استحکام و استوار بودن اراده، آن نیست که فقط با گفتار و تلقینات سطحی بدون اراده ی قلب و عشق بگویند می خواهم چنین و چنان شود؛ بلکه خواستن را نباید با هوس اشتباه کرد. با میلی مفرط و عشقی سرشار باید خواهان وقوع عمل مورد نظر بود. از باطن خویش شروع به خواستن کند؛ یعنی آن مقصود در قلب عامل ریشه ی ثابت داشته باشد تا نیروی معنوی اراده ی خلاق آن نقش را به کرسی بنشانند و نیت عامل را به مقصد برساند وقتی مبدأ فکر یعنی مغز فرستنده لرزان، مضطرب و متفرق است و متمرکز نیست، چگونه ممکن است موضوع مسلم و ثابتی را در صفحه ی مقابل که مغز دوست شماست منقش و مؤثر سازد. کسی که در خاطر و باطن خود متصف و مؤثر شد و نقشی که وجود ندارد را موجود نمود، البته در باطن دیگران هم قادر خواهد بود و گر نه هیچ. چنین کسی صاحب کرامات و خوارق عادات و بالاخره اعمال معجزه آسایی (به نسبت عظمت مقام) می شود. مخلوق پراکنده فکر از آوردن مانند آن

همیشه عاجز بوده و هستند. برای تقویت و پرورش اراده، باید دل در اختیار شما باشد که او را مانند حلقه‌ی انگشتری به میل خود بچرخانید که این با ضعف اراده (که نوعی بیماری است)، ممکن نیست. روان‌پزشکان و نیز متخصصین آزموده، فرموده‌اند که ناملايمات و پیش آمدهای خراشنده در زندگی باعث اضطراب و آشفتگی است که اگر با تحمل و متانت یکی پس از دیگری با تصمیم قطعی از درون انسان ریشه کن شود، بهترین وسیله برای مداوای بیماری ضعف اراده است. شخصی که در صدد تقویت اراده و فرمانروایی است، می‌تواند خود را ملزم کند که بر حوادث نامطبوع و موذی غلبه کند، به آرامش برسد و به تملک نفس عادت کند.

برای تحکیم و پرورش اراده، تمرین‌های بسیار است که هر طبقه به تناسب ذوق و سلیقه و رغبت خود، می‌تواند تمرینی انتخاب و با صبر و امید اجرا کند مثلاً:

تمرین: چشم‌ها را ببندید و تصور کنید چند وزنه‌ی چدنی ۵ و ۱۰ و ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ کیلوگرمی جلوی پاهای شماست و مانند دستورهای سابق باید چنان تجسم کنید که گویی وزنه‌ها را با چشم باز می‌بینید؛ حتی مثلاً با نوک انگشتان پای راست، به وزنه‌ی پنج کیلویی بزنیید و با آن اراده‌ی خلاق اثر تماس و تصادم به وزنه را حس کنید به همان درجه که اگر واقعاً پای شما به چنین وزنه‌ای برخورد می‌کرد از حیث فشار و ثقل و مقدار حرکت پا و حالت چرخیدن وزنه تا حدی که صدای ضربه‌ی پا به وزنه‌ی ذهنی را بشنوید که در نتیجه‌ی ضربه‌ی پا، وزنه چرخید و مسافتی از پا دور شد و ایستاد.

وقتی تمرین شما با وزنه‌ی پنج کیلوگرمی رضایت بخش به پایان رسید، با وزنه‌ی دوم و... همان عمل را تکرار کنید تا وزنه‌ی آخری برسید. البته تاکنون اراده و ایمان شما به درجه‌ای رسیده است که آثار اعمال را دیده و از تأخیر نتیجه‌ناامید نشوید. ناامیدی مانع پیشرفت امور روحانی است و رعایت نظم و ترتیب در اجرای تمرینات یکی پس از دیگری در پیشرفت عمل کمک می‌کند پس و پیش انجام دادن تمرین‌ها، بر بی‌طاقتی و عجله داشتن دلالت می‌کند که عمل را خنثی خواهد کرد. اخذ نتیجه از

هر عملی بسته به میزان صبر و بردباری است.

تمرین برای نفوذ در اشخاص

اگر وعده‌ی ملاقات به شخصی داده‌اید، یک روز قبل از روز موعود در اتاق خلوت با فراغ خاطر بنشینید. قیافه‌ی آن شخص و طرز حرکات و ورود او به اتاق و دست دادن و نشستن و مذاکرات و بالاخره تمام جریان حین ملاقات را مثل این که واقع شده و شما می‌بینید، مجسم کنید. بالاخره نقشه‌ی آن چه میل باطنی شماست به باطن آن شخص ثبت کنید که از همان قرار رفتار کند اگر عمل شما جدی باشد خواهد شد.

تمرین: اگر شخصی در نوشتن جواب نامه‌ی شما تأخیر کرده و شما مشتاق رسیدن نامه‌ی او هستید، آن شخص را در ذهن خود مجسم کنید که مشغول نوشتن نامه شماست و مطلب را به طرزی که می‌پسندید، می‌نویسد.

تمرین های درجه دوم برای تأثیر از دور و نزدیک

در قسمت قبل دیدیم که با نیروی اراده و تمرکز فکر هر گونه تصویری را می‌توان در ذهن پدید آورد و آن صور خیالی و وجود ذهنی را با اراده‌ی خلاق مجسم کرد و مانند وجود خارجی رؤیت کرد و آن چه را چشم ظاهر می‌بیند با چشم باطن هم می‌توان دید و به شگفتی‌های قدرت اراده، ایمان آورد. اکنون برای آن که سایر حواس نیز مانند حس بینایی با قدرت های فکری ابراز فعالیت کنند، لازم است نیروی تصور را بیشتر ورزش دهیم تا حس های شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه هم مثل بینایی ورزیده و تحت نفوذ اراده قرار گیرند. برای اخذ این نتیجه:

تمرین در لامسه

۱. در اتاق خلوت و آرامی راحت بنشینید و متوجه دمای هوای اتاق شوید که درجه اندازه است؛ با دقت تمام تصور کنید که هوا به تدریج گرم تر می‌شود؛ هر قدر بیشتر تصور ذهنی شما تجسم یابد، به همان نسبت هوای اتاق گرم تر می‌شود؛ به حدی که حال شما از گرمی هوا تغییر می‌کند و شاید عرق کنید ولو هوای اتاق سرد باشد.

۲. در محل راحت با فراغت بنشینید و شیئی را از قبیل مداد، کلاه، سنجاق و نظایر آن از لحاظ نرمی، زبری، سردی و گرمی به تصور در آورید که در دست دارید و آن را لمس می کنید.

۳. وقتی کسالت خفیفی دارید، راحت بخوابید و عضلات و اعصاب و مفاصل را آزاد کنید و حال سلامتی را که قبلاً داشتید در ذهن با تصور ثابت ایجاد کنید. اگر در این تمرین ورزیده شوید، می توانید بسیاری از بیماری های صعب العلاج خود و حتی دیگران را معالجه کنید و سلامتی و راحتی را در جسم و روح خود ایجاد کنید و از حملات و اکثر دردهای زندگی در امان باشید، به شرط آن که ایمان داشته باشید.

تمرین های شنوایی

۱. پس از آن که موسیقی را شنیدید، طوری به ذهن بسپارید که گویی تمام جزئیات آن را با گوش سر واقعاً می شنوید. اگر این تمرین زود به نتیجه نرسد، دل سرد نشوید و متوجه باشید که شعور باطن (سوبکنسیانس) همه جا و در هر حال، حاضر است و تمام امواج را در خود ضبط می کند و منتظر فرصت است که بر اثر اراده قوی و خواست (نه هوس) واقعی شما ضبط کرده ی خود را عیناً به شما تحویل دهد. مثلاً نغمه هایی را که از آن لذت برده اید ولی غفلت داشته اید عیناً حس شنوایی شما را از چنان سابقه ای آگاه سازد.

۲. پس از گوش دادن به زنگ ساعت می توانید عین آن آهنگ را با گوش خیال بشنوید. توقف صدایی که شنیده بودید، آسان نیست و ادامه دارد یعنی الوسیناسیون زنگ در شما باقی می ماند. کاملاً مهم و لازم است که با نهایت قدرت این الوسیناسیون را فوراً از خود دور نمایید؛ برای این کار، سکوت محض و تاریکی مطلق را در ذهن خود تصور نمایید و به حدی متوجه سکوت باشید که آن صوت محو شود.

تمرین بویایی: چند نوع گل یا عطر را به ترتیب و شماره های معین و متوالی بویید و بسیار دقت کنید که بوی هر یک به طور محسوس از مجرای شامه در خاطر شما ثابت

بماند. سپس آن ها را از خود دور کنید و بوی هر یک را به خاطر آورید و در ذهن ایجاد کنید؛ طوری که با اصل برابر باشد. اگر دیر به نتیجه رسیدید یا آن که بوها در ذهن ثابت نماند، بار دیگر عمل کنید تا به نتیجه رسید؛ زیرا بوها هم مانند صوت فقط امواج اند و در اطراف شما یا باطن شما نقش بسته است. اگر بوی گلی با بوی گل دیگر مخلوط شده یا جای یکدیگر را گرفته باشد، مانند تمرین شنوایی، چند دقیقه بی بویی را در مغز تجسم کنید، وقتی بوها به کلی محو شد، عطر مورد نظر را به خاطر آورید و روی آن عمل کنید. تمرین ذائقه را هم به همین طریق عمل می توان کرد.

ساختمان ذهن انسان به قدری القاپذیر و نقش بردار است که با یک حرف می گرید و با حرف دیگر خندان است. سراسر عمر زودگذر ما با وهم و خیال می گذرد و در آخرین لحظه نیز با یک دنیا بیم و امید، دنیا را وداع می گوئیم باز به امید آینده. به هر حال، از قدرت و نفوذ تلقین غافل نشوید و توانایی اراده و عزم آهنین را همیشه به خاطر داشته باشید که با ایمان و همت مردانه می توان کوه را جابه جا و محال را ممکن نمود و از عالم دیگر دری به روی انسان باز کرد.

تمرین های درجه سوم و تأثیر غیر از فاصله ی دور

تمرین های قبل متوجه صورت ظاهر اشخاص و اعمال بود. اینک کیفیات نفسانی و تأثرات روحی و احساسات درونی را باید در ذهن و باطن خویش به وجود آوردیم سپس از راه دور به دیگران انتقال دهیم. پیشرفت در این قسمت، به تکمیل تمرین های قبل بستگی دارد. پس اگر در تمرین های پیشین موفقیت کامل حاصل شده است، این قسمت را عمل کنید و از خوارق عادات حیرت انگیز اراده ی خود برخوردار شوید. اشخاص مجرب می دانند که اگر عامل، عاشق این امور و پیرو دستور استاد کامل باشد به کمال مطلوب می رسد. اکنون برای تسلط و تغییر کیفیات نفسانی و سهولت انتقال به غیر به دستورهای زیر باید عمل کنید.

۱. برای آرامش فکر: آزمایش اول بهتر است درباره ی شخصی عمل شود که با او مکاتبه دارد و از طرز تحریر نامه هایش پریشانی خاطر او را احساس نمایید. باید عکس

او را اقلأ مدت پانزده روز، روزی یک ساعت در محل خلوت در نظر بگیرید. ابتدا آرامش ظاهر و باطن را در خود به وجود آورید، سپس به صورت آن شخص دقیقاً متوجه شوید؛ طبق دستورهای قبل یکی از حالات او را برابر چشم خود مجسم نمایید. بعد حالت اضطرابی را که در او سراغ دارید، با دیده ی باطن ببینید. پس از چند دقیقه توجه ثابت، با اراده قوی حال مضطربش را به آرامش تبدیل و به طوری جدی عمل کنید که قیافه ی محزونش به یک سیمای بشاش نمایان گردد و به تدریج این نشاط را به روح و اعمال قلب او رسوخ دهید تا مغز وجدانش را غرق نشاط ببینید.

۲. ایجاد احساسات: پریشانی یا نگرانی، عشق و علاقه یا بی علافگی و سایر احساسات

۳. احضار دوبل اتریک اشخاص: رفتن دوبل شما به سوی اشخاصی که از شما دورند، هر چه پیش تر برویم تکالیفی لطیف تر و دقیق تر است که باید از زبان استاد شنید (فهم آن نیز کار عقلانی است).

امید است با عشق، علاقه صبر و حوصله و امید بدون خستگی با سیر حق به خواسته ی درونی خود برسید.

شبح یا فانتوم را از بدن سوژه خارج کردیم و دست ما از پشت سر به شبح رسید. با راهنمایی سوژه ی روشن بین کمی قند یا نمک در دهان جسم فانتوم می گذاریم. فوراً اثر شیرینی یا شوری از قیافه ی خود سوژه که در خواب مغناطیسی است، نمایان می شود. این قبیل آزمایش ها دلیل صحت مدعاست؛ از فانتوم نیز عکس برداری هم شده و تردیدی نیست که فانتوم حساس و زنده ی سوژه زیر آزمایش ما بوده است. اما باید دانست که عمل خارج کردن فانتوم زنده از جسم او بسیار خطرناک است؛ زیرا چنان که می دانیم حیات سوژه به وسیله ی رشته ی باریکی وابسته به فانتوم است که اگر آن رشته صدمه ای ببیند، سوژه بیمار می شود و اگر به علت بی مبالاتی یا غفلت عامل، آن رشته قطع شود، سوژه فوراً خواهد مرد. از این آزمایش ها روشن شد که از جسم مادی انسان می توان بعضی عناصر غیر مادی (نیمه مادی) و عالی آن را خارج نمود.

قوه ی حیاتی سوژه یعنی دابل اتریک.

این شکل شامل دو صورت است که از مجله دانشکده علم روحی بریتانیا نقل شده است.

شکل های ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹

(شکل ۷۰۷۱)

در این شکل چهارتا از دست های و صورت های تجسد یافته ی کاتی کنج نشان داده می شود و می بینید که در سمت راست، مدیوم به حال بی هوشی روی صندلی افتاده و روح تجسد یافته ی کاتی هم در سمت چپ بالای سر او ایستاده است. و در شکل ۷۱ روح متجسد کاتی به بازوی کروکس تکیه داده است.

(شکل ۷۲ و شکل ۷۳)

در شکل ۷۲ کروکس در سمت راست روح تجسد یافته ایستاده و در شکل ۷۳ دکتر گالی استاد دانشکده ی جراحی، نبض روح تجسد یافته را معاینه می کند.

این عکسی است که خانم و از روح برداشته است.

این شکل صورت دکتر جمیس کوتس و زن او را که مرده بود، نشان می دهد. این

شکل در مجله ی لندن ماگازین شماره ی ۱۹۲۰ منتشر شد. این صورت در حضور مدیوم (هوب) در شهر روتمی به دست آمده و در وسط صورت آن دو یک خانمی هم ظاهر شده به نام (لیدیا های) که در سال ۱۹۵۶ در روتزی وفات یافته است (۱).

این صورت دکتر جیمس کوتس و زنش در دایره روحی با مدیومی (هوب) و با زانوباکستون ظاهر شده است. در قسمت راست دکتر جیمس صورت زن او هم ظاهر شده (۲).

این شکل به وسیله ی مدیومی (هوب) به دست آمده است. بدین نحو که این صورت در ماه دسامبر ۱۹۱۶ در دایره ی کوکس روحی مدیوم هوب برای سر ویلیام کروکس رئیس جمعیت سلطنی برای پیشرفت علم ظاهر شد که در این صورت، چهره ی زن متوفای کروکس دیده می شود. کروکس این لوحه را خودش آورد و خودش آزمایش کرد و بعد هم برای رفع هر گونه اعتراض خودش آن را در محلول عکاسی انداخت و بعد هم ظاهر نمود (۳).

این شکل صورت آقا و خانم هوبزا که هر دو مرده اند نشان می دهد. این صورت در دایره هوب در سال ۱۹۱۹ ظاهر شد. در وسط این صورت روح فرزند مرده ی آن ها هم ظاهر شده است (۴).

(شکل ۷۴)

این شکل صورت فتوگرافی است که استاد «سیرله» (Searle) آن را از یک روح دیگری تهیه کرده است که در تحت مراقبت علمی، تجسد کامل یافته است. این تجسد هم در حضور مدیوم فلورنس در جلسه ای در سال ۱۹۰۳ ظاهر شده است.

درست به صورت و قیافه ی روح تجسد یافته نگاه کنید؛ چقدر واضح است و

۱- . نقل از مرجع سابق، ص ۲۳۱، شکل ۱۰۱.

۲- . نقل از مرجع سابق ص ۲۴۱، شکل ۱۰۲.

۳- . نقل از جد اول کتاب تحقیقات روحی کروکس.

۴- . نقل از کتاب تصویر نامرئی، تألیف جسمی کوتی.

پوششی هم که پوشیده با وصف روح مطابقت دارد.

بدون وسیله‌ی مادی بلند می‌شدند و یا از جای خود حرکت می‌کردند. دانشمندان ابتدا آن ضربه‌های مقطع را در جدولی ثبت کردند و متوجه شدند که هر کدام از این ضربات، حرفی از حروف الفباست و یا مفهوم کلمات معمول مانند بلی یا خیر می‌دهند. با استفاده از این حروف با روح ارتباط برقرار کردند. معلوم شد که نام آن روح «شارلس روزنا» (Charles B. Rosna) می‌باشد که پدر پنج کودک بوده و یک زن هم داشته است که مستأجر خانه اش او را به خاطر مالش کشته در سرداب آن خانه او را دفن کرده است.

در این عکس نشان داده شده که میز چگونه در حضور کیت و مارگریت فوکس به هوا بلند شده است؛ بدون این که کسی آن را بلند کند. دانشمندانی که در آن مورد بحث می‌کردند، پس از آگاهی از جریان قتل، محل جنازه را کردند و در آن جا استخوان‌های پوسیده و موها و جمجمه‌های آدمی را مشاهده کردند. علاوه بر آن بقایای وسایلی را پیدا کردند که قاتل جسد مقتول را با آن‌ها سوزانده بود. و درباره‌ی باقی‌یافته‌ی بیانات روح با وسایل عادی تحقیق نمودند. در نتیجه‌ی این کشف توجه دانشمندان به ظهور حوادث روحی جلب شد و در مکان‌های مختلف هم ظواهر روحی به وقوع پیوست.

(عکس مجمع روحی)

این عکس سمینار علم روحی جدید را در برت هول لندن نشان می‌دهد.

(شکل ۵۷) (عکس مجمع روحی در فیلادلفیا)

این سمینار در همه‌ی اروپا معروف است و در روز ۳۱ مارس ۱۹۴۸ تشکیل شد و در مقابل شش هزار نفر حضار، ظواهر روحی نشان داده شد.

بعد هم در همین حال و در جای دیگر جلسات مدیومی به طور دوره‌ای تشکیل شد.

روش حفظ سلامت ذهن و بدن

مطالعه در هر زمینه، به خصوص مطالعه ی کتاب های مورد علاقه که با سیستم فکری فرد مطابقت داشته باشد، مسلماً نقطه عطفی در شناخت خود و تجربه ی مفاهیم سلامت و تعادل فکر خواهد بود و برای انسان ماشین زده ی این دوران پرشتاب، تسکین و آسایش خاطر به همراه خواهد آورد. اصل، وجود و عظمت کمال است. با خواندن کتاب عرفانی و خودیابی و درک این که عقل سالم در بدن سالم است، خواهید دریافت که چه ساده است سالم بودن و سالم زیستن و سالم اندیشیدن و سالم نتیجه گرفتن. بینایی و آگاهی، گامی است برای آشنایی با ناشناخته ها و اندیشیدن در این که از کجا آمده ایم و به کجا می رویم و مقصود و هدف چیست. چه دشوار است به قوانین طبیعت بی اعتنا بودن، در پیچیدگی های خستگی و فشار گرفتار شدن، و از نظم طبیعت خود دور ماندن و به بیماری و کهولت فکری نزدیک شدن. آموختن تعالیمی ساده و در عین حال فوق العاده پر معنا را به ما به ارمغان می آورد. هنگامی که به ساختار پر عظمت بدن خود توجه کنیم، می بینیم که بدن ما از ۵۰ تریلیون سلول ساخته شده است که هر یک طبق نظم و برنامه ی خاص خود مشغول انجام وظایف خویشتن است. آیا این برنامه ی عظیم فقط به خاطر خورد و خواب، خشم و شهوت است؟

این است که بزرگان فرموده اند که ارزش یک لحظه اندیشیدن، بالاتر از عبادت چندین ساله ی طوطی وار است.

باید درباره ی فعالیت و هماهنگی این سلول ها اندیشید که در مجاورت یکدیگر فوق العاده شگفت انگیز است. زمانی تحمل این شگفتی ها تا حدودی آسان می شود که سازمان دهی این عامل بی شمار را به شعور ناب نسبت دهیم که در سطحی ناپیدا و در درون این سلول ها مشغول کار و فعالیت هستند و تمامی عملکردهای بی شمار آن ها را هدایت می کند و جهت می دهد. مشکل در ارتباط و شناسایی آن زمانی آغاز می شود که فرد در اثر نقض قوانین طبیعت، ناخالصی و عدم تعادل فکری را در بدن به وجود آورد. این عدم تعادل موجب تضعیف فعالیت این شعور می گردد و بعد در یک دایره ی بسته

کار آیی شعور ناب ضعیف می شود و فعالیت مفیدش کاهش می یابد و نه تنها نمی تواند مشکلات افزوده را از بین ببرد، بلکه قادر به حفظ تعادل معمول نیز نخواهد بود و به بیراهه خواهد رفت. حال باید دید قوانین طبیعت که باعث تعادل فکر و خودیابی می شود کدام ها هستند؟

خانم دکتر همیلا امیر ابراهیمی مدیر مؤسسه ی علم شعور و خلاق می گوید: (۱)

قوانین طبیعت همان قوانین و قواعدی هستند که مسیر شکل گیری و حرکت پیشرفت در خودشناسی و طریقه ی زیستن را در این جهان تنظیم می کنند و انسان را در راستای رشد و تکامل قرار می دهد. انجام این عمل بر رضایت درونی منجر می شود و انطباق با قوانین طبیعت است هم برای خود فرد و هم مورد قبول و رضایت خالق نیز خواهد بود.

کلید اسرار این قوانین در علم پزشکی و عرفان کهن هندی ها باستان به نام آیورود که سابقه ی آن بیش از هشت هزار سال قبل از میلاد می رسد دانشی است که فرزندان و خردمندان ودائی آن را با توجه به درون خود و نگرش به ماورای هستی و ارتباطات با نوابغ روحانی حکما فلاسفه کشف کرده اند و بعد در اثر مرور زمان و در طی اعصار و قرون تحریفات و زوایدی در آن پدید آمده که خوش بختانه در یکی دو دهه ی گذشته با هدایت استادانه ی بزرگان یوگی و با همکاری تعدادی از نخبه ترین پزشکان و متخصصان آیورود این دانش از سینه تاریخ بیرون آورده شده و تحریفات و زوایدی که چهره ی زرین این علم کهن نشسته بود زدوده گردیده و امروز از موفق ترین روش های پزشکی طبیعی است که در دنیا مقبولیت یافته.

در قلمرو خودشناسی و معرفت اسرار هستی

اشارات استاد متافیزیک، مرشد راهنمای عرفان، فیلسوف «عنقا» سایر رهبران فکر و اندیشه خواندید و شنیدید، در وادی دیگر علوم خودشناسی از علم آیورود واداء مطالبی

۱- گروه پزشکان و صاحب نظران علم ایورود، کتاب علم و زندگی، مترجم: سرکار خانم هایده قلعه بیگی.

و روشی پیرامون حفظ سلامت ذهن و بدن و تعلیمات و ریاضت جهت دریافت حقیقت از ساخت و سلامتی بدن آغاز می شود. علم آبرود در مسیر خودیابی، شناخت انواع طبیعت بدن انسان را یک ضرورت بنیادی و اجتناب ناپذیر می داند که باید مشخص و مراعات شود.

امید است طالبان خودشناسی با امید و علاقه، پی گیر قضیه شوند و از رسوبات و تجربیات خودجویی دیگر روانه ی این وادی اسرارآمیز کنند که نسل آینده از ثمرات آن بهره مند شوند.

این حقیر بی مقدار صادقانه با بضاعت اندک خود، اندوخته ی مطالبات خود را در اختیار طالبین نوپا و کنجکاوان جوان این علم که همواره پوشیده و مرموز به ما جلوه داده شده می گذارد، باشد شاهره حقیقت را با دستان خود همواره کرده و پیش بروند.

بیش از هشت هزار سال پیش از میلاد در کتاب ریک و داء و تعلیمات منو هند باستان که قدیمی ترین مذهب جهان هستی است و هم چنین نظریات مورخ ماقبل تاریخ (هرمیت) که نوشته های او به زبان یونانی ترجمه شده و از نوشته های روی سنگ دامنه های هیمالیا ماقبل تاریخ مورد تأیید «پلین» مورخ معروف رومی و یکی از نظریه پردازان مذهب باستانی زرتشت می باشد و... همه متفق القولند که خدایی جز «واحد» نیست. او تنها کسی است که به وسیله ی جوهر حق و حقیقت خود بقا دارد و هر چیز را او به وجود آورده و هر جا و هر وقت جوهر منحصر به فرد است و نمی توان به او نزدیک شد و وی را شناخت این که مبدأ این عقاید از کجا و چه زمانی است، مشخص نیست. هر زمانی را که گفته و نوشته اند ظن و تعبیر است ولی این جمله شعار همه ی آن هاست: «خودشناسی حقیقتاً خداشناسی است». البته رهبران ادیان رسمی جهان هر کدام به عناوین مختلف آن را تفسیر و بیان کرده اند.

این روش را با سالم نگاه داشتن بدن عنوان می کند که مصداق بیت معروف و زرین ایرانیان «عقل سالم در بدن سالم» است.

برای خودشناسی و پی بردن به اسرار خلقت، نیاز مبرم به سلامتی جسم است که

انسان بداند در درونش واقعاً چه می گذرد و طبیعت خود را به دست بیاورد و طبق دستورات استادان اهل فن تمرین و ریاضت نماید که مطمئناً به نتیجه ی قابل قبول دست خواهد یافت.

در رسانه های عمومی و تبلیغاتی تصویری و غیره همه را تشویق به نوشیدن یک لیوان آب پرتقال صبحگاهی می کنند. در صورتی که عده ای هستند که در اثر نوشیدن چنین نوشابه، دچار سوزش و سوء هاضمه می شوند، مسلماً چنین پیش آمد غیر عادی نیست؛ زیرا این عده گروهی از نوع تیپ بدن هستند و کیفیت اسیدی آب پرتقال به مزاج آنان سازگار نیست و یا طبیعت کسی که با نوشیدن یک فنجان قهوه ی رقیق وضع اعصابش به هم می خورد، مسلماً متفاوت از فرد دیگری است که سه فنجان قهوه ی غلیظ را سر می کشد.

نوع بدن انسان نشانه ای را ارسال می دارد که علاماتی بسیار انفرادی دارد و فقط شخص با طول موج آن هم ساز می باشد تیپ های بدن از کدامین نقطه برمی خیزند؟ (عقیده ی حکیمان و اندیشمندان آیورود) نقطه ای که اندیشه به ماده تبدیل می شود و در تصرف سه اصل فعال که به زبان (سانسکریت) دوشا معروف است (واتا پتیا کافا) (یعنی مرکز کنترل کل عملیات بدن)

حال جهت روشن شدن قضیه به طور خلاصه اهم موضوع هر سه دوشا از نظرتان می گذرد.

قبل از شروع قانون آیورود باید بدانیم که کلیه ی آفرینش تجلیات واجب الوجود ذات مطلق و مظهر تجلیات جمیع حضرت ذات در سه منطقه است که البته قبلاً در این مورد مفصلاً در صفحات قبل صحبت شده

اول: عقل کل مظهر تجلیات ذات در منطقه ی لاهوت است؛

دوم: نفس کل مظهر تجلیات صفات حق در منطقه ی ملکوت؛

سوم: طبع کل مظهر تجلیات افعال حق در منطقه ی ناسوت.

هر سه مورد ساختار موجودیت به نام انسان است در غیر این صورت او موجودی

است غیر از انسان.

حکمای آیورود نیز طبیعت انسان را در سه منطقه به شرح ذیل به انسان اختصاص داده اند که خلاصه شده رئوس مطالب از نظرتان می گذرد.

دوشای واتا متشکل از هوا و فضا

دوشای کافا آتش و آب

دوشای پیتا خاک و آب

البته رهبر این دوشاها طبع واتا می باشد؛ زیرا وقتی واتا در حال تعادل باشد، دوشای پیتا و دوشای کافا معمولاً متعادل است. بنابراین برای برقراری تعادل دوشای واتا دارای اهمیتی حیاتی در هر فرد می باشد.

هر سه عامل مرکز کنترل کل عملیات را به دست دارند.

عامل اول واتا، از نیروی حرکت برخوردار می باشد تا فراگردهای تنفس، گردش خون، ورود غذا، دستگاه گوارش، ارسال و دریافت انگیزه های عصبی از مغز و بالعکس انجام می گیرد.

عامل دوم پیتا که باید کنترل در سوخت و ساز بهره مند باشد که فرا گیرد غذا، هوا، آب در تمام سیستم های بدن می باشد.

عامل سوم کافا کنترل کننده ی سوخت و ساز بدن می باشد تا یاخته ها همچنان به هم پیوسته بماند و ماهیچه ها، چربی و استخوان ها بماند و پی ها شکل (۱) بگیرند. طبیعت در ساخت بدن انسان به هر سه عامل نیازمند است که البته در بخش های بعد، بیشتر در مورد دوشاها خواهیم پرداخت.

برای رسیدن به هدف در وهله ی نخست، نوع بدن باید شناخته شود و آن گاه تمرین های ورزشی، ریاضت و طریقه ی تنفس، استراحت، طریقه ی خوردن نوع غذا، طریقه ی خواب، رفتار و کردار و گفتار، تمرکز، هم سازی هر سه دوشا تعیین و تعلیم داده شود که راه گشای ذهن و بدن آماده برای خودشناسی گردد. وقتی تعادل دوشاها

برقرار شد بدن رو به تکامل می رود. زیرا هماهنگی دوشاها (واتا کافا پیتا) سیستم ذهن و کنترل کل بدن را تنظیم و اداره می نمایند. بدن توانایی وصف ناپذیر پیدا می کند که حکم فردوسی فرمود (توانا بود هر که دانا بود)

چگونگی هماهنگی دوشاها

اولین قدم جهت خودشناسی، سلامتی و توانایی جسم است. برای این کار اول باید از طریق پرسش نامه که در مقابلتان قرار گرفته با دقت بخوانید و تکمیل کنید. با این عمل کاملاً روشن خواهد شد که شما در کجا هستید، از کدامین تیپ برخوردارید و چه باید بکنید که هر سه طبیعت در بدن شما هماهنگ و متعادل باشد و بعد شناختی که از نوع خودتان به دست می آورید کلید راه یابی به تعادل کامل فکری و سلامتی شما و ورود به کوی خودشناسی است و دگرگونی را در خود مشاهده خواهید کرد.

بی شک دقت و علاقه و طلب، توفیقی است که شامل حال هر کسی نمی شنود. باید برگزیده شود تا حالت طلب در او شعله ور شود که خود یک موهبت الهی و درونی است که باعث می شود با صبر و حوصله ی پی گیر و فقط به هدف بیندیشد و توجه به منفی گرایان نکند که شاعر فرمود:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها گر کند خار مگیلان غم مخور

با آرزوی توفیق طلب در ذهن شما

بی مقدار، مقصود اقتصاد

آزمون نوع بدن به روش آیورود ماهاریشی

اشاره

آزمون زیر به ۳ بخش تقسیم شده است. بیست پرسش نخست مربوط به دوشای واتا است. با خواندن پرسش ها، به نسبت میزان مطابقت هر پرسش با وضع خودتان، به ترتیب زیر از صفر تا ۶ نمره بدهید:

صفر = مطابقت ندارد.

۳ = به نحوی یا گاهی مطابقت دارد.

۶ = در اغلب اوقات (یا تقریباً همیشه) مطابقت دارد.

در پایان بخش، نمرات واتا را جمع بزنید. به طور مثال، اگر به پرسش اول ۶، و به دوم ۳ و به سوم ۲، نمره اده باشید جمع نمرات: $۱۱=۲+۳+۶$ خواهد بود. نمرات همه پرسش های بخش نخست را به همین ترتیب جمع بزنید و جمع نهایی نمرات مربوط به واتا را به دست آورید. سپس به هر یک از ۲۰ پرسش پیتا و کافا پردازید و به همین ترتیب عمل کنید.

در پایان آزمون، به سه حاصل جمع مجزا دست خواهید یافت. مقایسه ی این سه حاصل جمع، نوع بدن شما را تعیین خواهد کرد.

در رابطه با خصوصیات فیزیکی عینی، انتخاب شما معمولاً دارای یک جنبه ی آشکار خواهد بود. ولی درباره ی خصوصیات روانی و رفتاری که بیشتر جنبه ی ذهنی دارند، باید بر حسب نحوه ی احساس و عمل خودتان در طول زندگی و یا لااقل در چند سال گذشته پاسخ دهید.

مطابقت ندارد گاهی مطابقت دارد اغلب اوقات مطابقت دارد

۱هر گونه فعالیتی را سریعاً انجام می دهم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۲نمی توانم مطالب را خوب حفظ کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۳به طور طبیعی با حرارت و سرزنده هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۴از لحاظ جسمانی لاغرم و وزن من به سهولت اضافه نمی شود. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

موضوعات جدید را همواره سریعاً یاد گرفته ام. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۶با گام های سبک و تند راه می روم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۷در تصمیم گیری دچار مشکل می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۸به آسانی نفخ می کنم و دچار یبوست مزاج می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۹معمولاً دست و پایم به سردی می گرایند. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۰غالباً دچار نگرانی و دلهره می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۱نمی توانم هوای سرد را به خوبی اغلب افراد تحمل کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۲ کلمات را سریع ادا می کنم و دوستانم فکر می کنند که وراج هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۳ به آسانی تغییر حالت می دهم و طبعی احساساتی دارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۴ اغلب اوقات مشکل به خواب می روم و در شب خوب نمی خوابم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۵ پوست من به خشکی گرایش دارد، به خصوص در فصل زمستان. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۶ دارای ذهنی بسیار فعال، گاه بی قرار و بسیار خیال پرور هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۷ حرکات بدنی من سریع و فعال است و انرژی من به صورت انفجاری ظاهر می شود. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۸ به آسانی هیجان زده می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۹ چنان چه به حال خود رها گردم، وضع خورد و خوراک و خوابیدن من نامنظم می شود. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۲۰ سریع یاد می گیرم و به همان سرعت فراموش می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

حاصل جمع نمرات و اتا: □

بخش ۲. پیتا

مطابقت ندارد گاهی مطابقت دارد اغلب اوقات مطابقت دارد

۱ از نظر خودم بسیار کار آیی دارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۲ معمولاً در انجام فعالیت ها بسیار دقیق و منظم هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۳ فکری نیرومند و راسخ دارم و کمابیش حاکمانه رفتار می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۴ بیش از اکثر افراد از هوای گرم ناراحت شده و زود خسته می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۵ به سرعت عرق می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۶ با این که همیشه نشان نمی دهم ولی خیلی آسان تحریک شده و خشمگین می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۷ چنان چه از خوردن یک وعده غذا صرف نظر کنم و یا دیر غذا بخورم، دچار ناراحتی می شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۸موهای من دارای یکی از خصوصیات زیر می باشد:

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. خاکستری شدن یا طاسی زودرس، نازک و ظریف و صاف، رنگ بور یاحنایی.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۹اشتهایی قوی دارم و چنان چه بخواهم، می توانم به مقدار زیاد غذا بخورم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۰بسیاری از افراد، مرا فردی لجوج می دانند.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۱اروده های من، بسیار منظم عمل دفع را انجام می دهند، و در بیشتر مواقع به جای یبوست، لنت دارم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۲صبر خود را بسیار سریع از دست می دهم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۳درباره ی جزئیات امور، کمال پرست هستم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۴به سرعت خشمگین شده ولی زود خشم خود را فراموش می کنم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۵خوردنی های سرد مثل بستنی و نوشابه های بسیار سرد را دوست دارم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۶به جای این که احساس کنم هوای اتاق خیلی سرد است، اغلب احساس می کنم که بسیار گرم است.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۷اغذیه ی بسیار داغ و پر ادویه را تحمل نمی کنم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۸مخالفت دیگران را به حد لازم تحمل نمی کنم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۱۹از تن به خطر دادن و چالش لذت می برم و وقتی چیزی را بخواهم، مصممانه تلاش می کنم.

۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰. ۲۰گرایش دارم که بسیار از دیگران و نیز از خودم انتقاد کنم.

حاصل جمع نمرات پیتا: □

بخش ۳. کافا

مطابقت ندارد گاهی مطابقت دارد اغلب اوقات مطابقت دارد

۱ طبیعتاً مستعد این هستم که امور را به آهستگی و با اعصاب آرام انجام دهم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۲ سریع تر از دیگران وزنم اضافه می شود و دیرتر هم وزن اضافی را از دست می دهم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۳ دارای طبعی ملایم و آرام هستم و به سهولت آشفته نمی شوم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۴ می توانم بدون احساس ناراحتی مشخصی از خوردن ناهار و شام صرف نظر کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۵ مستعد ریزش زیاد آب بینی، بلغم، تراکم خلط به صورت مزمن، آسم و ناراحتی سینوس می باشم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۶ هر شب باید لااقل ۸ ساعت بخوابم تا روز بعد سر حال باشم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۷ خوابی بسیار عمیق دارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۸ طبعاً آرام بوده و به سهولت خشمگین نمی گردم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۹ به سرعت برخی افراد مطالب را یاد نمی گیرم ولی قدرت ضبط من عالی است و حافظه ای قوی دارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۰ استعداد چاقی دارم و چربی اضافی را به آسانی ذخیره می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۱ هوای نسبتاً خنک و مرطوب آزارم می دهد. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۲ موهای پرپشت، پررنگ و مجعد دارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۳ پوست من صاف و نرم است و اندکی پریده رنگ هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۴ هیکلیم پت و پهن است. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۵ واژه های زیر، به خوبی مرا توصیف می کند:

آرام، خوش خلق، مهربان و بخشنده ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۶ عمل گوارش در من کند است و در نتیجه پس از خوردن غذا احساس سنگینی می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۷ بنیه و میزان تحمل جسمانی من خوب بوده و نیز از میزان انرژی ثابتی برخوردارم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۸ معمولاً با گام هایی آهسته و منظم راه می روم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۱۹ مستعد این هستم که زیاد بخوابم و موقع بیدار شدن سست و بی حال باشم. به طور کلی، صبح ها دیرتر خودم را پیدا می کنم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

۲۰ غذا را آهسته می خورم و در عمل بی شتاب و منظم هستم. ۱۰۲۰۳۰۴۰۵۰۶۰

حاصل جمع نمرات کافا: □

حاصل جمع نهایی: واتا پیتا کافا

تعیین نوع بدن

با این که فقط سه دوشا وجود دارد، آیورود با تلفیق آن ها به ده طریق ممکن، به ده نوع بدن به دست می یابد.

انواعی که یک دوشا در آن ها تسلط دارد:

واتا

پیتا

کافا

چنان چه حاصل جمع یک دوشا بسیار بالاتر از بقیه باشد، پس از نوع تک دوشا

می باشید. این امر، هنگامی که در دوشای اولیه دو برابر دوشای دوم باشد، بیشتر شاخص می گردد (مثلاً: واتا = ۹۰، پیتا = ۴۵، کافا = ۳۵)، ولی تفاوت های اندک تر نیز به حساب می آیند. نوع تک دوشا: واتا، پیتا، کافا خصوصیات آن دوشا بسیار برجسته است. دوشای بعدی نیز که حاصل جمع نمرات آن بالا باشد، بر گرایش های طبیعی شما اثر می نهد ولی اثر آن به مراتب کمتر است.

انواع دو دوشایی:

واتا پیتا، یا پیتا واتا

پیتا کافا، یا کافا پیتا

کافا واتا، یا واتا کافا

چنان چه هیچ یک از دوشاها بسیار چیره نباشند، دو دوشا هستید. به این مفهوم که خصوصیات دو دوشای پیش روی خود را یا دوشادوش یکدیگر و یا متناوباً نشان می دهید. آن که میزان بالاتری دارد، در نوع بدن شما دارای مقام اول است. ولی هر دو به حساب می آیند.

بیشتر مردم، جزء اصل دو دوشایی هستند. در برخی، دوشای نخستین بسیار نیرومند است. حاصل جمع نمرات آن ها کمابیش چنین خواهد بود: واتا=۷۰، پیتا=۹۰، کافا=۴۶. بدیهی است که اگر دوشای دیگر، یعنی واتا چنین شخصی نبود این افراد را به عنوان انواع پیتا خالص مشخص می کرد.

مشخصات انواع بدن

اشاره

پس از تعیین نوع بدن خود، اکنون می توانید تفسیر آن را فرا بگیرید. یکی از نکته های مهم دانستنی درباره ی سیستم آیورودایی این است که بر مبنای ژنتیک می باشد. انواع بدن، ارثی هستند. بسیار پیش تر از آن که فرضیه ی دی.ان.آ ارائه گردد، دانشمندان آیورودایی می دانستند که خصوصیات ژنتیک به شکل گروه بندی شده می باشند. رنگ پوست و موی شرقی، همراه با چشمان قهوه ای رنگ است، نه آبی. لازمه ی یک ساختار عضلانی نیرومند، استخوان هایی سبک و نازک نیست، بلکه همراه با استخوان های

سنگینی است که ماهیچه‌ها را نگاه می‌دارند. ذهن و بدن و شیوه‌های رفتاری به صورتی پایدار و با ظرافتی خاص با هم بسته بندی شده‌اند و منحصراً با علم دوشاها پدیدار می‌شوند.

نوع بدن، مانند قالبی است که در آن ریخته شده‌اید ولی سرنوشت شما را در بر ندارد. قد بلندی یا کوتاه اندامی، مصمم یا مردد، نگران یا آرام بودن، نمایانگر یک نوع معین است. با وجود این، گستره‌ای باز برای همگی مواردی وجود دارد که نوع بدن آن‌ها را کنترل نمی‌کند؛ اندیشه‌ها، عواطف، خاطرات، استعدادها، تمایلات و غریزه. با شناخت نوع بدن خود، قادر خواهید بود به حالت بهتری از سلامتی دست یابید. همچنین، در مغایرت با شیوه‌ی طبابت غربی که هدف آن تنها سلامتی جسم و روان می‌باشد، آیورود در طلب این است که همه‌ی جوانب زندگی را به سطحی بالاتر ارتقا دهد؛ روابط بین افراد، احساس رضایت از شغل، رشد معنوی و هماهنگی با جامعه، همگی دارای پیوستگی تنگاتنگ با ذهن و بدن می‌باشند. بنابراین، فقط می‌توانند از طریق به‌کارگیری یک شیوه‌ی طبابت تحت تأثیر قرار گیرند و آن‌هم در صورت شناخت عمیق بسنده‌ای از آن شیوه. این، نحوه‌ی استدلالی است که حکمای آیورود ارائه می‌کند که هم عمیق و هم متقاعدکننده می‌باشد.

ویژگی‌های نوع واتا

ساختار جسمانی سبک و لاغر

سریع بودن در انجام دادن فعالیت‌ها

احساس گرسنگی و عمل گوارش نامنظم

خواب سبک و مقطع و بی‌خوابی

مشتاق و سرزنده و دارای قدرت تخیل

هیجان زدگی و حالات متغیر

فراگیری سریع اطلاعات تازه و نیز فراموشی سریع آموخته‌ها

گرایش به نگرانی

گرایش به یبوست مزاج

زود خسته شدن و گرایش به تلاش بیش از حد

ظاهر شدن انرژی روانی و جسمانی، به صورت انفجاری

تم بنیادی نوع واتا، «دگرگونی پذیری» است. واتاها، افرادی هستند که حالات آنان را نمی توان پیش بینی کرد و به مراتب کمتر از پیتاها یا کافاها، نمونه ای کلیشه ای می باشند. قابلیت تنوع آنان از نظر قامت و شکل و حالات و اعمال خود علامت مشخصه ی آنان است. انرژی نوع واتا، به صورت انفجاری نمایان شده و ناپایدار است. در نوع واتا، موارد زیر نیز بسیار شاخص می باشند:

احساس گرسنگی بی موقع در هر زمانی از شبانه روز

هیجانان عاشقانه و تغییر حالت دائمی

نامنظمی مواقع به بستر رفتن در شب

چشم پوشی از خوردن یک وعده غذا و به طور کلی، پیروی از عادات نامنظم

گوارش خوب غذا در یک روز و بدی گوارش در روز بعد

ظهور انفجارهای عاطفی کوتاه مدتی که سریعاً فراموش می شوند

گام هایی شتابان و تند راه رفتن

بین سه تیپ یاد شده، واتاها لاغرترین آن ها می باشند و شانه ها و یا لگن های خاصره باریک، جزء مشخصات ویژه ی آنان است. در برخی از واتاها، اضافه کردن وزن، امری مشکل و احتمالاً محال است و با کم وزنی مزمن روبه رو می شوند. تعدادی دیگر، به گونه ای دل پذیر، نرم و نازک اندام هستند. با این که میزان اشتهای آنان به غذا خوردن متغیر است، ولی واتاها تنها نوعی هستند که بدون واهمه از چاقی می توانند هر چیزی را بخورند.

ویژگی های نوع پیتا

ساختار متوسط

میزان تاب و توان معمولی

گرسنگی و تشنگی شدید و دستگاه گوارشی نیرومند

بروز خشم و عصبانیت در شرایط تحت فشار

رنگ پوست روشن یا سرخ و سفید، اغلب همراه با کک و مک

نفرت از نور آفتاب و هوای گرم

زرنک و چاره جو و علاقه مند به چالش و مبارزه طلبی

قدرت ذهنی قاطع

شیوه ی بیان دقیق و شمرده

نمی تواند از خوردن یک وعده غذا چشم پوشی کند

رنگ موها: بور، قهوه ای روشن، یا سرخ (یا ته رنگی متمایل به سرخ)

زمینه ی نوع پیتا، «تند و تیزی» احساسات است. هر فردی با مشخصات زیر، به مقداری زیادی از پیتا برخوردار است: موی سرخ براق، چهره ی سرخ و سفید، جاه طلب، زیرک، صریح، جسور، مباحثه طلب یا حسود. جنبه ی مبارزه طلبی نوع پیتا، یک گرایش طبیعی است ولی لزوماً ظاهر نمی گردد. در حال تعادل، احساسات و عواطف پیتاها گرم و صمیمی است و افرادی مهربان و قانع می باشند. چهره ای که از شادی می درخشد، نمودار پیتا است. موارد زیر نیز بسیار شاخص می باشند:

نیم ساعت تأخیر در صرف غذا، موجب احساس گرسنگی شدید می گردد.

زندگی بر حسب ساعت تنظیم می شود (معمولاً با یک ساعت مچی گران قیمت) و از اتلاف وقت ناخشنود می گردد.

در طول شب، بیدار می شود و این بیداری همراه با احساس گرما و تشنگی است.

بر موقعیت حاکم می گردد و یا احساس می کند که می باید بر وضعیت مسلط باشد.

به تجربه درمی یابد که از دیدگاه دیگران فردی بسیار زیاده طلب می باشد.

با گام هایی مصمم راه می رود.

از لحاظ فیزیکی، پیتاها اندامی متوسط و متناسب دارند. وزن خود را بدون نوسانات شدید وزن حفظ می کنند و می تواند به

صورت ارادی وزن خود را چند کیلو افزایش یا

کاهش دهند. خطوط چهره متناسب است. اندازه ی چشم هایشان معمولی است.

ویژگی های نوع کافا

بدنی محکم و نیرومند با قدرت جسمانی زیاد و مقاومت؛

برخورداری از انرژی پایدار، کند و موزون در عمل؛

شخصتی آرام، با اعصابی راحت و دیر خشم؛

پوست خنک و نرم و ضخیم؛

پوست خنک و نرم و ضخیم و پریده رنگ و غالباً چرب؛

کند در جذب اطلاعات جدید، ولی دارای حافظه ای خوب؛

خواب سنگین و ممتد؛

کندی عمل گوارش و میزان گرسنگی اندک؛

مهربان، متحمل با گذشت؛

گرایش به احساس تملک و راحت طلبی.

تم بنیادی نوع کافا «فارغ البالی» است. دوشای کافا، اصل ساختاری بدن بوده و ثبات و پایداری را عرضه می دارد. همچنین، آن قدرت جسمانی و نیروی حیاتی ذخیره ای را تأمین می کند که در قالب بدن ستبر و تنومند نمونه های شاخص کافا، تعبیه شده است.

آیورود، کافاها را افرادی سعادتمند می داند. زیرا از سلامتی خوب بهره مندند و بیانگر شخصیت هایی هستند که متین و خشنود بوده و با فارغ البالی به دنیا می نگرند. موارد زیر نیز در کافاها بسیار بارز می باشند:

پیش از اتخاذ یک تصمیم، به مدت طولانی درباره ی امور تعمق می کنند.

به کندی از خواب بیدار شده و مدت زیادی در بستر می مانند و به محض ترک بستر، به نوشیدن یک فنجان قهوه احتیاج دارند.

از وضع موجود، خشنود می باشند و از طریق آشتی دادن دیگران، اقدام به حفظ وضع موجود می کنند.

به احساسات افراد دیگر که صمیمانه با آن‌ها احساس هم‌دردی می‌کنند، احترام

حرکات آنان موزون است. چشمانی آبدار و نگاهی نوازشگر دارند و حتی با اضافه وزن نیز، خرامان راه می روند.

ورزش و افسانه‌ی «نابرده رنج، گنج میسر نمی شود»

اشاره

از دیدگاه آیورود چنین به نظر می آید که اغلب ورزش‌هایی که انجام آن‌ها امروز توصیه می شود، با هدف ایده آل ورزش فاصله‌ی زیادی دارند. می توان پرسید که اصولاً چرا باید ورزش کنیم؟ چاراکا (۱) بزرگ‌ترین نویسنده‌ای که درباره‌ی آیورود به نگارش پرداخته است، چنین پاسخ می دهد:

ورزش، موجب احساس سبکی، تأمین نیروی کار و فعالیت، ثبات و استحکام، قدرت تحمل مشکلات، زدودن ناخالصی‌ها از بدن و برانگیختن فعالیت دستگاه گوارش می گردد.

با این که انجام تمرینات ورزشی آئروبیکی (۲) برای قلب و نیز بدن‌سازی عضلانی، می تواند متضمن فواید محدودی باشند، ولی آن چنان جامعیت کافی ندارند که بتوانند در فهرست تعاریف چاراکا از ورزش جای بگیرند. هدف غایی از انجام تمرینات ورزشی، آن است که تمامی سیستم، یعنی ذهن و بدن در حال موازنه با یکدیگر باشند. همچنین اهمیت حیاتی دارد که میزان نیرویی که پس از ورزش کردن به دست می آید، بیش از مقدار انرژی باشد که مصرف شده است، این همان نکته‌ی حیاتی است که افراد از توجه به آن غفلت می ورزند.

پیاده روی که ورزشی بسیار ساده است، تقریباً یک ورزش ایده آل می باشد، زیرا یک فعالیت طبیعی است و هر سه دوشا را راضی می کند. تیپ‌های واتا، پیاده روی طولانی را ورزشی آرام بخش می یابند. از سوی دیگر، تیپ‌های پیتا دارای واکنش متفاوت هستند و مایلند که شتاب زندگی آنان در انجام وظایف روزانه، حالتی که غالباً بر آنان چیره می شود، به گام‌هایی آهسته تبدیل گردد. کافاها احساس می کنند که شاداب و سبک تر

۱- Charaka .

۲- Aerobics .

می شوند و اقدام به یک پیاده روی سریع، هر گونه تراکم فرعی اخلاط را از سیستم آنان می زداید و عمل گوارشی کند شاخص این تیپ کارآیی بیشتری پیدا می کند بر مبنای همین دلایل، یکی از توصیه های اصلی ما به بیماران مراکز بهداشتی؟؟؟؟ این است که در هر روز به طور متوسط نیم تا یک ساعت پیاده روی سریع و بی هدف انجام دهند. مقصود دنبال کار رفتن یا کار خانه و غیره جزء ورزش محسوب نمی شود غرض از ورزش کردن، عرق ریختن و تقلا کردن نمی باشد؛ بلکه هدف آن است که بین خود و بدن، پیوند دوستی تنگاتنگ به وجود آورید.

اگر زیاد عرق کرده و نفس شما بند آمده است، ضربان قلب شما چون پتک فرود می آید و یا زانوان شما می لرزد، علامت این است که زیاده روی کرده اید و می باید با بروز نخستین نشانه ی تلاش بیش از حد، ورزش را متوقف کنید و بگذارید که با چند دقیقه راه رفتن، بدن شما به تدریج خنک شود و سپس چند دقیقه استراحت کنید تا وضعیت ضربان نبض و تنفس شما به حال عادی بازگردند. احتمال دارد در گرما گرم رقابت های ورزشی نظیر بازی تنیس و اسکواش متوجه تلاش خود نشوید. اگر احساس می کنید که بازی مفرح است، آن را ادامه دهید؛ ولی اگر به قصد برد یا اثبات این که قادر به همگامی با حریف بازی هستید، فشار بیش از اندازه را به خود تحمیل می کنید، مسلم است که بدن خود را ناروا مجازات می نماید.

تیپ های واتا باید مراقب باشند که در ورزش افراط نکنند. در انجام تمرینات ورزشی، طاقت واتاها کمتر از پیتاها بوده و پیتاها کمتر از کافاها طاقت دارند. همچنین لازم است که میزان تلاش هماهنگ با سن فرد باشد. پس از سنین ۴۵ یا ۵۰ سالگی، میزان دوشای واتا در همه بالا می رود و در جبران این افزایش باید کمتر از قبل ورزش کرد. در این مورد نیز مانند همه ی موارد دیگر، باید به دوشاهای خود احترام بگذارید. در هر گروه سنی که باشید، مسلم است که یک کیلومتر پیاده روی اضافی، منحصراً مبادرت به اقدامی است که منجر به بروز عوارض جدی واتا خواهد شد (نتیجه ی مطالعات اخیری که در زمینه ی ورزش پزشکی به عمل آمده است، نشان می دهد که ۵۰

درصد از بانوان ورزش کاری که با جدیت ورزش می کنند، دچار اختلالات بارز قاعدگی ماهانه می شوند که نشانه ای از شدت وخامت وضع و اتاست).

ورزش های مناسب نوع بدن

هر بار که بدن خود را به حرکت درمی آورید، با دوشاهای خود سخن می گوئید. از آن جا که هر یک از دوشاها بر موارد خاصی تأکید دارد، بنابراین ورزشی که از جمیع جهات متعادل باشد، سه نوع فایده را به همراه خواهد آورد:

واتا: ثبات، چالاکی، نرمی، هماهنگی و نشاط درونی.

پیتا: گرم شدن بدن، بهبود جریان خون در تمام بخش های بدن و افزایش ظرفیت قلب.

کافا: افزایش نیرومندی و ثبات انرژی یکنواخت و مداوم.

چنان چه هرگز صندلی را ترک نکرده و به ورزش نپردازید، مسلماً از این فواید نیز بهره ای نخواهید داشت. با این همه اغلب کسانی نیز که دارای عضلاتی محکم و قلبی سالم هستند، از این فواید محروم می مانند؛ زیرا در حال حاضر بیشتر برنامه های ورزشی بر مبنای افزایش گنجایش سیستم قلب و عروق طرح ریزی شده اند که به نوبه ی خود تحمیلی سنگین بر دوشای پیتا می باشد. فهرستی از فعالیت های متعادل تر ذیل ارائه می شود که گستره ای وسیع تر داشته و برای انواع اصلی بدن مناسب تر می باشند:

ورزش های مناسب تیپ واتا

مانند: یوگامقدار: سبک

حرکات نرمش رقص مانند (آئروبیکنز)

قدم زدن راه پیمایی سریع کوتاه مدت دوچرخه سواری سبک

فوران انرژی در تیپ های واتا نامنظم است و سریعاً خسته می شوند. این تیپ ها در عملیات آکروباسی و کشش به درجه ی مهارت می رسند. از آن جا که سبک و نرم می باشند، به یوگا و پیاده روی به شرط آن که زیاد خسته کننده نباشد، تمایل دارند.

همچنین از جست و خیزهای نرمشی رقص مانند که با نوای موسیقی انجام می گیرد، احساس شادی می کنند.

در فصل زمستان، انواع ورزش هایی که در محیط سر بسته انجام بگیرد، برای واتاها مطبوع است. زیرا افراد این تیپ از سرما نفرت داشته و آن قدر چربی و عضله ندارند که آنان را در مقابل عناصر طبیعی حفظ کند. تمام کسانی که دوشای واتا در آنان چیرگی دارد، باید همواره مراقب باشند که مهار خود را رها نکرده و با زیاده روی خود را مستهلک نکنند.

یکی از خصوصیات شاخص دوشای واتا این است که در یک چشم بر هم زدن، کار را آغاز می کنند ولی حد و مرزی نمی شناسند، به ویژه آن گاه که دچار عدم تعادل باشد. بنابراین، پرهیز از زیاده روی هشدار عمده برای افراد این تیپ است.

مدت نیم ساعت ورزش روزانه کافی است. چنان چه احساس می کنید که خسته و لرزان بوده و دچار سرگیجه شده اید و یا در آستانه ی گرفتگی عضلانی هستید، مسلماً زیاده روی کرده اید، این علائم نمایانگر عدم تعادل واتا هستند.

ورزش های مناسب تیپ پیتا

مانند: اسکیمقدار: معتدل

پیاده روی تند یا آهسته دویدن

راه پیمایی و کوهنوردیشنا

نیروی محرکه ی تیپ های پیتا بی از میزان پایداری آنان می باشد. در انجام انواع ورزش ها به درجه ی متوسطی از مهارت می رسند. از آن جا که بیش از هر چیز دیگر مبارزه جویی را دوست دارند، بنابراین به اسکی و راه پیمایی و کوهنوردی و دیگر ورزش هایی علاقه مند می باشند که در پایان روز احساسی از موفقیت را فراهم می آورد.

ورزش کارانی که در مسابقات شرکت می کنند، می باید از مقدار زیادی پیتا بهره مند باشند تا حس مبارزه طلبی آنان تهییج گردد، ولی پیتا، آن دوشایی نیست که بتوان در رقابت های شدید و تنگاتنگ بر آن تکیه کرد. پیتاها از باخت نفرت دارند و

این

احساسی است که بیش از برد در مسابقات آنان را برمی انگیزد (مطالعات به عمل آمده درباره ی بازی های ورزشی، صحت این مسئله را در میان بازی کتان حرفه ای تنیس تأیید کرده و نشان می دهد که بسیاری از آنان دستخوش خشم تپ پیتا شده و شهرت خوبی ندارند.) با این که پیتاها، خود را وادار می کنند که با جدیت تمرینات دویدن و یا تمرینات تعادل وزن بدن را دنبال نمایند، ولی از تلاش های خویش خشنودی درونی اندکی را به دست می آورند. شاید هم اکنون پی برده اید که شما هم در آستانه ی این پرتگاه قرار گرفته اید. چنان چه در حین بازی گلف، با هر ضربه ی بدی که به توپ می زنید، خونتان به جوش می آید و یا می خواهید که حریف تنیس را با توپ سوراخ کنید، می باید از پرداختن به این ورزش ها چشم پوشی نمایید. اگر در هر بازی ورزشی، دلتان می خواهد حریف را تکه تکه کنید، باید ادامه ی آن ورزش را ترک کنید. هر کسی بخواهد در زمین بازی، حریف را بکشد، از عدم تعادل شدید پیتا رنج می برد. برای پیتاها ریتم شروع پایان بازی های ورزشی، نمی تواند به اندازه ی نیم ساعت محرک مداوم سودمند باشد.

مدت نیم ساعت پیاده روی سریع روزانه، بهتر از شرکت در یک رقابت ورزشی، می تواند حالات عصبی را از سیستم شما برطرف کند. شنا کردن، از پیاده روی هم بهتر است؛ بسیاری از پیتاها که در انجام وظایف شغلی خود را مستهلک می کنند، به این نتیجه رسیده اند که اگر در ساعت پنج بعدازظهر در استخر شیرجه بروند، فشارهای عصبی روزانه ی آنان از بین می رود. پیتاها، به ورزش های زمستانی نیز علاقه دارند؛ زیرا بهتر از واتاها و کافاها قادر به تحمل سرما هستند. از آن جا که پیتاها از طریق دیدن، تهییج می گردند، بنابراین از گردش در جنگل بیشتر سود می برند و این امر با گام های مصمم روزانه ی آنان تغییری را فراهم می آورد و آن گاه که با تأمل کافی به تماشای پیرامون می پردازند، زیبایی طبیعت به ژرفای درونی آنان راه می یابد.

ورزش های مناسب تپ کافا

مانند: تمرینات کنترل وزنمقدار: نسبتاً سنگین

پاروزنی

با گذشت چند ماه پی خواهید برد که میزان قدرت، قابلیت انعطاف و نرمش شما افزایش یافته است. بنابراین، لزومی ندارد که برای وصول به هدف مورد نظر، بدن را دچار زحمت سازید. در واقع، غرض از طرح این فیگورها آن نیست که ساختار خاصی را بر بدن تحمیل نمایید، زیرا هیچ فیگور «ایده آلی» وجود ندارد، بلکه پیشرفت شما منوط به عملکرد یکپارچه ی هشیاری، حرکت و تنفس می باشد.

کلیه ی تمرین های آیورودایی، ذهن و بدن را توأمأ در بر می گیرد. در هر یک از تمرین ها فقط ناحیه ی مشخصی کشیده می شود و باید بگذارید که هشیاری شما به گونه ای طبیعی به همان ناحیه روانه شود. گفته می شود که اگر بگذارید توجه به شما ناحیه ی کشش معطوف گردد، گره ها و فشارهای انباشته شده، نرم خواهند شد. به همین لحاظ، باید اجازه دهید که تمامی توجه شما به تمرین معطوف گردد. در هنگام تمرین از روشن کردن رادیو و تلویزیون و حتی گوش دادن به نوای ملایم موسیقی خودداری کنید. فقط بگذارید که ذهن به آسانی نسبت به بدن هشیار باشد.

در هنگام تمرین، لباس راحت و آزاد بپوشید. از یک سطح صاف و غیر لغزنده استفاده نمایید. ولی از تمرین روی سطح لخت فرش نشده پرهیزید. بهتر است که برای تمرین از یک پتوی تا شده، تشک تمرین، یا سطوح نیمه نرم استفاده نمایید.

نکته ی مهم آن است که همگی وضعیت های اتخاذی، باید پاسخ گوی نیازهای فردی باشند. در برخی موقعیت های معین نظیر بیماری شدید، بارداری، قاعدگی و یا مشکلات خاص ساختمان بدن، می توان هر یک از وضعیت ها را به نحوی تنظیم کرده یا تغییر داد که کارآیی بیشتری داشته و در خدمت ضرورت های مشخصی باشد.

ورزش های گرم کردن بدن

(یک تا دو دقیقه)

با تعدادی از تمریناتی آغاز می کنیم که نیروبخش بوده و بدن را میزان می کنند. تمرین

نخست، شامل ماساژ مداوم بدن با دست‌ها و انگشتان است که در جهت قلب انجام می‌گیرد.

۱. نخست در وضع راحتی بنشینید. با استفاده از کف و انگشتان هر دو دست، وسط سر خود را فشار دهید و سپس متناوباً با فشار دست‌ها و توقف فشار، حرکت دست‌ها را روی صورت، پشت گردن و سینه ادامه دهید. مجدداً از وسط سر آغاز کرده و با کف دست و انگشتان، سر را فشار دهید و به طرف پایین و روی پشت گردن حرکت کنید و به سینه برسید.

۲. برای میزان کردن دست‌ها و بازوها، ماساژ را از طرف راست آغاز کنید. انگشتان دست راست را از دست چپ بگیرید و به تناوب در جهت قسمت فوقانی بازوی راست تا سرتاسر شانه و در عرض سینه، ماساژ دهید. دوباره، متناوباً در جهت زیر بازوی راست، ساعد، شانه و سینه را ماساژ دهید. فشار وارده باید محکم بوده و ماساژ نیز باید تدریجی و مداوم باشد. همین عمل را در طرف چپ تکرار کنید و کاملاً مراقب باشید که هم قسمت فوقانی و نیز زیر بازو را ماساژ بدهید.

۳. نوک انگشتان خود را به طرف ناف بیاورید و هر دو دست را روی شکم قرار دهید. به تناوب، روی شکم فشار داده و به تدریج فشار را در جهت بالا و به سوی قلب حرکت دهید.

۴. با فشار متناوب، بخش تحتانی پشت، ناحیه ی کلیه‌ها، دنده‌ها را ماساژ داده و در جهت قلب حرکت کنید.

۵. با پای راست آغاز کنید؛ پنجه‌ها، کف پاها و نوک پاها را بگیرید و ماساژ دهید و در جهت مچ، ران، مفصل ران پیش بروید و حرکت را در جهت قلب ادامه دهید. همین عمل را با پای چپ تکرار کنید و به طرف مفصل ران پیش رفته و ماساژ را در جهت قلب ادامه دهید.

۶. روی پشت دراز بکشید و ستون فقرات را کش دهید و مراقب باشید که سر و گردن، دراز شده و آزاد باشند. زانوان را روی سینه بالا بیاورید و آن‌ها را با دست‌های

خود بگیرید. آهسته و راحت از این دنده به آن دنده غلت بخورید. همواره دقت کنید که گردن شل و آزاد باشد و به صورت عادی تنفس کنید.

۷. پنج بار به هر طرف غلت بخورید و سپس بازوها را رها ساخته و به آهستگی پاها را از قسمت ران به سمت جلو دراز کنید. بگذارید که بدن کاملاً شل شود.

وضعیت محکم کردن نشیمن گاه (واج راسانا)

وضعیت محکم کردن نشیمن گاه (واج راسانا) (۱)

(۳۰ ثانیه تا یک دقیقه)

۱. زانو زده و در حالی که سرین شما روی پاشنه ها قرار گرفته است، بنشینید. پاها می باید اندکی از هم جدا بوده و پنجه ها روی یکدیگر قرار گرفته باشند. ستون فقرات را کش بدهید و قفسه ی دنده ها را بسط داده و سینه را اندکی بالا ببرید. سر و گردن باید مستقیم و آزاد باشند. مستقیماً به جلو نگاه کنید و به راحتی نفس بکشید. دست ها را روی دامن بگذارید به طوری که دست راست روی دست چپ باشد و کف هر دو دست رو به بالا قرار گرفته باشد.

۲. در حالی که نفس را فرو می برید، سرین خود را از روی پاشنه ها اندکی بلند کنید تا به وضع زانو زدن در بیایید. ستون فقرات را در حال کشش و سینه ها را باز و بالا نگه دارید و شانه ها را شل کنید. در حال بازدم، به آهستگی بدن را پایین آورده و مجدداً روی پاشنه ی پا قرار دهید. تمرین را با نرمی و تنفس همواره تکرار کنید.

۳. به آهستگی تکان بخورید. به راحتی و عمیقاً نفس بکشید و پشت و جلوی بدن را در حال حرکت، مستقیم و آزاد نگه دارید.

فواید تمرین: این آسانا ناحیه ی لگن خاصره را تقویت کرده و فشار وارده بر زانوان و مچ پاها را از بین می برد و پایه ی محکمی برای پشت به وجود می آورد.

وضعیت سر به زانو (جانوسیرز آسانا)

وضعیت سر به زانو (جانوسیرز آسانا) (۱)

(حدود یک دقیقه)

۱. روی زمین بنشینید و پاها را راست کرده و به طرف جلو دراز کنید. در حالی که پنجه ها به طرف سر می باشند، خود را از پشت ساق پا و پاشنه ها بکشانید.

۲. زانوی چپ را خم کرده و کف پای چپ را مقابل قسمت داخلی ران راست قرار دهید.

۳. در حال فرو دادن نفس، بازوان را به صورت مستقیم از قسمت فوقانی پشت بالا ببرید و روی سر خود دراز کنید. در حال بازدم، بدن را به سمت جلو و پایین خم کنید و ستون فقرات را بکشانید. در حالی که به جلو خم می شوید، کشش ستون فقرات، بازوان و گردن را ادامه دهید. از گود افتادن قفسه ی سینه و انحنای بیش از حد قسمت فوقانی پشت پرهیز نمایید. می توانید زانوی جلویی را اندکی نرم کنید تا قسمت تحتانی پشت، بیشتر آزاد شود.

۴. همین وضعیت را حفظ کرده و چند بار تنفس کنید. سپس در حال فرو بردن دم، بازوان را از قسمت فوقانی پشت خلاص کرده و روی سر ببرید و در همان حال سینه را باز کرده و به جلو ببرید. در همان سمت، تمرین را تکرار کنید و آهسته و راحت حرکت کنید. در حال فرو بردن دم، بدن را بالا ببرید و در بازدم، بازوان در کنار بدن پایین بیاورید.

۵. این وضعیت را در سمت دیگر انجام دهید. پای چپ را کاملاً به جلو دراز کنید. زانوی راست را خم کرده و کف پای راست را در مقابل قسمت داخلی ران چپ قرار دهید.

۶. با تنفس و حرکت آهسته، وضعیت را اتخاذ نمایید. در حالی که بدن را به سمت جلو و پایین خم کرده اید، نفس را بیرون بدهید و وقتی بالا می آید، دم را فرو دهید. مجدداً وضعیت را در همین سمت تکرار کنید. به طور عادی تنفس کنید و بدون فشار و

به مدت چند نفس در همین وضع بمانید. پس از این که از حالت خم شدن درآمدید، در حال بازدم، بازوان را در کنار بدن پایین بیاورید.

فواید تمرین: این وضعیت ستون فقرات را راحت می سازد و شکم و کبد و طحال را میزان و به هضم غذا کمک می کند.

چهار: ایستادن روی شانه ساروانگ آسانا (۱)

(در آغاز تمرین به مدت ۳۰ ثانیه در همان وضعیت بمانید و در صورت احساس راحتی، تدریجاً مدت را به ۲ دقیقه افزایش دهید.)

هشدار: چنان چه تازه کار هستید و یا عضلات بخش فوقانی پشت و گردن شما خشک می باشند، یک یا دو پتو را زیر شانه ها قرار دهید تا گردن را حفظ کنید و یا به جای این که بدن را کاملاً و به صورت مستقیم بلند کنید، وضعیت نیم شانه را انجام دهید. اتخاذ این وضعیت را به آهستگی انجام دهید. چنان چه دچار ناراحتی های مزمن پشت یا فشار خون بالا هستید، لازم است که پیش از انجام دادن این وضعیت، حتماً به پزشک مراجعه کنید. آیورود ماهاریشی توصیه می کند که از ایستادن روی سر بپرهیزید، زیرا اگر این تمرین نادرست انجام شود، به مغز و گردن و ستون فقرات صدمه می زند.

وضعیت کبرا (بهوجانگ آسانا)

وضعیت کبرا (بهوجانگ آسانا) (۲)

(۳۰ ثانیه تا یک دقیقه)

۱. روی شکم خود دراز بکشید. پاها را جفت کنید و دست ها را مستقیماً زیر شانه ها قرار دهید؛ طوری که نوک انگشتان به سمت جلو باشد. برای این که به بخش زیرین پشت صدمه ای وارد نشود، ستون فقرات را اندکی بکشید.

۲. در حالت فرو بردن دم، قفسه ی سینه را بسط داده و در حالی که دست ها را به طرف پایین فشار می دهید، قفسه ی سینه را سمت جلو بالا بیاورید. آرنج ها را نزدیک بدن نگاه داشته و کشش ستون فقرات را به سمت بالا ادامه دهید. سینه را بازتر و

۱- Sarvangasana

۲- Bhujangasana

عریض تر کرده و برای این که سر و گردن را آزاد نمایید، شانه ها را به سمت پایین و دور از گوش های خود حرکت دهید. بگذارید بخش فوقانی پشت کشیده و باز شود.

۳. چند لحظه نفس خود را حبس کنید و سپس در حال بازدم، به تدریج و آهسته تنه را پایین بیاورید.

۴. یک تا سه مرتبه وضعیت را تکرار کنید. هر بار با فرو بردن دم و بالا بردن قفسه ی سینه، آن را آغاز کنید.

دقت کنید که هرگز حرکت را با سر یا بلند کردن بدن از گردن شروع نکنید. ستون فقرات را در حال کشش نگه دارید و به صورت عادی تنفس کنید. بگذارید که وضع تنفس شما، روان و آسان باشد. نفس را بیرون دهید و به آهستگی تنه را پایین بیاورید. بگذارید که بدن کاملاً راحت باشد.

فواید تمرین: این وضعیت، پشت بدن را تقویت می کند، عضلات شکم را می کشد و در رفع مشکلات ادرار و تخمدان ها مؤثر است.

وضعیت ملخ (سالاباسانا)

وضعیت ملخ (سالاباسانا) (۱)

(۳۰ ثانیه تا یک دقیقه)

۱. همان طور که هنوز روی شکم دراز کشیده اید، بازوها را به سمت عقب دراز کنید و آن ها را نزدیک کپل ها یا زیر ران ها قرار دهید. کف دست ها باید به طرف سقف اتاق باشد. پاها را با یکدیگر جفت کرده و احساس کنید که تمامی پشت شما کشیده شده است. چانه را به ملایمت روی زمین قرار دهید.

۲. در حال فرو بردن دم، هر دو پاها را بلند کنید و از ناحیه ی کپل آن ها را دراز کنید. در حالی که پاها در عقب بدن به سوی بالا بلند می شوند، کشش سرتاسر ستون فقرات را ادامه دهید. ران ها را بکشید و پاها را به صورت خط مستقیم کاملاً دراز کنید. به آسانی تنفس کنید. به مدت چند تنفس، حالت خود را حفظ نمایید و سپس پاها را

آزاد کرده و به آهستگی پایین بیاورید.

۳. یک تا سه بار تمرین را تکرار کنید. مراقب باشید که نفس را در این حالت حبس نکنید. برای بلند کردن پاها از فرو بردن دم استفاده کنید. به منظور جلوگیری از وارد آمدن فشار و کشش بیش از حد بخش پایین پشت، کشش ستون فقرات را ادامه دهید.

۴. در اجرای بی نقص تمرین، از اعمال زور به بدن خودداری کنید. شاید بخواهید که هر بار یکی از پاها را بلند کرده و هر پا را از ناحیه ی کپل دراز کنید و سپس هر دو پا را یک دفعه بلند کنید.

فواید تمرین: این تمرین، موجب تقویت بخش پایین پشت شده، به هضم غذا کمک می نماید و برای مثانه، پروستات، زهدان و تخمدان ها مفید است.

وضعیت چرخش نشسته (ماریچی آسانا)

وضعیت چرخش نشسته (ماریچی آسانا) (۱)

(حدود یک دقیقه)

۱. در حال نشسته پاهای خود را راست به جلو دراز کنید. ستون فقرات را بکشید و سر و گردن را آزاد نگه دارید.

۲. زانوی چپ را خم کنید و کف پا را روی زمین قرار دهید. پاشنه را به طرف کپل و تا بالای قسمت داخلی زانوی راست بیاورید، به نحوی که قسمت داخلی پای چپ، قسمت داخلی ران راست را (که دراز کرده اید)، لمس کند. تمامی پای راست را مستقیماً به جلو دراز کنید و آن را از قسمت پشت پا و پاشنه بکشید.

۳. دست چپ خود را در پشت بدن روی زمین بگذارید و بازوی راست را روی زانوی چپ قرار دهید. چنان چه انجام دادن این عمل دشوار باشد، فقط زانو را با دست بگیرید. نفس را فرو ببرید، قفسه ی سینه را بلند کنید و ستون فقرات را به طرف بالا بکشید و در حالی که نفس را بیرون می دهید، از پایه ی ستون فقرات، به سمت چپ بپیچید.

۴. در همان حال که می پیچید، سینه را به طرف چپ بسط دهید و بگذارید که سر شما حرکت ستون فقرات را در جهت چرخش دنبال کند. کشش ستون فقرات را ادامه دهید و در حال تنفس سینه را باز کنید. کوشش کنید که قسمت جلوی بدن گود نیفتد. چنان چه بتوانید به مدتی ستون فقرات را در این وضعیت نگه دارید، دست چپ را از پشت به ران راست برسانید. کوشش شما باید تا حدی باشد که فشار وارد نیاید و دچار ناراحتی نشوید.

۵. به طور عادی تنفس کنید و به مدت چند نفس، وضعیت قبلی را حفظ کنید. به آهستگی از وضعیت، خارج شوید و تمرین را در سمت دیگر تکرار کنید. بسیار مهم است که در این تمرین از تنفس استفاده کنید و چرخش را در حال بازدم انجام دهید. به جای این که چرخش را با ستون فقرات به هم فشرده انجام دهید، همواره آن را با ستون فقرات کشیده انجام دهید.

فواید تمرین: این حالت، موجب افزایش جریان خون به اعضای داخل شکم شده، گرفتگی شانه ها و بخش فوقانی پشت را برطرف می کند، گردن را می کشد، و غدد آدرنال و کبد و کلیه ها را تحریک می کند.

خم شدن به جلو در حال ایستاده (اوتاناسانا)

خم شدن به جلو در حال ایستاده (اوتاناسانا) (۱)

(حدود یک دقیقه)

۱. بایستید و پاها را تقریباً موازی، نزدیک هم قرار دهید. وزن شما باید به طور یکسان روی هر دو پا تقسیم شود. در حالی که سینه را باز کرده و به بالا می برید، ستون فقرات را بکشید. سر و گردن را به حالت کشیده و آزاد نگه دارید. مستقیماً به سمت جلو بنگرید و به طور عادی تنفس کنید.

۲. بگذارید که بازوها در طرفین شما به راحتی آویزان باشند و شانه ها را شل کنید. به جلو نگاه کنید و به طور عادی تنفس کنید.

۳. در حال فرو بردن نفس، بازوها را به آهستگی روی سر ببرید و در همان حال سینه را بسط داده و به طرف بالا بکشید. در بازدم، بدن را به جلو و پایین خم کنید و تمامی ستون فقرات را بکشید. بازوها و سر باید در همان جهت ستون فقرات باشند. بگذارید که زانوها نرم باشند و یا به آزادی خم شوید و دست‌ها را به کف اتاق برسانید. آرنج‌ها و شانه‌ها را شل کنید و زانوان را به هم قفل نکنید.

۴. تنفس را به راحتی ادامه دهید و این حالت را به مدت چند نفس حفظ کنید. در حال فرو بردن دم، بازوان را از بخش فوقانی پشت بلند کرده و در همان حال سینه را به سمت جلو و بالا ببرید. بازوان را کاملاً بالا و در وضعیت عمودی روی سر خود نگه دارید. در حال بازدم، بازوان را در طرفین بدن پایین بیاورید.

فواید تمرین: این وضعیت، کبد و معده و طحال و کلیه‌ها و ستون فقرات را میزان می‌کند و ذهن را تسکین می‌دهد.

وضعیت هوشیاری (چیت آسانا)

وضعیت هوشیاری (چیت آسانا) (۱)

(حداقل یک دقیقه)

۱. روی پشت دراز بکشید، به نحوی که دو طرف ستون فقرات همواره روی زمین قرار گیرند.

۲. پاها را دور از لگن خاصره دراز کنید و بگذارید که در دو طرف بدن باز شوند. سر، گردن، شانه‌ها و کفل‌ها را آزاد کنید. بگذارید که بازوان به راحتی در دو طرف بدن قرار بگیرند. کف دست‌ها باید رو به بالا باشند.

۳. اکنون اجازه دهید که بدن کاملاً راحت باشد. چشمان خود را ببندید و حداقل به مدت یک دقیقه استراحت کنید. بگذارید که وضع تنفس شما راحت و آزاد باشد.

فواید تمرین: این حالت، به ذهن و بدن نیرو می‌بخشید و هر دو را شاداب می‌سازد. خستگی را برطرف می‌کند و تمامی سیستم را آرام می‌کند.

تنفس متعادل (پرانایام)

مدت تمرین: پنج دقیقه

دفعات تکرار تمرین: یک بار در بامداد و یک بار در شامگاه

تمرینات تنفسی آیورود ماهاریشی، شیوه ی ملایمی جهت برقراری موازنه در تنفس است. به دیگر سخن، ابتدا از یک سوراخ بینی و سپس از سوراخ دیگر تنفس کنیم. هدف این تکنیک که پرانایام نام دارد، این است که ریتم تنفس را منظم تر سازد که به نوبه ی خود تأثیری آرام بخش را بر تمامی سلسله اعصاب بر جای می نهد (به همین لحاظ است که در کلینیک های خود، آن را تمرین عصب تنفسی می نامیم). چند دقیقه تنفس موزون با چشمان بسته، بسیار تسکین دهنده است و پس از انجام تمرین، اکثر افراد احساس می کنند که سر آن ها سبک شده و درون آنان از تابش حرارت ملایمی برخوردار است. پرانایام، بهترین شیوه ی مقدماتی جهت انجام مدیتیشن است، زیرا بدون هیچ تلاشی توجه شما را به درون متمرکز می سازد و افکار پراکنده و «صدا» را کاهش می دهد که معمولاً ذهن از آن ها انباشته است. علم پزشکی نوین کشف نموده است که عملکرد مغز بین نیم کره های چپ و راست مغز تقسیم شده و هر نیم کرده بر سهم خاص خود تأکید دارد. فعالیت نیم کره ی راست به صورت درک مستقیم و احساسی است. فعالیت نیم کره ی چپ، عقلانی و سازمان یافته است. در استفاده از تکنیک پرانایام، آیورود به شیوه ای دست یافته است که با هر دو نیم کره «سخن» بگوید و آن ها را متعادل سازد. آن گاه که تنفس موزون تر می شود، اتفاقات متعددی روی می دهد: در فواصل معینی تنفس را از سوراخ راست بینی به سوراخ چپ انتقال می دهید و ذهن شما روشن تر و بیدارتر می شود و یک سمت بدن به طور قابل ملاحظه ای ضعیف تر از سمت دیگر نمی باشد.

توصیه می شود که به عنوان بخشی از روال ایده آل روزانه آیورودایی، همه روزه به مدت پنج دقیقه، صبح و عصر به تمرین پرانایام پردازید.

پیش از آغاز تمرین، به توصیه های مفید زیر توجه کنید:

از هر گونه اعمال فشار بپرهیزید؛ چنان چه احساس می کنید که دچار سرگیجه شده یا نفس نفس می زنید، چند لحظه توقف کرده و با چشمان بسته آرام بنشینید تا مجدداً احساس کنید که به وضع طبیعی بازگشته اید. برای این که گرفتگی سوراخ بینی باز شود، خرناس نکشید. هرگز قبل از آغاز تمرین برای باز کردن بینی، از مواد ضد حساسیت استفاده نکنید. چنان چه بروز حساسیت یا سرماخوردگی سینوس های شما را مسدود کرده اند، از انجام پرانایام صرف نظر کنید تا سینوس ها به صورت طبیعی باز شوند.

پس از فراگیری تمرین، طبیعی است که غشاء مخاطی در آغاز منقبض شوند. فقط بگذارید که شل و راحت باشند و پس از گذشت چند روز، طبیعتاً با روال جدید تطبیق خواهند یافت.

تمرین پرانایام را در یک اتاق ساکت و خالی از صدای رادیو و موسیقی یا تلویزیون انجام دهید. چشمان خود را ببندید ولی هر گاه که احساس نگرانی کردید، یک دقیقه از انجام تمرین خودداری کنید ولی فوراً از جای خود بلند نشوید. تا هنگامی که مجدداً احساس راحتی نموده اید، با چشمان بسته آرام بنشینید. اگر این احساس ناراحت کننده همچنان پایدار باشد، چند دقیقه دراز بکشید تا از بین برود.

هرگز نفس خود را حبس نکنید و به شمارش تعداد ثانیه های دم و بازدم نپردازید. با این که این دستورالعمل گاهی در کتب یوگا دیده شده و یا به وسیله ی معلمان یوگا آموخته می شوند، ولی همگی خلاف جهت هدف این تکنیک می باشند که اجازه می دهد خود بدن وضع تنفس را متعادل و موزون سازد. ریتم تنفس طبیعی شما، همان ریتمی است که برای شما درست و مناسب می باشد.

نحوه ی انجام تنفس متعادل (پرانایام)

صندلی راحتی پیدا کنید که اجازه می دهد راست بنشینید و ستون فقرات در خط مستقیم و هر دو پا روی زمین قرار گیرد. بهتر است که حین انجام تمرین پرانایام به پشت صندلی تکیه نکنید. چشمان خود را ببندید و بگذارید که ذهن شما استراحت کند. دست راست خود را در وضعیتی قرار دهید که در تصویر نشان داده شده است؛

طوری که شست در کنار حفره ی راست بینی و دو انگشت میانی کنار سوراخ چپ بینی واقع شود.

در حین انجام تمرین، به طور طبیعی تنفس کنید و ابتدا یک حفره و سپس حفره ی دیگر بینی را به ملایمت ببندید. برای این که بازوی شما خسته نشود، آرنج راست را نزدیک قفسه ی سینه قرار دهید ولی از قرار دادن آرنج روی دسته ی صندلی یا روی میز خودداری کنید.

ریتم اساسی انجام پرانایام به شرح زیر است:

۱. حفره ی راست بینی را با ملایمت با شست خود ببندید و به آهستگی از حفره ی چپ، نفس را بیرون بدهید و در پایان بازدم از همان حفره ی چپ، به راحتی نفس را بکشید.

۲. حفره ی چپ بینی را با دو انگشت میانی مسدود کنید و عمل بازدم را از حفره ی راست بینی انجام دهید. از حفره ی راست بینی، نفس را به نرمی فرو ببرید.

۳. به مدت پنج دقیقه، تناوب دو حفره ی بینی را ادامه دهید. سپس بازوی خود را پایین آورده و با چشمان بسته، یک یا دو دقیقه راحت بنشینید. چنان چه فعالیت بعدی شما انجام مدیتیشن باشد، می توانید بلافاصله آن را شروع کنید.

توجه داشته باشید که «هر نفس با بازدم آغاز می گردد» و با فرو بردن دم پایان می پذیرد؛ نحوه ای که با اغلب تمرینات تنفسی جهان غرب که با فرو بردن نفس عمیق آغاز می گردد، تفاوت دارد. در پرانایام نیازی به نفس عمیق وجود ندارد. فقط لازم است که تنفس به صورت طبیعی، ولی اندکی آهسته تر و عمیق تر از معمول انجام گیرد.

هر گاه احساس می نمایید که می باید از دهان نفس بکشید، همان کار را بکنید و سپس به مجردی که مجدداً احساس راحتی کردید، به همان نحو مقرر تمرین تنفس نمایید. در مورد بسیاری از افراد الگوی تنفس در برخی اوقات تغییر می یابد. این امری طبیعی بوده و نشانه ی خوبی از این واقعیت است که به سبک متعادلی از تنفس دست می یابید.

انسان از آغاز پیدایش با روح کنجکاو خود همواره در پی یافتن پاسخ برای سؤالات بی شمار خود بوده است. به خصوص این که آیا سرنوشت هر انسان از قبل مشخص و تعیین شده است و هزاران سؤال دیگر.

طالع بینی اولیه نیز از تأثیر ستارگان آسمان بر سرنوشت بشر و دیگر جانوران و حتی گیاهان می گفت. در حقیقت، طالع بینی در ابتدا، با خرافات و موهومات و سحر و جادو آغشته شده بوده ولی به مرور زمان راه خود را جدا کرده و حتی در دوره هایی از تاریخ در برخی از دانشگاه ها تدریس می شد.

طالع بینان در ابتدا فقط پنج سیاره را شناخته بودند، مثل: زحل (سارتون)، مشتری (ژوپیترا)، مریخ (مارس)، زهره (ونوس) عطارد (مرکور) ولی با رشد و تکامل علم نجوم بعدها سه ستاره ی دیگر به نام پلوتون و نپتون و اورانوس نیز کشف شدند. امروزه هشت سیاره، به همراه ماه و خورشید مبنای کار طالع بینان قرار می گیرد.

البته نکته ی مهمی که یادآوری آن الزامی به نظر می رسد، این که هر خصوصیت و رفتار آن قابل تغییر است و تنها نمی توان براساس مطالب موجود در طالع بینی ها زندگی کرد یا با دیگران ارتباط برقرار نمود.

مهم این است که بدانند خوش بختی و بدبختی، سعادت و تلخ کامی هم به دست خود انسان است و می تواند آن ها را با اراده و همت خود قادر است تغییر بدهد، حتی

سرنوشت خودش را و به آن چه که طلب می کند نایل شود، این ودیعه ی الهی به انسان است.

گر در طلب گوهر کانی، کانی

و در پی عمر جاودانی، جانی

من فاش کنم حقیقت مطلق را

هر چیز که در جستن آنی، آنی

نام ماه های شمسی و نام برج های خورشیدی: فروردین (قوچ)، اردیبهشت (گاو)، خرداد (دوپیگر)، تیر (خرچنگ)، مرداد (شیر)، شهریور (سنبله)، مهر (میزان)، آبان (عقرب)، آذر (کمانگیر)، دی (بز)، بهمن (دلو)، اسفند (ماهی).

طالع بینی خورشیدی

اشاره

طالع بینی خورشیدی چنان که از اسمش پیداست بر اساس حالات افراد تهیه شده اند که تحت تأثیر خورشید قرار گرفته اند. تهیه شده است. این طالع بینی بر اساس محاسبات ریاضی و نجومی نوشته شده و برای هر فردی بسته به ماهی که متولد شده و موقعیتی که نسبت به خورشید داشته است، فراهم آمده اند.

هنگامی که این طالع بینی را مطالعه می کنید، سعی کنید تمام مباحث مربوط به آن ماه را کامل بخوانید و البته ممکن است شما در مواردی هم با استثناهایی روبه رو شوید و البته این نشان می دهد که ماه تولد شما ممکن است با چندین سیاره در ارتباط بوده باشد و شما از هر یک نشانه ای را دریافت کرده اید.

به هر حال خواندن این طالع بینی به مرور به شما این قدرت را می بخشد که با دیدن افراد، نوع گفتار و حرکاتشان به ماه تولدشان پی ببرید. در زیر نام های سال شمسی و نام برج های خورشیدی آن ها آمده است. با مراجعه به آن ها می توانید به خصوصیات آگاه شوید.

خصوصیات متولدین فروردین ماه

اولین برج خورشیدی، برج قوچ است که بر تولد و نو بودن تکیه دارد. متولدین فروردین، به این دلیل که متولد کوچک ترین برج از برج های دوازده گانه است، مانند

یک بچه عمل می کنند. متولد این ماه واقعاً خودبین و خودخواه است و آن چه بهترین است، باید متعلق به او باشد. او هر چه را بخواهد، به دست می آورد و در این راه ابایی ندارد از این که دیگران را دچار دردسر کند. البته او هرگز فکر نمی کند که برای کسی دردسر تولید کرده است و چنان قیافه ی مظلومی به خود می گیرد که خود شما هم دچار شک می شوید که آیا او شما را آزرده است یا نه!

یکی از خصوصیات بارز متولد فرودین ماه، بی غل و غش بودن وی است؛ چون خود را صاف و ساده می بیند در مورد دیگران نیز همین احساس را دارد. پس به دیگران زود اعتماد می کند و از این بابت ترسی به خود راه نمی دهد. چنان چه به خاطر این خصیصه از دیگران ضربه بخورد با کوچک ترین محبت و گوشه چشمی که ببیند هر چیز را به فراموشی می سپارد و دوباره روز از نو روزی از نو.

او اصلاً آدم دورویی نیست و هرگز حاضر به دروغ گفتن نیست. برای رسیدن به خواسته هایش نه برای شما فیلم بازی می کند و نه دروغ می گوید. شما باید خواسته ی او را برآورده کنید و در غیر این صورت با داد و فریاد و شلوغ کاری هایش مواجه خواهید شد.

متولدین این ماه، از لحاظ ظاهری اکثراً چهارشانه و خوش رنگ و رو هستند. ابروهای کمانی و موهای حنایی رنگ دارند. اکثراً در سر یا صورتشان خالی به چشم می خورد. شل و ول بودن برای آن ها مفهومی ندارد؛ اکثراً سفت و محکم حرکت می کنند و در راه رفتن کمی به جلو خم می شوند و عجله دارند. این شق و رق بودن آن ها به دلیل اعتماد به نفس فوق العاده زیاد آن هاست. شما هرگز گریه و ضعف و اضطراب آن ها را نمی بینید، مگر آن که واقعاً از لحاظ روحی به هم ریخته باشند و نتوانند خود را حفظ کنند.

عاشق این است که خود را از دیگران برتر و بالاتر نشان دهد. در انجام کارها بر تمامی افراد کنار خود برتری دارد. دست و دل باز است چه در مال و چه در زمان.

او بی حوصله است و هرگز آدم اهل شکسته نفسی و نکته سنجی نیست. او بی غل و

غش است و اصلاً اهل فریب دادن کسی نیست. او به قدری رک و صریح حرف می زند که گاهی اطرافیان خود را به وحشت می اندازد.

او آدم پر دل و جرأتی است و تنها ترس او از درد و بیماری است. احتمال سوختگی و بریدگی در متولدین این ماه به دلیل روحیه ی تهور و بی باکشان زیاد است. همچنین سردرد و عفونت کلیه، سرماخوردگی، اعتیاد به الکل، زانو درد، معده درد و عوارض پوستی در این افراد زیاد به چشم می خورد. اما بدانید که آن ها اصلاً اهل دکترو دارو و خوابیدن نیستند و اصلاً نمی گذارند که کسی متوجه خرابی وضع جسمانی شان بشود. او می داند که به خاطر قدرت بدنی اش زودتر از هر کس دیگری از انواع بیماری ها خلاصی می یابد پس چه لزومی دارد به دکتر مراجعه کند؟ ولی ما توصیه می کنیم لااقل سالی یک بار خود را ویزیت کنند. چنانچه متولدین فروردین ماه کمی زیرکی در کارهایش به خرج دهد؛ دست از رک بودن بیش از حد بردارد، سعی کند به دیگران احترام بگذارد و آن ها را ببیند و کمی هم صبر و حوصله داشته باشد به موفقیت های زیادی دست می یابد؛ اما این را هم بدانید که او هر چقدر هم که موفق باشد، باز بی پول است و البته این هرگز روحیه ی او را از بین نمی برد. او کار می کند تا دیگران پول دار شوند.

او خوش سرد نیست، عصبانی است و به هر طریقی می خواهد حرفش را به کرسی بنشاند، اما بدانید که اصلاً سنگدل نیست. فقط خود را از دیگران بالاتر می داند پس تحمل حرف شنیدن و دستور شنیدن دیگران را ندارد. چنانچه در مقابلش کوتاه بیاید، مثل یک بچه از شما پوزش می خواهد.

او می خواهد هر چه سریع تر نیتش را اجرا کند و همین باعث می شود که عصبانی و رک باشد. او اصلاً اهل غیبت و شایعه سازی نیست. چون وقت این کارها را ندارد و علاقه ای هم به شنیدن اخبار در مورد دیگران ندارد.

او در بین جمع خوب می درخشد و برای شما از موضوعاتی که اطلاع ندارد، سخنرانی می کند. او به گذشته و آینده اهمیتی نمی دهد؛ او فقط لحظه را می بیند امروز

را می خواهد.

او بسیار بااراده و خیلی خوش بین است. اصلاً به دنبال جریانات احساسی نیست که وقت او را تلف می کنند. او با آن که معصوم و مهربان به نظر می رسد، گاهی حتی خشن و عصبی جلوه می کند، اما بسیار دل نازک است اما هرگز آن را بروز نمی دهد.

فروردینی ها هرگز نباید به دنبال سیاست و کارهای سیاسی باشند، چون خصوصیات آن ها با خصوصیات کارهای سیاسی در تناقض است. کارهای تجاری و هنری برای آن ها بهترین است. این افراد چون فطرتاً به دنبال شهرت و افتخار هستند، در هر کاری که رگه ای از کسب شهرت بیابند، خوش می درخشند؛ حتی اگر آن کار، کاری خیرخواهانه و بشردوستانه باشد.

این را همیشه در نظر داشته باشید که برای هر کاری که می کند، از او تشکر کنید و گرنه عصبانی می شود یا واقعاً از شما می رنجد.

اما فروردینی ها این همه جدیت و استحکام قدرت را از کجا می آورد؟ چنان چه دقت کنید این افراد فلز زندگی شان آهن است و همین سبب می شود که آن ها نه برابر دیگر قدرت و مقاومت داشته باشند.

یکی از خصوصیات مثبت آن ها دست و دل باز بودن آن هاست. او برای انجام هر کاری به دیگران انعام می دهد و عاشق کمک کردن به دیگران است. در چنین لحظاتی است که دیگران را وادار به تشکر می کند و خود را به این صورت راضی نگاه می دارد.

خصوصیات متولدین اردیبهشت ماه

او موجودی محکم و استوار است. هیچ چیز نمی تواند تعادل و استقامت وی را منحرف کند. اگر کاری به او نداشته باشید، کاری به شما نخواهد داشت؛ اما وای به روزی برسد که لج بازی اش گل کند و خشمش را رها کند.

سعی کنید هرگز او را عصبانی نکنید؛ در غیر این صورت، زود فرار کنید. هیچ چیز در دنیا وحشتناک تر از یک گاو خشمگین نیست. او در تمام عمر به تعداد و دفعات انگشت عصبانی می شود ولی اگر شد، تا هر چیز را نابود نکند، دست بردار نیست.

مردان متولد این ماه، هیكلی عضلانی دارند، چهارشانه و قوی هستند. آرام غذا می خورند، موهایی مجعد یا فرفری دارند، رنگ پوستشان یا رنگ چشمشان تیره است.

او تحت کنترل برج ثور از دوازده برج در طالع بینی خورشیدی است.

متولد این ماه خیلی خوب خود را کنترل می کند و به ندرت تحت تأثیر کسی قرار می گیرد. در مقابل جنس مخالف خود زود جذب می شود؛ اما هرگز دنبال او راه نمی افتد. او بیشتر مایل است دیگران را به سوی خود بکشد تا وقتش هدر نرود.

او سرعت عمل بالایی دارد، صبور، با اراده و لجوج است.

او همیشه برای داشتن خانه ای پرآرامش و آسایش، تلاش می کند. از تغییر و تحول چندان دل خوشی ندارد.

متولد این ماه، عاشق زمین، خانه و روستا است. او به آرامش و بوی خاک و سبزه و گل نیاز دارد.

خوش بنيه و خوش غذاست و سخت بیمار می شود. به علت اشتهای زیاد، اکثراً دچار بیماری هایی چون ناراحتی قلبی و فشار خون می شود.

چندان اهل ورزش و فعالیت بدنی نیست. لجوج، سرسخت و خودرأی است. آن ها به خانواده و دوستان خود بسیار وفادار هستند. عاشق فیلم های کمدی و خندیدن هستند. بازیگوش و خونگرم اند و به ندرت در بین آنان، آدم های کینه ای و بدجنس پیدا می کنید.

او پول را دوست دارد، اما برای رسیدن به آن خودکشی نمی کند. او اعتقاد دارد که باید به آرامی و ثبات به پول رسید. البته شانس خوبی هم برای پول دار شدن دارد. متولد این ماه، عاشق موسیقی و خواندن آواز است و اکثراً خوش صدا هستند و به نقاشی به صورت سرگرمی علاقه دارند. رنگ آبی، سبز، قهوه ای و صورتی به آن ها آرامش می بخشد.

او همیشه میانه رو است و برای هیچ کاری خود را هلاک نمی کند. مس فلز وجودی این افراد است و آن ها رسانه هایی خوب به حساب می آیند.

خصوصیات متولدین خرداد ماه

متولدین این ماه، موجوداتی دوگانه هستند. مرتب در حال تغییر و تحول است و شما سخت می توانید ذات وجودی او را بشناسید.

متولدین این ماه از لحاظ ظاهری اکثراً قد بلند و لاغر هستند. صورت های ظریف، پیشانی بلند و چشم هایی دارند که هرگز بر روی موضوعی بیش از چند ثانیه متمرکز نمی شود.

آن ها افرادی مهربان، مشتاق و دل پذیر هستند و اهل خواندن کتاب هستند اما هرگز کتابی را تا انتها نمی خوانند و اگر بخوانند از انتها می خوانند.

آن ها افرادی باهوش هستند که در بحث و جدل همیشه پیروز هستند. آن ها هیچ گاه به چیزی پایبند نمی مانند و نمی گذارند استقلالشان به خطر بیفتد.

آن ها به علت هوش سرشار قادر هستند با قساوت از افراد ساده بهره برداری کنند.

آن ها به علت داشتن شخصیت دوگانه و هوش سرشار هم زمان قادرند در یک لحظه چند کار را به نحو احسن انجام دهند.

او از انجام دادن کارهای ساده بیزار است و اگر مجبور باشد، دچار افسردگی می شود.

به علت هیجان زدگی و بی قراری اکثراً سر قرار خود حاضر نمی شوند و یا دیر می رسند. آن ها اصلاً وقت شناس نیستند. آن ها بدقول هم هستند و عادت دارند دیگران

را فریب دهند. شما تمام این خصوصیات آن ها را می شناسید اما باز مجذوب و درگیر آن ها هستید.

آن ها با هوش هستند و می دانند چگونه خوب صحبت کنند و کارهای سیاسی، بسیار مناسب آن هاست. متولدین این ماه همیشه درون خود را از دیگران مخفی می کنند و ظاهرشان با باطنشان فرق می کند.

او بسیار هوشمند است و چنان شما را دستگیر مسائل خودش می کند که حتی بابتش از او تشکر می کنید!

افراد متولد این ماه در نویسندگی به خصوص نوشتن داستان، شرح حال دیگران، آگاهی تبلیغاتی و متون سخنرانی تبحر دارند اما به ندرت در مورد زندگی خودشان مطالبی می نویسند. این افراد، اغلب بر روی کتاب هایی که می نویسند از اسم مستعار استفاده می کنند. آن ها هیچ گاه عقاید خود را مکتوب نمی کنند، چون می دانند مرتب عقایدشان تغییر می کند؛ پس بهتر است با نوشتن آن ها خود را مضحکه ی دست دیگران نکنند.

آن ها به یادگیری زبان ها علاقه مند هستند و مهارت آن ها در فریب کاری و اعمال خلاف گاهی آن ها را به سوی زندگی مجرمانه می کشاند که اغلب البته از آن رویگردان هستند چون عمیقاً آسودگی را دوست ندارند.

متولدین خرداد، تحت نفوذ سیاره ی عطارد هستند و به علت داشتن هوش سرشار، در کارهای تبلیغاتی، خوب می درخشند. آن ها عاشق تملق و اضافه کردن و بزرگ کردن مطالب پیرامون خود هستند. ذهن آن ها به حدی کار می کند که اکثراً دچار بی خوابی و ناراحتی های اعصاب می شوند. از یک نواختی بیزار هستند و متأسفانه در زندگی هدف خاصی را نیز دنبال نمی کند. او فقط به دنبال ایده آلی است که نمی داند چیست.

در مجموع، آن ها افرادی باهوش، مستعد، زیرک، موزی و زرنگی هستند که در وجودشان اندکی صبر هم یافت نمی شود.

رنگ زرد، سبز، آبی، نقره ای و خاکستری از رنگ های مورد علاقه اش هستند که به

او آرامش می بخشند. هرگز احساسات واقعی خود را به کسی بروز نمی دهد مگر آن که از همه لحاظ شما مورد اعتمادش باشید.

خصوصیات متولدین تیر ماه

سرطان، یکی دیگر از برج های طالع بینی خورشیدی است که مربوط به متولدین تیر ماه است. متولدین این ماه عاشق مهتاب هستند و جالب آن که خصوصیات آن ها نیز مانند ماه است. آن ها ثابت، شوخ طبع و خنده رو هستند. در یک مهمانی اگر دیدید کسی قهقهه می زند و مجلس را به خنده واداشته است بدانید یک تیر ماهی است.

او اهل شوخی است؛ اما آدم مبتدل و پیش پا افتاده ای نیست. حتی گاهی اوقات او را خندان نمی بینید اما منتظر کوچک ترین جرقه برای خندیدن است.

او عاشق تحسین و تمجید دیگران است؛ اما با هوشیاری و سیاست این خصلت خود را بروز نمی دهد. او به شهرت علاقه زیادی ندارد؛ اما اگر پایش بیفتد از آن رویگردان نیست.

او آدم بدبین و افسرده ای است و شوخ طبعی اش فقط پوششی برای این خصلت اوست. متأسفانه او خصلت افسردگی و بدبینی خود را سریع به دیگران منتقل می کند. او آدم بلند پروازی است به شرط آن که بتواند بر ترس هایش غلبه کند.

او بسیار دل نازک و احساساتی است. چنان چه از کسی برنجد، چنان به گریه می افتد یا در خود فرو می رود و ساکت می شود که باور نمی کنید این همان آدم خنده روی قبلی است و تا آخر عمر هم رنجش خود را فراموش نمی کند.

آن ها بداخلاق و عصبی هستند و علت اصلی آن، تغییر حالت ماه یا مدّ دریا است. علت بداخلاقی های او ناامیدی از دنیا و اطرافش است.

هنگام صحبت کردن، به صورت خود حالت می دهند و در یک گفت و گوی ساده شاید بارها حالت صورت خود را تغییر دهند.

متولدین این ماه، افرادی خیالاتی و رؤیایی هستند. حافظه ی قوی دارند که می توانند هر چیزی را مربوط به هر زمان در آن ثبت کنند و هر گاه خواستند آن را تحویل دهند.

عاشق اشیای قدیمی، عتیقه، تاریخ و آثار باستانی هستند. او به شدت عاشق وطن و زادگاهش است.

او بسیار مهربان، باهوش و باملاحظه است و به شدت رازدار است و اسرار مردم را برای خود حفظ می کند. او می تواند به هر صورتی از اسرار و رموز دیگران سر در آورد؛ اما هیچ کس قادر نیست سر از مکنونات قلبی و روحی او در آورد.

او در مورد کسی پیش داوری نمی کند و چنان چه کسی یا چیز با ارزشی پیدا کند محال است آن را از دست دهد.

چنان چه هدفی مد نظرش باشد، در ظاهر، خود را بی توجه نشان می دهد اما در لحظه ای که باور ندارید، به آن هدف دست می یابد و دیگر آن را رها نمی کند.

او آدم خسیسی نیست؛ اما ترجیح می دهد قبل از آن که وقت و پولش را برای کسی صرف کند، کسی دیگر در این کار پیش قدم شود.

او بسیار محافظه کار است و برای هر کاری، تمام موقعیت های پیرامون خود را می سنجد؛ به خصوص برای هر کاری ابتدا توان مالی خود را می سنجد و به خاطر همین در معاملات فرد موفق است.

متولدین این ماه عاشق خانه و خانواده هستند و برایشان خانه از هر جای مقدس در دنیا مقدس تر است. ممکن است به مسافرت های طولانی برود، ولی دوباره به خانه برمی گردد و آن جا را امن ترین جا می داند.

او بسیار آینده نگر است و هر چقدر که پول در حساب بانکی اش داشته باشد، با ترس از بی پولی و خشکسالی و قحطی و بلاهای طبیعی و هزار چیز دیگر دارد.

آن ها عاشق آب، شنا، قایق و حتی قدم زدن کنار دریا هستند. آن ها تخیلات و رؤیاهای خود را در آب و ماه می جویند.

او بسیار عاطفی و احساسی است و این خصلت او بر روی قوای جسمانی تأثیر مستقیم دارد.

چنان چه بیمار شود یا کوچک ترین اتفاقی برایش بیفتد، چنان آن را بزرگ می کند و

آن را تبدیل به یک معضل می کند که تمام دل سوزی های شما را در برابر فاجعه ای که برایش رخ داده است هیچ می داند. دردهای معده، روده، قفسه ی سینه و پوست، از بیماری های مخصوص متولدین این ماه است. او کوچک ترین بیماری را تبدیل به شدیدترین بیماری می کند و در عوض هم می تواند سخت ترین بیماری ها را با روحیه ی خوش بینی خود شفا دهد. او عاشق پرورش گل و گیاه و پس انداز کردن است. هیچ کس مانند او قادر نیست امور مالی را اداره کند؛ او هرگز بی پول نمی شود.

آن ها از گرسنگی وحشت دارند و چنان چه کسی غذایش را حیف و میل کند، می رنجد و به یاد تمام گرسنه های عالم می افتد.

خصوصیات متولدین مرداد ماه

متولدین مرداد، در برج اسد یا شیر از برج های خورشیدی قرار دارند. مرداد ماهی ها همگی افراد برون گرا، شاد و سرحال هستند. آن ها درست است که شیر هستند اما چنان دل نازک و مهربان هستند که تا وقتی آن ها را عصبانی نکرده اید، بیشتر حالت یک گربه را دارند. آن ها از تاریکی، یکنواختی و زندگی سطح پایین زندگی بیزارند.

این افراد، عاشق حکومت و سلطنت هستند و علاقه مندند که بر دیگران تسلط یابند. آن ها نگاه هایی غرورآمیز و حرکاتی شاهانه و پر افتخار دارند. آن ها از لحاظ ظاهر، بسیار جالب هستند و توجه بقیه را جلب می کنند.

آن ها خوش صحبت و موقر هستند و عاشق این هستند که دیگران را نصیحت کنند و از بالا به دیگران نگاه کنند.

آن ها در شغل هایی چون تدریس، سیاست و روانپزشکی می درخشند. آن ها ضعف دیگران را سریع می بینند و به رخ می کشند اما در مورد دیدن ضعف های خود عاجز هستند. اگر مرتب از او تعریف کنید هرگز روی عصبانیت او را نخواهید دید.

او خودخواه، متکبر، جدی و تنبل است. او خود را از بقیه بهتر می داند.

او در ضمن هوشیار است و می تواند در انجام هر کاری نقش یک سازمان دهنده و

سرپرست را ایفا کند. او می تواند از دیگران هم تعریف کند و بیانات خود را بی ادعا و صادقانه عنوان می کند.

او عاشق مهمانی است و معمولاً با شکوه ترین و مجلل ترین مهمانی ها را فراهم می کند و به مهمانانش بسیار می رسد.

آن ها خیلی زود عاشق می شوند و زود هم ازدواج می کنند و چنان چه در عشق شکست بخورند، شدیداً اندوهگین و مأیوس می شوند اما غرورشان نمی گذارد که این شکست را به نمایش بگذارند و در عوض بی رحمی و قساوت، جای آن را می گیرد.

آن ها بدون عشق، احساس و عواطف قادر به حیات نیستند و دائماً با چنین مسائلی درگیرند.

آن ها طالب حمایت دیگران هستند و دوست دارند بقیه به آن ها تکیه کند. او کمک شما را رد می کند و از پذیرفتن کمک های مالی حداکثر امکان شانه خالی می کند. آن ها عاشق پول خرج کردن هستند و هرگز بی پولی را تجربه نمی کنند چون راه پول درآوردن را می دانند.

آن ها اهل شرط بندی، سرگرمی، شیک و لوکس هستند. او همچنین به دیگران با کمال میل پول قرض می دهد.

آن ها مریض نمی شوند و اگر مریض شوند چندان علاقه ای به خود را انداختن و نقش بیمار بازی کردن ندارند.

آن ها غیبت گویای مجرب هستند. یا بسیار تمیز هستند، یا به شدت شلخته و بی انضباط. آن ها یا پرانرژی هستند و مشغول کارند یا تنبل هستند و گوشه ای لم می دهند.

او از بار مسئولیت نمی ترسد و در مواقع بحرانی به راحتی مسئولیت می پذیرد و اصلاً خم به ابرو نمی آورد. او در مقام دوست بسیار باوفاست و در مقام دشمن با مروت و عادل است.

خصوصیات متولدین شهریور ماه

یکی از بارزترین خصوصیات متولدین شهریور، عدم تشکیل زندگی خانوادگی است؛ اما چنانچه تصمیم به این کار بگیرند، اکثراً به زندگی خانوادگی شان وفادار می‌مانند.

او زیاد پر حرف نیست، معمولاً در گوشه‌ای آرام می‌نشیند، او قدر زمان را می‌داند و به جزئیات هر چیز بسیار اهمیت می‌دهد.

آن‌ها بسیار کار می‌کنند و به همین دلیل کمتر در مهمانی‌ها علی‌الخصوص مهمانی‌های شلوغ ظاهر می‌شوند. آن‌ها از جمع خوششان نمی‌آید و در ضمن اهل خوشی و لذت بردن هم نیستند.

او کمتر آدم خیال‌بافی است. او بیشتر اهل کار و عمل است. او فردی نگران و همیشه در سرش فکرهای بسیاری وجود دارند، اما با لبخندی بر لب، آن‌ها را پنهان می‌کند. آن‌ها قوی، لاغر و بی‌نهایت دوست‌داشتنی هستند.

چشمانی زلال و صادق دارند. آن‌ها آرام و متین هستند. آن‌ها جذاب و دل‌ریا هستند. او فردی تیزبین و منتقد است و کمی خودنمایی هم دارد.

آن‌ها افرادی آرام‌اند ولی در درونشان پر از اضطراب و نگرانی و وسواس است. او فردی بی‌ریا و راست‌گو است. برای در رفتن از زیر کاری دروغ نمی‌گویند بلکه خود را به بیماری می‌زنند.

او آدم بسیار تمیزی است و عاشق حمام است. آن‌ها خوب غذا می‌خورند، خوب کار می‌کنند و بسیار سخت‌گیر و با دقت هستند.

او فردی آرام و متین است اما در برابر بی‌احترامی، بی‌فکری و بی‌دقتی واقعاً از کوره درمی‌رود و عصبانی می‌شود. آن‌ها افرادی هم‌دل و دل‌سوز هستند و شغل پرستاری برای آن‌ها بسیار مناسب است. او برای کمک کردن به دیگران، مخصوصاً در مواقع بیماری، اولین نفر است.

آن‌ها بسیار محتاط هستند. او عاشق خریدن اجناس به صورت عمده است تا برایش ارزان‌تر دربیاید. او فردی است که سریع به هر چیزی عادت می‌کند و دست‌کشیدن از

آن عادت برایش سخت می شود.

او آدمی است اهل انتقاد. او به خاطر داشتن فکری مرتب و منظم برای نظم بخشیدن به امور، مناسب است.

عیب او این است که خود را بی عیب می داند و هیچ وقت عیوب خود را نمی بیند اما در مورد دیدن عیب دیگران چندین چشم قرض می گیرد.

او اهل جایی نشستن نیست، بی قرار است و مرتب می خواهد جای خود را عوض کند. او اهل دست و دل بازی و پول خرج کردن نیست. او در هزینه محتاط است چه عشق باشد و چه پول.

آن ها دوست دارند به دیگران کمک کنند اما خودشان از کمک گرفتن بیزار هستند. آن ها به خود متکی هستند و علت خساست آن ها اغلب ترس از ایام کهولت و پیری است. البته چنان چه پول بسیاری داشته باشند دست از مقتصد بودن برمی دارند و کمی دست و دل باز می شوند. او از اسراف، ول خرجی و شلختگی متنفر است. او به آدم های تنبل احترام نمی گذارد.

دقت برای او حکم طلا را دارد. بسیار وقت شناس است و کسی است که تمام کارهایش روی برنامه انجام می شود. آن ها گاهی اوقات خودخواه و از خود راضی می شوند. او آدمی بسیار منطقی است. عصبانیت و اعتراض و انتقاد خود را صریح بیان می کند.

او آدمی سالم است، در مورد غذایی که می خورد وسواس به خرج می دهد و ناراحتی های بدنی آن ها بیشتر از ضعف اعصابشان ناشی می شود.

آن ها در مورد میکروب وسواس به خرج می دهند. هر شب مسواک می زنند و گاهی اوقات به رژیم های گیاه خواری روی می آورند.

آن ها حیوانات و درماندگان را دوست دارند.

رنگ سبز یشمی و پلاتینی برای او خوش شانس است. رنگ های تیره مانند خاکستری، آبی، سبز از رنگ های مورد علاقه ی این متولد برج سنبله است.

خصوصیات متولدین مهر ماه

متولدین مهر ماه یا همان برج میزان، مرتب در حال ایجاد صلح و صفا و عدالت بین مردم است. متولد این ماه دو نیمه دارد و علت آن این است که ایجاد تعادل در کفه ی ترازو بسیار سخت است و همیشه یکی از دیگری پایین تر است.

آن ها آرام، دل پذیر و جذاب هستند و از سوی دیگر، اهل بحث و دعوا، لج باز، نامتعادل، نگران، مضطراب و آزاردهنده هستند.

متولد مهر ماه، اندام هایی متعادل دارند اما چندان جلب توجه نمی کنند. یکی از خصوصیات ظاهری بارز آن ها داشتن چال در چانه یا گونه هایشان است. او صورتی دل پذیر و آرام دارد حتی وقتی عصبانی است صورتش بی حالت است. متولد مهر، عاشق شکلات و شیرینی است.

آن ها اکثراً خوش قیافه هستند؛ اما زنان این ماه شبیه مردان هستند و مردان این ماه تا حدی شبیه زن ها هستند.

مهر ماهی ها اکثراً لبخند بر لب دارند و تا حدی برایشان سلاحی محسوب می شود. خیلی چاق نیستند اما اگر در خوردن غذا متعادل باشند و ورزش کنند می توانند خوش هیکل باشند.

آن ها عاشق حرف زدن و وراجی هستند؛ البته شنونده های خوبی هم هستند، به شرطی که حرف زدندان به دیگران مجال بدهد. آن ها در دعواها نقش میانجی و واسطه را ایفا می کنند و مایل اند صلح برقرار کنند اما گاهی خودشان هم به صورتی دیگر به بحث دامن می زنند.

آن ها در همه چیز افراط می کنند و موجودی تنبل اند. گاهی هم چنان کار می کند که از شدت خستگی از حال می رود. البته اگر کسی در اطرافش باشد که بتواند به او دستور دهد، ترجیح می دهد که کار نکند.

او انسانی دو گانه است هر لحظه حالتی دارد و نمی دانید با او چه کار بکنید. آن ها می توانند خوش صحبت و لطیف باشند یا کنایه بزنند.

آن‌ها به سلامتی جسم و روحشان بسیار اهمیت می‌دهند. سینه‌ی آن‌ها حساس‌ترین نقطه‌ی بدنشان است و نگرانی و اضطراب آن‌ها معده درد ایجاد می‌کند. بیشتر بیماری‌های آن‌ها از ناراحتی‌های عصبی و اضطراب ناشی می‌شود.

او خیلی حرف می‌زند. سعی کنید در حرف‌هایش و نظراتش با او مخالفت نکنید چون تا ابد حرف می‌زند تا شما را قانع کند. او همیشه مخالف شما حرف می‌زند.

او همیشه می‌خواهد تعادل و عدالت را برقرار کند. آن‌ها سریع تصمیم نمی‌گیرند و مرتب در حال تزلزل و دو دلی هستند.

او از آدم‌های عجول و دمدمی مزاج و بی‌حوصله دل‌خوشی ندارد.

آن‌ها چندان از خودراضی و متکبر نیستند، بسیار صادق‌اند و کمتر بی‌دقتی نشان می‌دهند. آن‌ها عاشق کتاب هستند و به جلد آن‌ها بسیار اهمیت می‌دهند. آن‌ها از اغراق کردن در دعوا و جنگ بیزارند.

آن‌ها هنرمندند و عاشق رنگ. رنگ‌های ملایم، نورهای ملایم، موسیقی ملایم، صحبت‌های دوست‌داشتنی و غذاهای لذیذ او را به ذوق می‌آورند.

خصوصیات متولدین آبان ماه

عقرب، نام برج متولدین آبان ماه است و می‌دانید عقرب جانوری است که اگر نیش بزند، شما را خواهد کشت.

آن‌ها چشمانی سحرآمیز دارند که قادرند شما را هیپنوتیزم کنند. آن‌ها به دیگران خیره می‌شوند. چشمانش و نگاهش عمیق و بی‌رحم است و هنگامی که حرف می‌زند، سنجیده و آرام صحبت می‌کند.

متولد این ماه یک از خود متشکر درست و حسابی است. او نه به تعریف کسی توجه می‌کند و نه توهین کسی را می‌شنود. او هر کاری که بخواهد می‌کند.

آن‌ها از لحاظ بدنی، افرادی قوی، سنگین و با نشاط هستند. از لحاظ ظاهری، افرادی سرد و بی‌تفاوت هستند اما درون آن‌ها چیزی دیگر است.

آن‌ها به ندرت عصبی می‌شوند یا کم‌پیش می‌آید که قهقهه بزنند. آن‌ها ظاهری جدی

و متین دارند که گاهی به سردی میل دارد. او نه خجالتی است نه مغرور.

آن ها هالو و ساده لوح نیستند و کمی هم بدجنس اند. او همیشه حرف هایش را صریح و بی پرده می زند. او اهل دروغ و تملق و چاپلوسی نیست.

او مشاوری عاقل و با سخاوت است و نسبت به افراد مریض و درمانده شدیداً احساس دل سوزی و مهربانی دارند.

آن ها ترسو نیستند و از هیچ چیز، فقر، بیماری، شکست، تهدید، توهین و تمسخر دیگران وحشتی ندارند. آن ها به دوستانشان وفادار می مانند. آن ها حاضرند حتی جان خود را برای نجات دیگران به خطر بیندازند.

او محبت دیگران را هرگز فراموش نمی کند و سعی می کند آن را جبران کند و چنان چه آزاری به او رسانده باشید، تا به شما ضربه ای مهلک نزند، دست از سرتان بر نمی دارد. البته عده ای از آن ها از چنین رفتار خودشان شرمند می شوند و ممکن است دچار ناراحتی های روانی و روحی بشود. سعی کنید حداقل امکان کاری نکنید که کینه ورزی اش گل کند.

او در مواقع بیماری می تواند با اراده ی آهنین، سلامتی یابد و یا با فکر و کار خود را از پا نیندازد. آن ها به دنبال خطر هستند و حوادث خطرناک، آن ها را به شدت تهدید می کند.

آن ها اغلب افرادی دین دار و کنجکاو در مورد مرگ و زندگی هستند. آن ها افرادی شهوت پرست هستند، شجاع، حامی، قدیس و گناه کار در افراد آن ها زیاد دیده می شود. او وقتی صحبت می کند می تواند همه را در کمند خود اسیر کند. آن ها همچنین حس تملک شدیدی دارند و در مورد هر چیز آرام آرام بدون آن که کسی متوجه شود نفوذ خود را پخش می کند.

او هر چه بخواهد با خونسردی، دقت و پایداری به دست می آورد. او ممکن است به مواد مخدر، الکل، افسردگی و جنایت روی بیاورد و از طرفی می تواند پزشکی حاذق و ماهر از آب درآید.

بهترین کارآگاهان، آهنگ سازان، ادیبان، هنرپیشه و جراحان در بین متولد این ماه پیدا می شوند. نکته ی جالب در مورد آن ها این است که هر گاه عقربی متولد شود یکی دو ماه قبل از تولدش یکی از افراد فامیل از دنیا می رود و هر گاه عقرب می میرد پس از یکی دو ماه یک نفر در آن خانواده متولد می شود.

خصوصیات متولدین آذر ماه

متولدین آذر، افرادی پر سر و صدا، شاد و بذله گو هستند. آن ها رک حرف می زنند و هرگز متوجه حرفی که می زنند نیستند. چنان چه بفهمند، حرفی که زده است شما را ناراحت کرده، سعی می کند آن را جبران کند؛ اما در واقع وضع را از قبل خراب تر می کند. آن ها هرگز نمی خواهند کسی را برنجانند.

آن ها هوش و زیرکی بسیار منحصر به فردی دارند. آن ها از تظاهر کردن و ریاکاری به شدت بیزارند.

متولدین آن ها مجموعه هایی بزرگ و خوش ترکیب و پیشانی های بلند و پهن دارند. اجزای صورتشان باز و شاد است و حرکاتی سریع دارند. چشمان آن ها سرشار از هوش است و همیشه برق شادی در آن ها می درخشد. از لحاظ اندام یا قد بلند و درشت هستند و یا ریز و کوتاه هستند.

آن ها از سکون و بی حرکتی فرار می کنند. در راه رفتن آن ها تردید و دودلی پیدا نمی شود. آن ها معمولاً افرادی شجاع و ورزش کار هستند. خطر هیجان برای آن ها حکم سرگرمی را بازی می کند. آن ها همچنین عاشق سرعت، حیوانات و فرار هستند. متولدین آذر از رنجشی که در سخنانشان وجود دارند آگاه نیستند و چنان چه شما از حرف هایش ناراحت شوید به شدت ناراحت می شود.

آن ها افرادی صادق و صریح و رک هستند و مانند بچه ها همیشه حرف راست را می زنند.

با آن که با حرف هایش دیگران را می آزارد، اما کمتر کسی پیدا می شود که از متولدین آذر بدش بیاید. آن ها ایده آل گرا، دوست داشتنی، باهوش و خالی از هر نیت بد و مضر

هستند.

آن ها مشاوران باارزشی هستند. آن ها پرحرف، برون گرا و رک هستند. افراد خجالتی و ترسو در میان آنان کم دیده می شود.

آن ها ذهن و فکری خلاق دارند و مایل به پیشرفت و ارتقا هستند.

متولد این ماه، افرادی شاد هستند که سعی می کنند با حرف هایشان دیگران را نیز شاد و خوشحال کنند. اما اگر کسی بخواهد آن ها را به بی صداقتی متهم کند و یا از صداقت آنان سوءاستفاده کند از کوره درمی روند و زنان متولد این ماه، شروع به فحاشی و مردان شروع به دعوا و کتک کاری می کنند. آن ها پس از دعوا نیز پشیمان می شوند و سعی می کنند کدورت را از دل شما دریاورند.

آن ها در جوانی اکثراً مذهبی و متعصب هستند اما با بالا رفتن سن در عقاید خود تجدیدنظر می کنند.

متولد آذر، عاشق سفر، نمایش و تحسین است. شهرت بیشتر از پول او را به خود جلب می کند.

مسئولیت و محدودیت آن ها را عصبی، بیمار و ناراحت می کند. آن ها به پیری اهمیت نمی دهند و اکثراً تا آخر عمر، هوش سرشار و نبوغ خود را حفظ می کنند.

آن ها از بیمار شدن و بستری شدن متنفرند و سریع بهبود می یابند. آن ها عاشق قمار کردن هستند و هرگز به شکست فکر نمی کنند و معتقدند که فردا از امروز بهتر است.

متولدین این ماه، عاشق ماجراهای عاشقانه و فرو رفتن در این روابط هستند؛ اما خیلی به ندرت تن به ازدواج می دهند و گیر انداختن آنان کمی مشکل است.

آن ها زود از کوره درمی روند. پرخور هستند و کمی دارای رفتارهای عجیب و غریب هستند. آن ها جزء افرادی هستند که یتیم ها را پناه می دهد و حیوانات را از گوشه ی خیابان جمع می کند تا غذا بدهد.

آن ها تخیل قوی و هوش و نبوغی سرشار و حافظه ای حیرت انگیز دارند.

آن ها با منطق با خوشی و خونسردی مشکلاتشان را حل می کنند و با آن که دعوایی

نیستند اما اگر به آرمان های آن ها توهین کند، در دفاع از خود لحظه ای صبر نمی کند.

آن ها نمی توانند خوب دروغ بگویند و اهل حقه بازی و فریب کاری نیستند.

متولدین این ماه، آرمان گرا، بخشنده، درست کار، پربرکت و مهربان است.

خصوصیات متولدین دی ماه

متولد دی، آدمی نیست که همیشه در جلوی چشمتمان ظاهر باشد. آن ها افرادی هستند که همیشه در گوشه و کنارها قرار دارند و از دور، همه چیز را می نگرند. آن ها اهل پیشرفت و ارتقای وضع خود هستند چون ذاتاً افرادی بلندپرواز و جاه طلب اند. آن ها وقت خود را بیهوده تلف نمی کنند و همیشه به دنبال کسب درآمد بالا هستند.

سعی نکنید با متولدین این ماه بجنگید و حرفتان را به کرسی بنشانید. آن ها برنده ی نهایی هستند. آن ها آرام، بی صدا و بدون جلب توجه کار می کنند.

در وجود آن ها همیشه اندکی غم، جدیت و جاه طلبی وجود دارد. آن ها می توانند بی آزار و نرم اما سفت و محکم باشند.

آن ها در مسیر زندگی فقط به راست مستقیم و سربالا فکر می کنند. برای آن ها گرایش به چپ و راست مفهومی ندارد. آن ها باید موفق شوند. او هرگز سدی برای پیشرفت دیگران نمی شود؛ اما همیشه خودش از بقیه جلو تر است.

آن ها نسبت به حسادت، شهوت، خشم، سبک سری، هدر دادن زمان، تبلی و بی تفاوتی بی اهمیت هستند. او همیشه مسیرش را بررسی می کند تا ببیند کجاها اشتباه کرده است و آن ها را جبران کند.

آن ها احساساتی هستند اما نمی گذارند احساسات، عقل و منطقشان را تحت سلطه بگیرد.

آن ها از افرادی که از دستورات و قوانین سرپیچی می کند خوششان نمی آید.

آن ها جاه طلب اند و چنان چه آن ها را رئیس قسمتی کنند فقط در پی پیشرفت و ترقی است و همین از او موجودی سرد و خودخواه و بدبین می سازد.

آن ها به بزرگ ترها و اجدادشان بسیار احترام می گذارند و این حالت آن ها

به خصوص در سن جوانی بسیار زیادتر است.

متولد دی ماه اهل فضولی و غیبت نیست. اهل نصیحت هم نیستند اما اگر از آن ها بخواهند کسی را نصیحت کنند، با جدیت تمام این کار را می کنند.

متولدین دی، مرتب به پیری فکر می کنند و همین باعث احترام آن ها به افراد مسن فامیل می شود. او البته از این احترام ها به ارث هم می اندیشند.

آن ها آدم هایی با تحمل زیادند و به همین دلیل، زود از بیماری بهبود می یابند.

دی ماهی ها خجالتی و لج باز هستند. آن ها افرادی قابل اعتماد با روحیه ای حساس و لطیفند.

آن ها منضبط، رسمی، عمل گرا با رؤیاهای صادقانه هستند. اهل نمایش و حضور در جمع نیستند بلکه همه چیز را از دور کنترل می کنند.

خصوصیات متولدین بهمن ماه

متولدین بهمن، اصولاً افرادی آرام و با محبت اند؛ اما گاهی حرکات و رفتارهای عجیب و غریب از خودشان نشان می دهند که باعث تعجب اطرافیانش می شود. آن ها می خواهند به همه ثابت کنند که مثل بقیه نیستند.

متولدین بهمن، عاشق تجربه کردن، کشف کردن و کنجکاوی کردن هستند. هیچ چیز آن ها را دل زده، مشتاق و هیجان زده نمی کند. آن ها به ورزش، سیاست و بچه ها علاقه مندند.

بهمن ماهی ها طرف دار آزادی، استقلال و عشق هستند. آن ها می توانند هم زمان خنده دار، تودار، با اصالت، از خود راضی، سیاستمدار، آرام، همراه و خجالتی باشند.

آن ها عاشق جمع و دوستان فراوان هستند اما ناگهان خود را کنار می کشند و تا مدتی تنهایی را به جمع ترجیح می دهند. آن ها عاشق بر هم زدن رسوم و آداب قدیمی هستند و اکثراً بانی انقلابات و تغییرات هستند.

بهمن ماهی ها دوستان زیادی دارند؛ اما در بین آن ها دوستان بسیار صمیمی یا فوق العاده نزدیک بسیار کم است. آن ها در دوستی به دنبال کیفیت هستند و معمولاً

روابط طولانی مدت با کسی برقرار نمی کنند.

آن ها افرادی منزوی هستند که کسی آن ها را درک نمی کند. آن ها به دنبال بهترین ها هستند. آن ها افرادی بسیار باهوش و نابغه هستند. مشاهیر جهان، بیشتر از متولدین این ماه هستند. البته در بین این افراد، دیوانگان و کسانی که در تیمارستان بستری هستند، نیز زیاد یافت می شود.

متولدین بهمن ترکیبی از خونسردی، عمل گرایی و بی ثباتی غیر عادی هستند و توانایی بسیار برای آرام کردن کودکان ترسیده و آدم های عصبی و روانی دارند.

آن ها زیاد متعصب نیستند. آن ها تعصبی بر روی خانواده ندارند و همه را برادر و خواهر خود می دانند.

آن ها گاهی می خواهند تنها باشند؛ ولی پس از مدتی دوباره برمی گردند. سعی کنید این را بفهمید. آن ها آزادند و از حاضر شدن سر وقت یا معذب بودن فرار می کنند. هر چند اگر قول بدهد حتماً سر قولش حاضر می شود.

او نه به کسی توصیه می کند که چگونه کار کنند یا زندگی کنند و از طرفی هم به کسی اجازه نمی دهد که در زندگی اش دخالت کنند یا به او خط بدهند.

آن ها ترسو نیستند؛ ولی اهل جنگیدن هم نیستند. آن ها کمتر برای به دست آوردن چیزی می جنگند. آن ها فقط دوست دارند بر روی اصول اعتقادی خودشان زندگی کنند. اما اگر مجبور شوند بجنگند، گیج و کورکورانه می جنگند و خیلی راحت هم به آن خاتمه می دهند.

آن ها محکم و با اراده هستند و چنان چه بخواهند چیزی را به دست بیاورند، هیچ چیز نمی تواند جلوی آن ها را بگیرد. آن ها همچنین به دیگران بسیار بی اعتماد هستند مگر آن که دیگران را کاملاً تجزیه و تحلیل کرده باشند.

خواب، هوای خوب و ورزش برای سلامتی آن ها نقش بسزایی را ایفا می کند؛ هر چند که این ها معمولاً از آن ها دریغ داشته می شود. آن ها معمولاً دوران کودکی و جوانی سلامتی را طی می کنند.

آن‌ها هیچ چیز را حفظ نمی‌کنند و نیازی به جمع کردن کردن اطلاعات در ذهنشان ندارند. آن‌ها هر اطلاعاتی را که بخواهند، بلافاصله به دست می‌آورند و از طرفی قدرت تمرکز آنان بسیار بالاست. آن‌ها همچنین حس ششم بالایی دارند و با حساسیتی که دارند، می‌توانند درون افراد را بخوانند.

آن‌ها از دروغ، کلک، فریب کاری، قرض دادن و قرض گرفتن بیزار هستند و همیشه باید آزاد باشند.

خصوصیات متولدین اسفند ماه

متولدین اسفند، تحمل ماندن در جایی برای مدت طولانی را ندارند. هر جا که آرام تر و خصوصی تر باشد و جریان زندگی در آن موج بزند، یک متولد اسفند ماهی را خواهید دید.

متولدین اسفند به پول، مقام و ثروت اهمیت نمی‌دهند. معمولاً پول خود را از طریق ازدواج یا ارث به دست می‌آورند. البته اهمیت ندادن آن‌ها به پول نشانگر عدم علاقه‌ی آن‌ها به پول نیست. آن‌ها فقط در این مورد حریص نیستند.

آن‌ها افرادی بی‌خیال و بی‌توجه به آینده هستند. آن‌ها اهل مبارزه کردن و جنگیدن برای رسیدن به چیزی نیستند.

او به اطراف و جوانب خود بی‌تفاوت است حتی اگر قرار است نظام حکومتی ساقط شود او اصلاً اهمیتی نمی‌دهد. آن‌ها افرادی تنبل و بی‌تفاوت هستند.

آن‌ها آرام هستند و اگر بداخلاق شوند می‌توانند با نیش و کنایه حرف خود را بزنند و البته این به ندرت اتفاق می‌افتد.

متولدین اسفند، چندان خوش‌هیكل نیستند اما فوق‌العاده زیبا هستند به خصوص چشمان بسیار گیرا و جذابی دارند.

آن‌ها به نوشیدن مایعات بسیار علاقه دارند و هنگام بروز مشکلات، خطر الکلی شدن آن‌ها را تهدید می‌کند.

او تحمل روبه‌رو شدن با سختی‌ها، مشکلات و واقعیات زندگی را ندارد و به رؤیا

پناه می برد.

آن ها قدرت انتخاب دارند اما گاهی انتخابات آن درست از آب در نمی آید. آن ها اهل رقابت نیستند و اکثراً نیز افرادی خجالتی هستند؛ اما در صحنه ی تئاتر خوب می درخشند، به شرطی که مجبور نباشند زیاد تمرین کنند.

آن ها با آرامش با مشکلات زندگی روبه رو می شوند و اغلب قدرت مقابله و پیش بینی حوادث را دارند.

او عادلانه در مورد هر چیزی قضاوت می کند و عاشق شادی و لذت بردن از زندگی است. آن ها شوخ و همراه هستند. گاهی نیز رک و سخاوتمند می شوند. گاهی نیز به خوش گذرانی و تفریح و سفر می پردازند. هر چند قاطعیت و پی گیری در آن ها کمتر دیده می شود ولی به تجربه و تحلیل کردن مسائل علاقه مندند.

بچه های متولد این ماه، معمولاً بچه هایی ضعیف و کم بنیه هستند و در بزرگ سالی نیز چنان چه به خود نرسند، دچار ناراحتی و ضعف جسمانی و بیماری می شوند.

متولدین اسفند، خوش اخلاق، بذله گو و شاد هستند. گاهی شوخی هایش خنده دار و گاهی به شدت آزاردهنده می شوند.

آن ها با افراد ضعیف و بیمار به شدت احساس هم دردی می کنند و برای قرض دادن پول هم جلوتر از بقیه قدم برمی دارند. او همچنین نمی تواند قبول کند که کسی در دنیا دروغ می گوید.

آن ها افرادی حساس هستند که معمولاً این حساسیت را در زیر ظاهری شوخ پنهان می کنند.

آن ها افرادی هنرمندند و در گفتن شعر و نثر بسیار توانا هستند.

زنان متولد این ماه اکثراً خانه دارند و عاشق شنیدن حرف دیگران می باشند. او موجودی قوی و عاقل است.

منابع و مأخذ

- ایقاز یا بیداری، میرزا صالح اقتصاد
- از جنین تا جنان، استاد میرقطب الدین محمد عنقا
- زویای مخفی حیات، استاد صادق عنقا
- دوازده زندگی مرگ، موريس مترلینگ، ترجمه ذبیح الله منصورى
- خدا و هستی، موريس مترلینگ، ترجمه ذبیح الله منصورى
- سایه و بال ها، موريس مترلینگ، ترجمه ذبیح الله منصورى
- مثنوی، مولانا جلال الدین
- انسان روح است نه جسد، دکتر رؤف عییدی، ترجمه کاظمی خلخالی
- غزال نامه، استاد جلال الدین رهنما
- اسرار مرگ و زندگی، گامیل خلا ماریون ترجمه پرشکیور
- راز، باگون اشو جنیش، ترجمه محسن خاتمی
- بعد ناشناخته، دکتر محسن فرشاد
- روح، ماده، کائنات، دکتر محسن فرشاد
- سفر به دیگر سودون ناخوان، دکتر کارلوس کاستاندا
- دیوان عطار، سعید نفیسی
- و چند کتاب دون خوان، دکتر کاستاندا، ترجمه دل آرا قهرمانی
- سیر و سلوک عرفانی، یک بانوی ایرانی الاصل گمنام
- هیپنوتیزم، کابوک، ترجمه شعبان طاووسی

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

